لله درك يا بلخ من بلد　مادام فيك رجال الخير محبوس
ولولم تكن بام البلاد شهرتك　لكان ذكرك في البلاد مدروس
« ابو الاسفار»

شعرای بلخ

یا

شعر فارسی در اُمّ البلاد

سي و چهارم مسلسل تأليفات بعد از هجرت

ابو الاسفار علي محمد البلخی

مسلسل ٣٤

آسمان ارطفل بودي بلخ کژي دايه گيش — کعبه داند کرد معمورجهان رامادري
افتخار خـــاندان مصطفيٰ دربلخ وصن — کرده هم سلماني اندرخدمتش هم بوذري
دي کسي درنقص من گفت اين غريب شهرماست — بلخ گفت اينهم کمال اوست چندازمنکري

«حکيم انوري»

شعراي بلخ

يا

شعر فارسي در ام البلاد

مشتمل ١٢١ نفر از شعراي ادوار گذشته بلخ باستان

ابو الاسفار علي محمد البلخي

بسم الله الرحمن الرحیم

بنام آنکه نامش حرزجانها است

ثنایش جوهر تیغ زبانها است

بلخ الحسناء یا ام البلاد

بلخ باستان که در جهان شهرهء آفاق گردیده در ادوار تاریخ نام هاي مختلفي را کسب نموده است واضح است که کثرت اسماء دلالت دارد شرف مسمي را -منجمله آریانا، باکتریا، بخدیم، بخل ، بخدي باختریش، باختر، بالهیك ، بلخ ،بلخ بامي، بلخ البهیة ، بلخ الحسناء، بلخ غرا، بلخ گزین ، بلخ درخشان ، قبة الاسلام ، خیر التراب، ام البلاد ، ام المدائن، دار الفقه ، خزانة الفقه ، البهیة، معدن المروة ، موضع السماحه، دار النعمة و غیره این سر زمین مرد آفرین قرار گفته طبري بیست مرتبه تازه اعمار شده است و همواره پیکر زیبائي آن محل تاخت و تاز و غارت و هجوم قرار گرفته است .

بلخ بعد از اسلام در ساحات مختلف کارنامهاي دارد که عدیلش در جهان سراغ کرده نمي شود.

این همان سر زمین پر از جلال و حشمت است که در ادوار تاریخ علوم و فنون اسلامي را درگوشه گوشه جهان از سند تا اسپانیا پرورش داد.

محدثین و فقهاي جلیل القدر ، مفسرین و تاریخ دانان بزرگ و نامور شعراء و ادباء چیره دست، فلاسفه و حکماي شهره آفاق، اصحاب ورزیده علم و عرفان را زندگي بخشید.

تمام قراء و قصبات آن به فانوس علوم و فنون مشعشع و درخشان بود فراواني درسگاها و کتب خانه هاي آن در جهان ممتاز بود.

نغمه هاي توحید و سنت ازینجا در فضاطنین افگنده بود عظمتیکه

قاهره و قیروان و بغداد از آن مستفید بود بلخ نیز از آن بهره مند شده بود.

درساحه ادب و دانش و هنر و فرهنگ و سیاست و سیادت و عمران و آبادي و سائر مظاهر و مضامین زندگي شهرت جهاني داشت هر قریه اش گل بدامان و هر قصبه اش گهر زار بود زماني یکهزار وهشت صدوچهل و هشت مسجد جامع درین کهن دژ کنوني که ایندم مي بیني باوج خود اعمار شده بود نوریان بمضمون و حفتهم الملئکة درینجا صف مي بستند .

چهار صد مدرسه درینجا براي طلاب آماده بود و از اکناف و اقصاي عالم درینجا براي فراگرفتن علوم اسلامیة مردم رحل اقامت مي بستند .

هکذا پنجصد حمام و چهار صد گنبد یخدان و سه صد حوض وقفي و دوازده صد سردا به وجود داشت.

تنها مصادف به حمله مغل چهارده هزار عالم و مفتي و حافظ و ادیب و شاعر و تاریخ نویس درین شهر اقامت داشتند.

زمانیکه پدر مولنا جلال الدین بلخي « مؤلف مثنوي » از بلخ عازم روم مي شد چهار صد مفتي و زاهد درکاب آن بود. ابو حنیفه کوچك معروف به ابو جعفر هندواني چهل نفر شاگرد را بحدي تربیت کرده بود که هر کدام برتبه اجتهاد قدوه جهان بودند این همان ابو جعفر است که امام ترمذي از وي روایت حدیث دارد امام قتیبه استاذ بخاري و مسلم و ترمذي در دشتك بلخ چشم بجهان کشود .

ابو معشر بلخي که به عمر صد سالگي رسیده بود د و صدوهفتاد ودو کتاب در نجوم وفلکیات نوشت ثابت بن قره بزرگترین هندسه دان عرب هرچند شهرت دارد اما مؤرخین گفته اند که پس از ابو معشر شهرت و زندگي داشته .

اگر کتاب علماي بلخ نوشته ابو اسحاق مستملي شریك و مصاحب امام

بخاري که بترتیب معجم در چهارده مجلد تمام ساخته و جود میداشت آنگاه دانسته میشد که بلخ در ادوار تاریخ چه خدمات ارزنده ء را در عالم بجا گذاشته .

اینجانب که مدت ۲۸ سال است پیرامون آثار بلخ برین مطالعه دارم میخواستم مآثر مفصل این مرد آفرین کهن راجمع آوري نموده طبع و نشر نمایم متأسفانه صحت و فرصت بامن همکاري نکرد و سوء مزاج ازمن فاصله نگرفت همکارانیکه درین امر بامن صمیمیت داشته باشند در زاویه خمول منزوي بودند.

بالاخره طبقه شعراي آنرا سهل انگاشته شروع بکار نمودم اگر شرائط با من مساعد شود روزي خواهد رسید که ان شاء الله از مفسرین و محدثین وفقهاءو فلاسفه و صوفیة و متکلمین آن بطور جداگانه بحث خواهم نمود .

اینندم که مصروف ادوار و اطوار شعراي آن گشته ام قرار ذیل خواهد بود.

الف: این اثر مخصوص شعراي ماضية بلخ میباشد که دنیا را وداع کرده اند .

ب: اشخاصیکه از بلخ بوده و لو که در هر سر زمین جهان زیست داشته شایان آن است که درین اثر درردیف سائربلخیین آورده شود.

ج: اشخاصیکه ازدیگر مناطق جهان بلخ را اقامت گاه خود قرار داده اند نیز قابل تذکیر و تردیف است .

د: بعضي شعراي بلخ در چندین تذکرها دیده میشود اما بجز اینکه بلخي است دیگر حالات آن قطعا مبهم مانده است درینصورت بمضمون بلبل همانکه قافیه گل شود بس است موافق دیگر تذکره نگاران همان اجمال را نقل کرده در ردیف دیگران تردیف نمودم و مسئولیت عدم

تفصیل آنرا بدوش نویسندگان معاصر آن گذاشتم.

هـ: ازبعضي شعراء بجزيك فرد ديگر هيچ اثري ديده نمي شود درينصورت بمضمون و ما لايدرك كله لا يترك كله همان يك فر د را نمونه شعري آن قرار دادم كه قطره از بحر گواه است.

اكنون قبل از اينكه وارد مطلب شويم قصيدهء راكه مرحوم استاد محمد ابراهيم خليل الجامي در مدح فضلاء و شعراي بلخ ترتيب داده است ملخصا تقديم تان مينكم - و بالله التوفيق

یاد باد آن روزگار خوش که در گلزار بلخ
از نواي شوق بودم عندليب زار بلخ

ميسرودم نغمهء عشرت بآهنگ نشاط
مي شمردم بهتر ازگلهاي بوستان خار بلخ

بوده مهد اولين باشكوه آريا
هان بچشم كم مبين در هر خرابه زار بلخ

از همين مركز بهر كشور تمدن سير كرد
آبرو در هر طرف جاري شد از انهار بلخ

رنگ وبوي علم وفن چون آل برمك دهر را
داده بس گلها كه بشگفتند از گلزار بل

مايه فخر اند چون ارباب علم و معرفت
پس كنم ذكر بزرگان بلند افكار بلخ

كز فيوضات همين ارباب تقوي و علوم
علم مي آيد برون از چشمه سرشار بلخ

ابن عبد الله و بوحفص احمد و ابن زرين
با ابو عبد الله و بو القاسم انداحرار بلخ

ابن ادهم احمد خضرویة هم زان جمله اند
هم ابوبکر و شقیق و خواجه و غفار بلخ
دانش بوجعــفر و داود و بونصــرو عمر
کرد روشن پیش چشم همگنان شهکاربلخ
مولوي و ابن سینا و عصام و بــو مطیع
کان فیض و نور عرفان اند درکهسار بلخ
پارسا حاتم اصم بومشعر و کعب الحــبر
همچومه برتافتند ازشهر شهرت دار بــلخ
بهره ور گشتند بس چون فاطمه هم رابعه
عالمات و عارفات از خاك عرفان بار بلخ
عالمي کردند سمع دانش افــلاك و خاك
از بم و زیر یکه بیرون دادمـوسیقار بلخ
مرد زاي است و تمدن خیز و باشان و کهن
ازمؤرخ جوکه سازد زین قبیل اظهار بلخ
شهرت شیث نبي هم در انجابیـحد است
نیست شك اوهم بودگرقافله ســالار بلخ
حضرت عُکاشه راهم مرقد باشهرتیست
واعجیب زیـن رحمت تکرار بالتـکرار بلخ
آستان بوسي این خاصان زخویشم برده بود
از مي عرفان بود پر، ساغر سر شار بلخ
ازدقیقي و مفید و بودشکور و عنصري
درجهان بگرفته نام بر تري اشعــار بلخ
چون حمید الدین و راسخ چون کجولي و شهید
بس سخن ورینگري گرواکني طومار بلخ

شکر لله چون فراوانــند از حد شــمار
اهل‌علم‌وفضل‌وشعروعــارف‌واخــیاربلخ
پس به الحمدي و اخلاصي سرورافزاشوم
بر روان رفتگان صالــح و ابراربلخ
بادو عالم شوق صحبت بعد از آن یاد آورم
ازمعاصر همنوایان شــکر گفتار بلخ
ساختندم شاکر اوضاع خود درچند روز
مردم مهمان نواز و قـوم خوش کردار بلخ
نیست چون مقدور کلك عاجز بنیاد من
شرح تعریف و صفات و مدحت بسیاربلخ
اي هماي میمنت بال تمنا هاي دل
چون نسیم صبحدم سرکن رهء هموار بلخ
گوسلامم بر بزرگانیکه درخـواب خوشند
احترامي بر باهل دانــش وبیداربــلخ
بوکه آنها نیز یاد آرند روزي از خلــیل
در یکي فصل گل و درموسم از هار بلخ

ابو شکور بلخي (۱)

از بزرگترین شعراي دور نوح بن منصور ساماني بشمار میرود باندازهء که صاحب مجمع الفصحاء اورا بر رود کي و شهید بلخي ترجیح میدهد موصوف چهار مثنوي در رشته نظم ترتیب داده و بگفته عوفي کتابي بنام آفرین نامه نیز از و باقي است که داراي موضوعات اخلاقي میباشد از جمله یك مثنوي آن در سال ۳۳۳ با تمام رسیده است که قدیمترین مثنوي هاي زبان فارسي میباشد در بعضي از تذکره ها دیده شده است که

آفرین نامه را نیز در سال ۳۳۳ ترتیب داده و درخاتمه آن میگوید:

مرین داستان گش بگفت از خیال
ابرسه صدوسي و سه بود سال

فردوسي شاعر معروف و شاعران ما بعد وي مضامین آفرین نامه را به طرزدیگري بکار بستند .

منوچهري دامغاني در مدح آن میگوید:

از حکیمان خراسان کو شهید و رودکي
بوشکور بلخي و بو الفتح بستي هکذي

ابو شکور این گفته سقراط راکه گفته بود دانش من بجائي رسیده بدانم که نادانم چنین در نظم آورده :

تابدانجا رسید دانش من
که بدانم همي که نا دانم

و نیز این شعر مشهور که دچار نوعي تصیحف شده است از ابو شکور است که فرموده است .

هران شمعي که ایزد بر فروزد
هرآنکس پف کند سبلت بسوزد

ونیز از واست

از دور بدیدار تو نگریستم
مجروح شد آن چهرهء پرحسن و ملاحت
وزغمزهء تو خسته شد آزرده دل من
وین حکم قضائیست جراحت به جراحت

ابو علي سيناي بلخي(۲)

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت
يك موي ندانست ولي موي شگافت

« ابو علي سينا »

شيخ الرئيس ابو علي حسين بن عبد الله معروف بابن سيناي بلخي که بنام ابو الحسين علي بن عبد الله نيز مشهور است

سينا اصلا نام يكتن از اجداد آن است اين شخص در تاريخ بلخ خاطرات درخشاني دارد که تمام دنياي کفرو اسلام به حيث يك فرد مشار بالبنان بنام هاي حجة الحق و شرف الملك و امام الحكماء و شيخ الرئيس و......... مي شناسند موصوف هرچند بنام يك عالم فلسفي شهرت دارد واقعاً در علوم فلسفه از نادره عصر و زمان بوده و آثار حکمي و فلسفي آن در طي قرون متمادي در دانش کده هاي علمي تدريس شده اما ايراد آن درسلك شعراء باعتبارجنبه شعري آن بوده که ممدوح به زبان هاي دري و عربي و ترکي فوق العاده شعر ميسروده که نمونه شعري آن شاهد اين مدعي است .

تمام مؤرخين اسلامي و غير اسلامي متفق الاراء آنرا بلخي الاصل ميدانند تفصيل آن از اين قرار است که پدر آن در دوران سلطنت نوح بن منصور ساماني از بلخ وارد بخارا ميشود .

و بعد از چند مدت از طرف نوح ساماني که مقر آن در بخارا بوده در يك قسمت بخارا که خرميثن نام داشته بحکومت آن تعيين ميگردد.

و از قريه افشنه که از توابع خرميثن است عيالي مسماة به ستاره را در عقد ازدواج بنكاح ميگيرد.

و در سنه ۳۷۰ هـ ق ابن سینا در آن قریه بدنیا میآید.

و هنوز عمرش به ده سالگي نميرسد از علوم ادبيه فراغت حاصل میکند، سپس منطق و رياضي و مجسطي را از ابو عبد الله ناتلي عالم فلسفي آن عصر مي آموزد . ابو عبد الله از شدت وحدت زکاوت آن اکثر اوقات لاجواب میماند. هنگامیکه ناتلي از بخارا طرف خوارزم میرود درین وقت ابن سینا مصروف مطالعه کتب منطق میشود. و بعد از مدتي از شیخ اسماعیل(۱) زاهد متوفاي۴۰۲ هـ ق از فقهاي نامور بخارا که ار ازشد تلامیذ محمد بن الفضل البلخي است شروع به تحصیل علم فقه میکند.

---

(۱) اسماعیل زاهد از فقهاي جید مذهب حنفي است در کتاب فوائد البهية في تراجم الحنفية ص ٤٦ از آن ترجمه شده است از تلمذوي نزد امام زاهد دانسته میشود که ابن سينا مذهب حنفي داشته باشد اما مولوي برخوردار ملتاني در حاشیه ص ۳۸ نبراس آورده است که در تشیع و تسنن او خلاف است» احمد سیاح یك نویسنده ایراني در فرهنگ بزرگ جامع نوین عربي بفارسي بشمول ابن سینا یکعده معاریف اهل السنة را اعم از فقها و صوفية و مؤرخين و محدثين در ضمن چند ورق جداگانه از جمله مشاهير تشيع تعيين نموده در حالیکه مؤرخين غير اسلامي نيز به تسنن بودن آنها گواه بوده اند از جمله عمر خیام حکیم و شاعر معروف رامیتوان نام برد که در طول تاریخ شیعه، عمر نام را سراغ کرده نمي شود، سعید نفیسي نویسنده دیگر ایراني در کتابش پیرامون حالات ابن سینا که پورسینا نام دارد باستناد از شعر ذیل که در لقب شعري آن بو علي نامبرده شده است ابن سينا را شيعه اسماعيلي معرفي میکند، رباعي

تا بادهٔ عشق در قدح ریخته اند ... وندر پي عشق عاشق انگیخته اند
باجان وروان بوعـلي مهرعلي ... چون شیر و شـکر بـهم آمیخته اند

باندازه، که از معروفي بلخي نقل نموده روده کي را نیز اسماعیلي میدانند

از روده کي شنیدم سلطان شاعران ... کـاندر جهان بکس مگروجز بفاطمي

و الله اعلم

ودر عمر ١٦ یا ١٨ سالگي از تحصيل انحاء علوم عقلي و نقلي فراغت حاصل نموده شروع به مطالعه مینماید.

. ازجمله کتاب مابعد الطبیعة ارسطو را چهل ٤٠ مرتبه از ابتدا تا انتها ء آن مطالعه میکند و تمام این کتاب را در حافظه اش مي سپارد. اما به حقیقت آن پي نمي برد بالاخره مأیوس شده اعتراف میکند اینها مضامینی است که راهي براي فهم و درك آن موجود نیست.

اتفاقا روزي در بازار کتابفروشي بخارا شرح مابعد الطبیعه ارسطو راکه از آثار فارابي است از نزد شخص فقیري بسه درهم میگیرد و بعد از مطالعه آن تمام حقایق و دقایق و مرموزات این کتاب بوي مکشوف میگردد.

و اموال زیادي را جهت حل این معضله نثار فقرا و مساکین مینماید.

مقارن باین وقت نوح بن منصور مصاب به مرض قولنج میشود که در آن زمان صعب ترین حادثه طبي بشمار میرفت .

حمکاي بخاري عموماً از علاج آن عاجز میمانند، ابن سینا که سهل ترین علوم عقلیه در نزد آن طب بود به مداواي آن شروع میکند پادشاه صحت یاب شده صلات و هبات زیادي بابن سینا تقدیم میکند و بر علاوه جهت مطالعه در کتابخانه شاهي که عمده ترین نفایس و ذخایر علمي در آن اداره میشد مجاز مینماید.

از قضا در دوران مرورو عبور ابن سینا این کتابخانه طعمه حریق میگردد و مخالفین وي تبلیغات کردند که ابن سینا کتابخانه را قصداً آتش زده تا اینکه آثار فارابي ازجهان برداشته شود و فلسفه بخود آن اختصاص یابد، در حالیکه آثار فارابي در آن عصر تنها درین کتابخانه اداره نمي شد و مقام فلسفي ابن سینا بعد از رشد و نبوغ به صد ها مرتبه از فارابي بر تري داشت و آثار آن بدوصدوبیست ٢٢٠ کتب و رسائل

میرسد که اکثر آن در قضایاي فلسفي جمع و تدوین شده است .

تنها کتاب الحاصل و المحصول آن که به خواهش شیخ ابو بکر خوارزمي تألیف نموده قریب به بیست ۲۰ مجلد میرسد، ازقضا در عین این مجادلة و گیر و دار که مصادف باوج اشتهارذکاوت این فیلسوف است دولت ساماني رو بانقراض شروع میشود و پدرش نیز وفات مي یابد درین وقت ابن سینا با لباس خاص فقهاء وارد خوارزم میشود که مصادف به عهد خوارزمشاه علي بن مأمون است. و ابو الحسن سهیلي شخص دانشمند و محب اهل علم است و زیر خوارزمشاه میباشد این وقتیست که جم غفیري از علما و شعراء و خطاط و رسام و منجم و حکیم و فیلسوف درین دربار بسر مي بردند درین وقت که عمر ابن سینا در حوالي بیست تخمین میشود از طرف خوارزمشاه اعاشه مستمري براي آن تعیین میگردد. و مذاکرات علمي این انجمن که هر کدام آن در رشته خود انگشت نماي آن عصر بودند بشمول ابن سینا در حضور خوارزمشاه آغاز میگردد.

اما این محافل و مجالس علمي بعد از اینکه سلطان محمود غزنوي در آن نواحي استیلا یافت چندان دوام نکرد و دانشمندان بدو دسته تقسیم شدند عده حسب خواهش سلطان محمود عازم غزني شدند(۱) و عده دیگر مخالفت کردند که از جمله ابن سینا بود.

---

(۱) البیروني یك استاذ فلسفي و فکلي دیگر که در تاریخ فلاسفه و حکماء مانند ابن سینا شهرت جهاني دارد اصلا از خوارزم بدربار غزني خوانده شده است و باحتمال غالب استدبار ابن سینا از در بار غزني هماناوجود رقیب فلسفي آن البیروني است که در در بار سلطان محمود محبوبیت تمام داشته و در بین این دو استاد فلکي مکتوباتي نیز رد و بدل شده است منجمله ۲۶ مواد سوالات البیروني را ابن سینا جواب داده است که حتما این مکاتیب از غوامض علوم مورد احترام طرفین است که گفته اند کل متکلم یتکلم باصطلاحه .

این عده رهسپار جرجان وري شدند تا اینکه نزد ابو المعالي قابوس بن وشمگیر بروند درین سفر ابو سهیل مسیحي از تشنگي در راه به هلاکت رسید و هم خبر رسید که ابو المعالي از سلطنت معزول گردیده دریکي از قلاع محبوس بسر میبرد .

ابن سینا متأثر شده مدتها در جرجان(۲) اقامت نمود و کتاب مبداء و معاد و اوسط جرجاني را در همین شهر تألیف نمود.

سپس وارد ري شد و از طرف مجد الدولة و مادرش مورد ستایش و تحسین زیادي قرار گرفت.

مقارن باین روزها بود که مجد الدولة مصاب به مرض خطیر مالیخولیا شد اما زودي نگذشت که توسط مداواي ابن سینا صحت یاب شد ابن سینا کتاب معاد را بنام همین مجد الدولة تألیف نمود.

درین وقت هنگامه شد که قواي سلطان محمود غزنوي به صوب عراق متوجه شده است .

ابن سینا راهي قزوین شد و از انجا به همدان رفت تا اینکه بخدمت شمس الدولة برادر مجدالدولة قرار گرفت.

شمس الدولة که از مرض قولنج سخت شکایت داشت مانند نوح ساماني از اثر معالجه ابن سینا شفا یافت.

من بعد ابن سینا مورد تحسین وي قرار گرفته بمقام امور وزارت تعیین گردید، چندي نگذشت که از طرف طبقه حساد مورد عتاب شمس الدولة قرار گرفته از مقام وزارت معزول شد و بر علاوه فوج بر علیه وي شورش

---

(۲) دائره المعارف آریانا طبع کابل ۸۱۹ ج۱ درین قسمت اشتباه بزرگي را دچار شده جرجان را جوزجان استنساخ نموده و بعداً از ص ۸۲۱آن این مطلب خوبتر روشن میگردد.

آورده مال و متاعش را غارت کردند درینوقت شخص ابن سینا در منزل یکي از دوستانش بنام ابو سعید مخفي بسر میبرد.

چندي نگذشت که مرض شمس الدولة واپس عودنمود دوباره باحضارو عذرية آن پرداخته بمقام وزارت تعیین نمود.

درین مرتبه از کثرت شغل وزارت از طرف روز براي آن فرصت مساعد نماند بالاخره مجلس تدریس را به شب مأول نمود.

باوجود این کم فرصتي ابو عبید از وي خواهش نمود که کتاب ارسطو را شرح کند.

اما ابن سینا بر عکس وعده داد که عند الموقع کتاب مفصلي در فلسفه تألیف خواهم نمود تا اینکه با وجود کثرت مشاغل سخن ابو عبید را نگذاشته تالیف کتاب شفا و کتاب قانون را آغازنمود که از بزرگترین آثار فلسفي آن بشمار میرود و تا ایندم بزبانهاي مختلف ترجمه و تکثیر شده باندازه که اروپائیان شفاي آنرا دائرة المعارف فلسفه ومنطق مینامند.

وقانون آن تا اواخر قرن پانزده ۱۵ میلادي در دارالفنون هاي مختلف اروپا ازجمله نصاب درسي بشمار میرفت که در حقیقت ابن سینا طب را در بن کتاب زراعت کرده بود تا اینکه حاصل آنرا اروپائیان بدست آوردند.

برویم بر اصل المرام زمانیکه شمس الدولة در خارج از همدان بقصدمصاف جنگ با امیر طارم سفر نمود ابن سینا در همدان مصروف امورورزارت مانده بود شمس الدوله باثر عود مرض قولنج درین سفر فوت نمود وپسرش تاج الدولة را بمقام سلطنت بعد از وي تعیین نمودند درین وقت ابن سینا از وزارت استعفا نموده درخانه ابو غالب عطار منزل نموده مصروف استنساخ بقیه کتاب شفا شد.

قسمت طبیعیات و الهیات را تمام کرده بود که دو باره حساد نزد تاج

الدولة رفته اتهام بستند که ابن سینا با ابو جعفر کاکویه حاکم اصفهان مکاتبه سري دارد .

درین وقت شفاي وي آنرا در شفاي قلعه فروجان سوق داد تا اینکه بامر تاج الدولة محکوم به حبس شد هنگامیکه طرف محبس روان شد این بیت را زمزمه مینمود.

دخولي باليقين كماتراه و كل الشك في امر الخروج

مدت چهار ماه درین قلعه به حبس ماند درین مدت کتاب القولنج و کتاب البداية و رساله حي بن يقظان را تألیف نمود.

این حادثه مصادف به حمله علاء الدولة بود که از اصفهان قصد تسخیر همدان نموده بود تاج الدولة که نیروي مقاومت خود را در مقابل علاء الدولتضعیف مشاهده میکرد تخت و تاج را انداخته در همین قلعه پناهنده شدو بعد از مراجعت علاء الدولة تاج الدولة واپس به همدان رفت و ابن سینا را نیز باخود در همدان برد .

درین وقت شیخ در منزل یك شخص علوي در همدان جا گرفته شروع به بقیه مضامین شفا نمود.

مدتي نگذشت که علاء الدولة شیخ را در اصفهان دعوت نمود شیخ از خوف تاج الدولة با ابو عبید که شاگرد ورزیده و سي ساله اش بود ظاهراً بالباس اهل تصوف آراسته با مشقت فراوان وارد اصفهان میشود که درین سفر برادرش محمود و عائله و غلامان نیز همراهي داشتند.

به مجردیکه شیخ وارد اصفهان میشود از طرف علاء الدولة مورد استقبال گرمي قرار میگیرد.

ومنزل اباته و سکني در اختیار آن تقدیم میشود و بعد از چند روزکه رنج و مشقت سفر از وي فاصله گرفت علاء الدولة از شیخ خواهش میکند که از طرف شبهاي جمعه در محافل انجمن علمي که خود شاه در آن نیز

حضور داشته) اشتراك نموده با علماء و اعیان اصفهان پیرامون مسائل علمیة بحث و گفتگو نماید.

این انجمن من بعد هر شب آدینه آغاز میگردید از جمله شبي مذاکره پیرامون اختلال تقاویم در میان آمد، علاء الدولة ازشیخ التماس نمود که رصدي در اصفهان تأسیس نماید.

شیخ این درخواست ویرا پذیرفته باعمار رصد آغاز نمود اما ریاست این امر خطیر را به عهده ابو عبید واگذاشت تا اینکه مدت هشت سال دران کار کردند اما متآسفانه تعاقب حوادث نگذاشت که این رصد قامتش را طرف کواکب و افلاك رست کند و خدمات هشت ساله آن نقش بر آب شد.

درین مدت که در اصفهان سکونت داشت رساله علائیه را براي علاء الدولة تألیف نمود و میگویند کتاب الانصاف که بزرگترین اثر آنست نیز در اصفهان تألیف نموده که بعداً در جنگ علاء الدولة با ابو سهل این کتاب بادیگر اثاث و متاع شیخ به غارت رفت.

میگویند زمانیکه نزیل اصفهان بود نزد علاء الدوله عارض شد که مسگران کاشان در اوقات صبح شروع به کار مینمایند مطالعه را برمن مختل میسازند؛

علاء الدولة در پاسخ گفت که من قاصد عاجل میفرستم که من بعد مسگران از طرف شب قطعاً کار نکنند! درحالیکه برعکس دستور داده بود که مسگران بعد ازین تمام شب باید مصروف باشند، روز دیگر شیخ عارض شد که مسگران ازامر شاه خلاف ورزي نموده تمام شب مرا از مطالعه باز داشتند در حالیکه مسافه بین البلدین چهار منزل بعد داشت.

قوه باصره آن بحدي بود که از مسافه چهار فرسخ که معادل ۱۹۳۰۸ متر جدید میباشد مگس را دیدن میکرد.

چنانچه روزي نزد علاء الدولة رفت دید که علاء الدولة دور بین را عیار نموده متوجه یك سوار چهار فرسخي میباشد ابن سینا گفت که چهار فرسخ مسافت را دیدن کار ساده است بدور بین ضرورت ندارد علاء الدولة گفت ببین که این سوار چه علائم دارد؟ ابن سینا گفت که شکل و سیماي آن چنان است و رنگ اسپ آن چنین است و فلان نوع لباس دارد و باخوردن شیریني مصروف است.

علاء الدولة گفت که از شیریني خوردن آن چگونه اطلاع یافتي؟ ابن سینا گفت که چند عدد مگس در ماحول دهانش بالنوبه پرواز میکنند که در موسم تموس مگس ها با شیریني علاقه دارند .

حافظه آن نیز در نهایت سرعت وحدت بود زمانیکه وارد اصفهان شد کتاب قانون از نزدش در همدان مانده بود علماي اصفهان خواهش کردند که قانون را براي شان درس گوید تمام قانون را از حفظ تقریر کرد تا اینکه روز مره تدریجي آنرا سامعین املاء کردند زمانیکه قانون را از همدان آوردند بعد از مقابله دانستند که یکحرف هم بین النسختین مغایر دیده نمي شد .

ازجمله روزي بایك عالم لغوي در کشتي مصاحب بود عالم لغوي کتابي نوشته بود که نزد علاء الدولة تقدیم نموده جائزه آنرا بگیرد ابن سینا در بین کشتي این کتاب را از نزد عالم یکمرتبه به سرعت مطالعه کرده بود زمانیکه این عالم نزد علاء الدولة باکتابش تشریف آورد ابن سینا درین لحظه نزد علاء الدولة حضور داشت، علاء الدولة بابن سینا خطاب نموده گفت این کتاب را ببین اگر قابل جائزه باشد بدهم ابن سینا درمورد کتاب چیزي گفت آن عالم لغوي انکار نمود، ابن سینا گفت که من این کتاب را از حفظ دارم آن عالم گفت که از حفظ نداري علي الفور چند صفحه از اول هکذا از وسط و آخر آن کتاب را قراءت کرد

عالم لغوي خجالت شده واپس رفت و بعداً اصل قضیه را حضور علاء الدولة تشریح کرد که عین شي در نبراس کتاب عقائد حاشیه ص۳۸و ص۳۹ .

بنقل از قصص العلماء مذکور است و هکذا در قسمت باصره آن شائع است که ستاره را در روز میدیده و گاهي نبض بیمار راتوسط تارکه یکسر آن را در گوش خود میگرفته تشخیص میکرده و الله اعلم .

بهر صورت در فلسفه و طب سر آمر اقران بوده و علم طب آنروزي راجنبه علمي داده به مرتبه نضج و تکامل رسانیده وارد مرحله جدید نمود و آثار آن سالهاي متمادي درمراکز علمي اروپا در ردیف نصاب درسي تدریس میشد.

اگر محقق بذل توجه شود طب جدید درواقع ثمره اغراض ابن سینا است موصوف بر علاوه طب در علوم منطق و طبیعیات و الهیات و ریاضیات و موسیقي و روانشناسي یك استادچیره دست بوده که صیت جلال و کمالش درتمام عالم طنین افگنده ابن سینا نه تنها از اکابر بلخ واعیان این سرزمین بوده بلکه در ردیف بزرگترین مفاخر و نوابغ جهاني مانند ارسطو باخط جلي و درشت ثبت تاریخ میگردد و در کشور هاي مختلف جهان شفاخانهاي بنام ابن سینا شهرت دارد علت آن همان است که علم طب را در آن عصر به درجه تکامل رسانیده بود و بر علاوه از لحاظ ادبیات نیز مقام بلند دارد و بزبان مادري اش نثر و نظم دري آن مشهور است ازجمله این دو رباعي را بوي نسبت داده شده است.

کفري چو مني گزاف آسان نبود
محکم تر از ایمان من ایمان نبود
دردهرچومن یکي و آنهم کافر
پس درهمه دهریك مسلمان نبود

دل گرچه درین بادیه بسیار شتافت
یك موي ندانست ولي موي شگافت
اندر دل من هزار خورشید بتافت
آخـــر بکـــمال ذرهء راه نـــیافت

اما نمونه شعر عربي آن ازینقرار است که میگوید:

هبت نسم و صالــکم صــحرا
بحدائق المشــوق فــي قلبي
فاهتز غصن العقل من طرب
فــتأثرت دار مـــن الحسب

چونکه ولادت و نشو و نماي آن در سر زمین بخارا شده است از آن رو بنابر تأثیرات محیطي اشعار ترکي نیز سروده است که میگوید:

دوشنبه شنبه کوني کیتمه شرقه
نه یکشنبه نه جمعه کوني غــربه
سه شنبه چهار شنبه کوني زنــهار
شمال کیتمه اي صادق شیرین یار
جنوبه قـلمه پنــجشنبه ده نــیت
قلبدر بوعلــي بــویله وضــیعت

ممدوح نهایت آشفته ملاعبت عمل جنسي بود بالاخره رغبت و معاشرت نسوان باعث سوء مزاج آن گردید(۱) و بر علاوه به مرض قولنج نیز

---

(۱) از بعضي اکابر میشنوم که ابن سینا کثرت پیش آمد عمل جنسي را شدیداً تقبیح نموده؟ شاید که این عکس العمل وي در آن مرحله بوده که کثرت ملاعبت باعث انحطاط نیروي جسمي و فکري آن شده بود و الامجریاتي راکه بوي نسبت شده اگر حقیقت داشته باشد معلوم میشو دکه درین عمل سخت فاني بوده است .

مصاب شد در حالیکه خود آن یگانه متخصص این مرض بود که نوح سامانی و شمس الدولة رامعالجه نموده حائز صلات و مقام عالي وزارت شده بود بالاخره چاره سازان در علاج کار خود بیچاره شد

هرچند در اوائل چندان به صحت خود اهتمام نداشت اما بعد از اصابت مرض قولنج که از امراض تخمین لاعلاج و نهایت خطیر آن عصر بشمار میرفت در یك روز هشت مرتبه خودرا حقنه کرد از اثراین حقنات پي در پي در قسمتي ازامعاء آن زخم تولید شد و بر علاوه مرض صرع نیز بروي عارض شد بعد از این رز بروز انحطاط قواي جسماني اش پیشرفت نمود. و مرض دیگر آن که در نبزاس ص۳۹۰ « کتاب عقاید » مذکور است موصوف به شرب خمر نیز معتاد بوده .

نه تنها ابن سینا بلکه اکثر و اغلب حکماء باین نوشابه مکني بام الخبائث مبتلا بوده اند.

درین حالت که آخرین ادوار حیاتش را طي میکرد و نهایت ضعیف و ناتوان شده بود که علاء الدولة عازم همدان شد شیخ را حسب المعمول باخود همراه داشت تا اینکه در اثناي راه مرض قولنج آن دوباره عود کرد - وقتیکه وارد همدان شد قرار تجارب طبي دانست که زیاده ازین مداوا سود مند واقع نمي شود من بعد بیشتر به معالجه نپرداخت و غسل نموده توبه کرد اموال و اجناسي که داشت همه را بفقراء و مساکین بخشید و در هرسه روز یکمرتبه ختم قرآن مینمود .

در نبراس « کتاب عقائد» ص ۳۹۰ علاوه میکند که« در اواخر عمرش قرآن را حفظ نموده مشغعول به عبادت شد و مظالم را بر صاحبانش مسترد نمود اما اینها زماني مفید حال آن تمام میشود که از عقائد سوءفلسفي اش نیز تائب شده باشد» بالاخره در روز جمعه مصادف به اول رمضان ٤۲۸ هـ ق موافق ۳۸۷ هـ ش به عمر ۵۸

سالگي فلسفه و حکمت را همگان در همدان وداع گفته چشم از جهان پوشيد.

جامي عليه الرحمة در نفحات الانس در ذيل حالات شيخ مجد الدين بغدادي واقعه اي را نقل ميکند که در حاشيه نبراس ۱۹۱ ملخص آن بنقل از نفحات نيز مذكور است نگارنده اينك اصل عبارت جامي رح را بعينه از نفحات نقل ميکنم و بالله التوفيق .

«شيخ مجد الدين بغدادي فرموده که در واقعه يي از حضرت رسالت صلي الله عليه وسلم پرسيدم که ماتقول في حق ابن سينا ؟

قال صلي الله عليه وسلم هو رجل ارادان يصل الي الله بلا و اسطتي فحجبته بيدي هکذا فسقط في النار.

من اين حکايت را پيش استاد مولانا جمال الدين چلپي ميگفتم او گفت عجب و بعد از ان فرمود که از بغداد بشام رفتم تا از انجا بروم روم چون بموصل رسيدم شب در مسجد بودم چون درخواب شدم ديدم که کسي ميگويد که آنجا نمي روي که فائده گيري من نظر کردم جمعي ديدم که حلقه زده بودند و شخصي در ميان ايشان نشسته و نوري از سروي بآسمان پيوسته ، وي سخن مي گفت و ايشان مي شنيدند گفتم اين کيست ؟

گفتند مصطفي صلي الله عليه وسلم من پيش وي رفتم و سلام گفتم جواب گفتند و مرا در حلقه جاي دادند چون بنشستم پرسيدم که يا رسول الله ما تقول في حق ابن سينا ؟

فرمود که رجل اضله الله علي علم ديگر گفتم ما تقول في حق شهاب الدين المقتول؟ گفت هو من متبعيه ، بعد أز آن گفتم از علماي اسلام نيز بپرسم که ماتقول في حق فخر الدين الرازي؟

گفت هورجل معاتب گفتم ماتقول في حق حجة الاسام محمد

الغزالي؟

گفت هو رجل وصل الي مقصوده گفتم ما تقول في حق امام الحرمين گفت هو ممن نصر ديني گفتم ما تقول في حق ابي الحسن الاشعري؟

گفت انا قلت و قولي صدق الايمان يمان و الحكمة يمانية. و بعد از آن كسيكه نزديك من بود مرا گفت ، ازين سوالها چه ميكني دعائي درخواست كن كه ترا فائده كند بعد از آنگفتم يا رسول الله مرا دعائي بياموز!

فرمود كه قل اللهم تب علي حتي اتوب و اعصمني حتي لا اعودو حبب الي الطاعات وكره الي الخطيات بعد از آن از من پرسيد كه بكجا ميروي؟

گفتم بروم ، فرمود كه الروم ما دخله المعصوم.

ومن ازواقعه باز آمدم در انجا غرفه بود مولانا موفق الدين كواشي بود و در آخر عمر ضرير گشته بود بزيارت وي رفتم پرسيد كه تو كيستي؟! بگفتم جمال الدين گفت از كجا ميآئي؟گفتم از بغداد ، گفت بكجا ميروي ؟ گفتم بروم گفت بروم ميروي گفتم بلي، گفت الروم ما دخله المعصوم من متعجب شدم و دست در دامن او زده گفتم مگر شما در مجلس دوشين حاضر بوديد؟! گفت دعني دعني، و دست از وي باز داشتم و باز گشتم.»

ابو المؤيد بلخي (۳)

اين شاعر شيوابيان ما از ان عده شعراي نامدار است كه عموم تذكره نگاران از آن بحث و بيان نموده اند.

واشعار نغز و پر آب و تاب آن در كتب لغات جهت استشهادو

توضیح المرام نقل شده است .

از شاه نامه منثور آن در مجمل التواریخ و تاریخ سیستان و ترجمه تاریخ ابن جریر و تاریخ طبرستان و قابوس نامه تذکر داده شده است خصوصا در تاریخ سیستان یك قسمت این شاهنامه نقل شده است کتاب دیگري بنام عجایب بحر و بر نیز ازو است و با حتمال غالب این همان عجائب البلدان است .

یوسف زلیخاي منسوب به فردوسي نیز ازو است و بنام فردوسي بر عکس غلط شهرت یافته است و این دوبیت در مقدمه آن شاهد این مدعي است کہ میسراید.

این قصه را پارسي کرده اند
بدودرمعاني بگسترده اند
یکي « بوالمؤید» که از بلخ بود
بدانش همي خویشتن را ستود

مؤرخین گفته اند ابو المؤید اول شخصي است که داستان یوسف زلیخا را نظم کرده .

ودر بعضي تذکرها اولین نثر دري این داستان را نیز از وي میدانند بهر صورت موصوف از شعراي معروف اواخر قرن چهار هجریست بجزتاریخ وفات نوح بن منصور که ۳۸۷ ﻫ است دگر کدام اسنادي ازتاریخ رحلت و حیات آن در دست نیست آنهم ازینقرار است که کتاب عجائب البلدان را بنام نوح بن منصور نوشته بوده.

وشاهنامه آن که قدیمترین شاهنامه ها است قبل از ۳۵۲ ﻫ معروف بوده ، و نمونه شعري آن که باختیار ما قرار داشته این است که میسراید .

نبیذي که نشناسي از آفتاب
چو با افتابش کني مقترن

چنان تابد ازجام گوئي که هست
عقیق یمن درسهیل یمن
انگشت را زخون دل من زند خضاب .
کفي کزبلاي تن و جان هر کس است

آجري بلخي(٤)

از شعراي پارسامنش و فقر مشرب بلخ است زماني در اوج حکمراني جهانگیر یا اکبر وارد هند میشود در آن عسرشعراي ورزیده و مقتدر بطور عموم بدربار شاهان بسر میبردند مداحي و قداحي همه در باري بود صلات و جائزات و افر از طرف شاه براي این عنصر که از اطراف و اکناف عالم بدر بار خوانده میشد نقد وقت شان بود از آن رو مداحي شاهان مرض شعرا بود اجري که مرد خداجوي و متقي بود مدح شاهان نمي کرد لذا مردم هند اوراديوانه میگفتند باحتمال غالب مسقط الرأس این شاعر عارفمان همان ده قلعه أجري است که بعضي منشیان قله هاجري نیز نوشته اند، این یك فرد از گفتار اوست .

ننوشت یار نامه بسویم روان نکرد
قاصد نیافت یاراقم ازمن دریغ داشت

اداي مزاري(٥)

میرزا عطاء الله که به شیخ عطا ء الله نیز شهرت داشته پدرش شیخ حبیب الله پسر خلیفه صاحب دارالامان است ادایك شاعر صوفي مشرب و پارسا منش بوده اکثراوقات آن صرف تحقیق و تدقیق پیرامون مثنوي

مولاناي بلخي رح و منطق الطير شيخ فريد الدين عطار رح ميشده است وفات آن در سال ۱۳۳۰ هـ ق= ۱۲۸۸ هـ ش در مزار شريف بوده ابيات ذيل تراويده فكري اوست.

بعد ازين دست من و پيوسته درداما‌ن صبح
فيض ها باشد مخمز در بهارستان صبح
ديده را ازخواب غفلت صبحگه بيداركن
غافلان خفته محرومند از احسان صبح
اشك حسرت صبحگه ازديده‌ء خونباربار
گربهاخواهد زتو لعل لب خنـدان صبح
هر دعا در صبحگاهي هست مـقبول اله
باب رحمت مي كشايد هر شبي دامان صبح
نعمت فيض ازل برخوان خود چـــيده است صـبح
اي اداهرشب شوازصدق ويقين مهمان صبح

ارسلان بلخي(٦)

از شعراي مقتدر عصر عبد المؤمن خان شيباني است موصوف در تاريخ گفتن« قيد تاريخ » مهارت كامل داشته وي بعد از مراجعت ازسفر حج وارد هند ميشود و ملازمت در بار اكبر پادشاه را اختيار ميكند بطور قطعي تا بعد از سا ۹۷۷ هـ ق حيات داشته و در زمان ولادت جهانگير در هند حضور داشته تاريخ آنرا چنين مي سرايد.

نمود از برج دولـت آفتابي
كه نــورش تافت ازمه تابماهي

بحمدالله که روشن شدزنورش
چراغ دود مان پادشاهي
خرد از بهر مولودشریفش
یکي افزود بر«ظل الهي»

اسلام بلخي (۷)

از آن عده شعراي بلخ است که حالات آن نهایت پیچیده و مبهم است، تنها یك بیت آن در تذکره ها بنام آن دیده میشود که این است .

نه تار عمر محکم و نه تار دوستي
افسوس ازین دورشته که بسیار نازك است

الف ابدال بلخي (۸)

این شاعرشیوابیان ام البلاد در انواع شعر مقتدربوده علي الخصوص در هزل و هجا در اوائل اوان شاعري اش مطیعي تخلص داشته و در اخیر الف ابدل را اختیار نموده است الف ابدال بنابر داعیهء بلخ راترك گفته عازم اصفهان شده است و در زمان سلطان یعقوب در ان جا بسر میبرده و بعد از تسلط شاه اسماعیل صفوي نیز نزیل اصفهان بوده وفات آن نیز درین شهر اتفاق افتاده است این یك مطلع نمونه کلام اوست .

داردنیا نه مقام من ثابت قدم است
من و آن دار که دروازهء ملك عدم است

املاي بلخي (۹)

ملامحمد املا بن علاؤالدین بن عزیز بن شیخ سیف الدین بن هارون خواجه از عشیره عرب میباشد.

که در سنه ۱۱۰۰ یا ۱۱۰۱ ولادت یافته و بعد از تحصیل علوم متداوله آن سامان طرف بخارا رفته و در آنجا خانقاهي بنا کرده به کسب اشتهار طریقه صوفیة و درس حقایق و عرفان وارشاد و سلوك مصروف بوده و در سرودن اشعار تصوفي نیز قدرت کافي داشته دیواني را نیز ترتیب داده است که بعضي نسخ مخطوطه، آن هنوز در نزد بعضي اشخاص کتاب دوست یافت میشود و در سال ۱۱۶۲ در بخارا جهان فاني را وداع گفته این چند سطر تراویده قریحه اوست.

عرش مجید اعظم پروانه دل ما
حوران پاك سیرت فراش منزل ما

جبریل وقت طیران در بوستان دلها
فرسوده پاي لنگ است افتاده درگل ما

عقل دوصد فلاطون کوشد بفکر صد سال
یك نکته حل نسازد از شرح مشکل ما

از فیض خاکساري املا بجوش وحدت
یك شبنمي است دریا درطرف ساحل ما

امید بلخي (۱۰)

مشهور به میرزا نیاز که از بلده باستاني بلخ برخاسته و در شعر از

تلامیذ ملاشهادت بشمار میرود امید مدتي وظیفه دیواني شهر بلخ را عهده دار بوده وفات آن در سنه ۱۱۵۵ اتفاق افتاده است ابیات ذیل زاده طبع اوست.

تاگشت شمع رویتو از انجمن جدا
پروانه درفراق جدا سوخت من جدا
هریك زیاد زلف ورخش میخـــورند خون
ریحان جدا بنفشه جدا یاسمن جدا
ازیك کرشمهء که توکـردي بکـوه و دشت
مجنون جدا هلاك شدوکوهکن جدا

امیر خسرو بلخي (۱۱)

ابوالحسن امیر ناصر الدین خسرو بن امیر سیف الدین محمود از شعراي اوائل قرن هفتم هجریست این نابغه عصر باتفاق اکثر و اغلب مؤرخین از عشیره ترك است تنها داراشکوه در سفینه الاولیاء از هزاره بلخ میداند، در تاریخ فرشته ۷۵۷ ج۲ مي نویسدکه << گویند سلطان مشائخ« نظام الدین اولیاء» را در حق امیرخسرو عنایت مفرط بود و بار ها میگفت که در قیامت هر کسي به چیزي فخر کند، فخر من بسوزسینه این ترك است ، یعني خسرو و هم شیخ قدس سره ویرا ترك الله میگفت>>.

چناتچه خود امیر خسرو درین مورد میگوید:

برزبانت چون خطاب بنده تـر الله رفت
دست ترك الله بگیرو هم به اللهش سپار

چون من مسکین تورا دارم همینم بس کند

شیخ من بس مهربان و خالقـم پروردگار

جامي عليه الرحمة در نفحات الانس نیز او را مانند سائر تذکره نگاران از اتراك نواحي بلخ معرفي میکند، قرار يكقول دیگر او را از شهرکیش « قبة الخضراء» بخارا معرفي شده است اصلا این قول آتش کده آذر است و لو الجي درتاريخ قطغن ٤٢ میگوید که این قول اصلي ندارد چنانچه از تحقيق جامي رح بلخي الاصل بودن آن دانسته شد ابو الوفاء رستاقي مؤلف تاريخ قطغن ازقبيله لاچين گفته است و بعداً لاچين را تعبير به نهرين ميكند كه ايندم يكي از ولسوالي هاي پر نفوس ولايت بغلان است هر چند نهرين نظر بقدامت ووسعت بلخ قدیم از ساحات بلخ است اما این سخن که نهرین تصحيف لاچين باشد بنزد من يكنوع تكلف و استبعاد در معني كلمة است.

۱- نهرین اگر بفتح راگرفته شود داراي حقيقت واضح و مبرهن است که بلده باستاني نهرین از قسمت فوقاني شهر که ايندم بنام دو آبه شهرت دارد آبياري میشود و نهرین در عربي ترجمه دوآبه است .

۲- قبلا گفتیم که اکثر مؤرخين ويرا ترك ميدانند كه جامي عليه الرحمة دررأس آنها قرار دارد در حاليكه رستاقي لاچين را نام قبيله تعيين كرده درين صورت اگر لاچين تصحيف آلچين گرفته شود کدام اشكال باقي نمي ماند زيرا كه آلچين نام عشيره معروف ترك است كه تا ايندم در نواحي قندوز و امام صاحب اينقوم بهمين نام شهرت دارند .

و ازگفته مرشدش نظام الدين اولياء و شعرخود خسرو که صاحب البيت است همان ترك بودن آن راجح است .

اصل قضيه بلخي بودن آن ازينقرار است پدر امیر خسرو امیرسیف الدين که از امراي محلي بلخ بود در مقابل صاعقه مغل تاب مقاومت

نیاورده بطرف هند رهسپار شد امیر خسرو در ٦٥١ هـ ق درقصبه مؤمن آباد « پتیالي» از توابع « سنبهل » واقع هندوستان چشم بجهان کشود.

زمانیکه امیر سیف الدین راه هجرت راپیش گرفت ازبلخ برآمده چندي در سنگچارك اقامت نمود و بعدا از طریق بلخاب و دره صوف و بامیان وارد غوربند شد مدتي در غوربند نیز سکونت داشت تا اینکه از مسیر پروان و کابل به صوب هند رفت.

از رفتن آن طرف سنگچارك دانسته میشود که در نواحي قریب بلخ سکني داشته والا از نهرین بطرف غوربند و کابل طریق نزدیکتري در اختیار آن بود..،

بعد از اینکه درپتیاله هند اقامت گزید عماد الملك که از امراي حکومت دهلي بود دختر خودرا بامیر سیف الدین بنکاح داد امیر خسرو از همین دختر بوجود آمد پدرش در سن٨٥ سالگي در یکي از جنگها بشهادت رسید خسرو باوجود صغر سن جانشین پدرشد.

شیخ عبد الحق محدث الدهلوي در اخبار الاخیار ۹۹ بنقل از سیر الاولیاء آورده هنگامیکه امیر خسرو بدنیا آمد پدرش اورا در جامهء پیچیده نزد مجذوبي برد مجذوب گفت آوردي کسي راکه از خاقاني هم دو قدم پیشتر میرود.

امیر خسرو یکي از استادان بزرگ فارسي در اواخر قرن ششم و اوائل قرن هفتم هجري بشمار میرود در انواع شعر آثار ارزنده آن تاکنون در اختیار شائقین قرار دارد باندازهء که شیخ عبد الحق محدث دهلوي اورا در اخبار الاخیار ص۹۹ علي الاطلاق به شعراي متقدمین و متأخرین ترجیح میدهد.

جامي علیه الرحمة در بهارستان گفته است در انواع شعر از خاقاني

پیروي میکرده اما در قصیده مادون او بوده و درغزل مافوق از خاقانیست استادان و نقادان دیگر بر خلاف حضرت جامي رح گفته اند که قصائد او از غزلیاتش عالیتر است.

عده بر آنند که در لفظ و معاني از خاقاني رح و سنا ءي رح پیروي کرده و در نوع غزل سبك حافظ رح را تعقیب نموده است ،

اما عموم سخنوران بر آنند که او موجد طرز و روش خاص است و مؤسس سبك خاص هندي میباشد.

خواجه نظام الدین اولیا ء قدس سره در حق آن گفته است

خسرو که بنظم نثر مثلش کم خواست
ملکیت ملك سخن خسرو راست
آن خسرو ماست ناصر خسرو نیست
زیرا که خداي ناصر خسرو ماست

خسرو در ایام صغارت بامولانا سعد الدین خطاط که در نزد آن خوش نویسي را یاد میگرفت در مجلس خواجه اصیل نام باخواجه عزیز الدین دانشمند دیگري ملاقي شد مولانا سعد الدین با خواجه عزیز الدین خطاب نموده گفت که این پسرك نو بگفتار آمده معلوم نیست که کلام آن موزون است یا غیر موزون خواجه عزیز الدین قطعه شعري را به خسرو تقدیم کرد وي آنرا باواز و لهجه شعري قرائت کرد که تمام مجلس بي اختیار بگریه آمده تحسین کردند.باز گفت از شاعري او امتحان کنید، خواجه عزیز الدین کلمات نامتناسب و پراگنده مانند مو،بیضه ، تیر، خربوزه را باو تقدیم کرد که در شعري که في البدیه میگوید دخیل نماید خسرو علي الفور گفت :

هر موي که در وجعد زلف صنم است
صدبیضه عنبرین برآن موي ضم است

چون تیر بـــدان رازدلـــش زیـــرا که
چون خربوزه دندانـــش درون شکم است

خواجه عزیز الدین از استماع شعر و قریحه سرسار آن در حیرت ماند.
و بعد خواجه عزیز باو گفت باید که در شعر خود را سلطاني لقب كني كه با سلاطين رابطه داري ازينجهت در ابتداء سلطاني تخلص میکرد چنانچه از غزلیات تحفة الصغر او هویدا است.

خسرو چنان مرد سخي الطبع بود که در جود و کرم چون حاتم طائي شهرت داشت بارها دیده شده که تمام مال و متاعش را ایثار نموده که بجز پیراهن چیزي نزد وي دیده نشده است .

باوصفیکه همیشه باحکام و در باریان میزیست ولي در طي مراحل سیر وسلوك و حقایق و عرفان بحدي رسیده بودکه خواجه نظام الدین اولیاء مرشدش باو مباهات نموده میگفت: امید است که در روز جزا خداوند مرا بسوزسینه این ترك درگذرد.

سعدي علیه الرحمة درحین سیاحت بشوق دیدن امیر خسرو بدهلي رفته است و از صحبت همدیگر مستفیض شده اند و در میان این دو فرد سخنور اعتقاد و صمیمیت کامل بوده چنانچه خسرو در قران السعد ین گفته است .

نوبت سعدي که مبادا کـــهن
شرم نداري کـــه بگوئي سخن

خسرو زمانیکه باسلطان محمد قاآن مشهور بخان شهید بسر میبرد قاآن ازجمله لشکر تیمورخان یکي از امراي ارغوخان بنیزه هلاکوخان حکمران ایران در ملتان شهید شد درینوقت نظام مملکت برهم خورد و امیر خسرو را با امیر حسن دهلوي که درین معرکه شرکت داشتند اسیر گرفته ببلخ بردند و مدت دوسال در بلخ اسیر بود درین مدت مرثیه هاي سوز

انگیز این حادثه را از بلخ نوشته بصوب دهلي میفرستاد عزیزان مقتولین با شوق و سوز تمام اشعار آنرا در عزاي از دست داده گان شان میخواندند و زار زار میگریستند که اشعار آن در دهلي آنروزي در هرخانه زمزمه میشد. بعد از اینکه از اسارت مغولان رهائي یافته واپس بدهلي آمد مرثیه منظوم خان شهید را بدربار پدرش غیاث الدین بلبن در محفل عام قرأت نمود اهل در بار بلبن همه از استماع آن مبهوت شده مدتي بیهوش ماندند و شخص بلبن آنقدر گریست که بالاخره از صد مه آن ترک حیات گفت .

مؤلفات آنرا جامي علیه الرحمة در نفحات الانس نودو نه ۹۹ کتاب گفته است و در علم موسیقي نیزمهارت داشته رساله بنام پنج گنج درین علم نوشته است و بعضي آلات و مقام ها را از خود نیز در موسیقي اختراع کرده است .

و در انشانگاري « علم انشاء» نیز برتبه استاذي رسیده است و کتابي بنام رسائل الاخبار تألیف دارد که سرتاسر قواعد انشاء را در آن توضیحات داده است.

مجموع اشعار آن از چهار لك بیشتر و از پنج لك کمتر میباشد.

۱- دیوان اشعار آن که شامل انواع مختلف شعر است « غیر از مثنویات» خود آن در پنج دفتر مرتب نموده و هر دفتر آنرا نام جداگانه گذاشته است .

الف: تحفتالصغر مشتمل آن مقدار اشعار که از سن ۱٦ الي ۱۹ سالگي سروده است.

ب: وسط الحیات از ۲۰ الي ۳٤ سالگي.

ج: غرة الکمال از ۳٥ الي ٤۳ سالگي.

د: بقیة نقیة مربوط به دوران پیري.

هـ: نهایة الکمال مربوط به سالهاي آخر حیات.

بقیه آثار شعري آن

۲- قرآن السعدین
۳- منظومه دول راني .
٤- تاج الفتوح.
٥- نه سپهد
٦- تغلق نامه
۷- مطلع الانوار
۸-شیرین و خسرو
۹- مجنون ولیلي
۱۰- آیینه سکندري
۱۱- هشت بهشت

اما آثار نثر آن ازینقرار است
۱- خزائن الفتوح.
۲- افضل الفوائد
۳-رسائل الاعجاز
٤-پنج گنج.
٥- رسائل الاخبار.

. ٦- اعجاز خسروي در پنج جلد که در سنه ۷۱۹ باتمام رسانیده مشتمل اصول و قواعد نثر نویسي است که صدها اختراع ازخود در انجا نشان داده است و غیره .

جامي علیه الرحمة در نفحات الانس میگوید:« بعد از وفات سلطان مبارکشاه خلجي بخدمت و ملازمت شیخ نظام الدین اولیا قدس سره پیوست و ریاضات و مجاهدات پیش گرفت که چهل سال صوم دهر داشت و گویند که بهمراهي شیخ خود شیخ نظام الدین بطریق طي ارض حج

گذارده است و پنج بار حضرت رسالت مآب صلي الله عليه وسلم را در خواب دیده است» در اخبار الاخیار ص۹۹ آورده که هرشب در وقت تهجد هفت جز قرآن تلاوت میکرد خلاصهء کلام، همچنانکه زندگي امیر خسرو تابع زندگي پیرو مرشدش بود مرگ وي هم پس از چندي ، بعد از مرگ مرادش اتفاق افتاد، گوئي حیات و ممات وي تابع حیات و ممات شیخ بود، عشق و علاقه امیر خسرو قدس سره بخواجه نظام الدین بدانجا بود که بعد از فوت خواجه تامدتها خبر مرگ خواجه رابه او نرسانیدند، وقتي هم که ازواقعه مطلع شد مرثیهء جانگدازي سرود و سر نانجام شش ماه پس ازمرگ مرادش در سال۷۲۵ هـ ق به عمر ۷٤ سالگي فوت کرد و در جوار مزار شیخ نظام الدین اولیاء واقع در دهلي بخاکش سپردند انا لله و انا الیه راجعون.

این چند ابیات پر شور و گداز که در اوج ولوله عشق وطنطنه محبت باسوز و شوق تمام سروده شده است نمونه شعري آنرا نمایندگي میکند که استماع نمائید:

کافر عشقم مسلماني مرا درکار نیست
هررگ من تارگشته حاجت زنار نیست
از سر بالین من برخیز از نادان طبیب
دردمند عشق را دارو بجز درمان نیست
شاد باش ایدل که فردا برسر بازار عشق
وعدهء قتل است گرچه وعده دیدارنیست
ماغریبان را تماشاي چمن در کار نیست
داغهاي سینه ء ما کمتر از گلزار نیست
ناخدا در کشتي ما گر نباشد گو مباش
ما خدا داریم و ما را نا خدا در کار نیست

خلق میگوید که خسرو بت پرستي میکند
آري آري میکنم باخلق عالم کـــار نیست

مخمس ابیات متذکره از نگارنده « ابو الاسفار علي محمد البلخي »

طالب عشقم مرا با اهل دنیا کار نیست — سوز عشقم کي تواند آنکه عشقش کار نیست
جاذب جذب الستم درجهانم کار نیست — کافر عشـــقم مسلماني مرا درکار نیست
هررگ من تار گشته حاجت زنار نیست

در میان از ماومن چیزي نباشد جزحبیب — راه و رسم عاشقان اینست اي مرد نجیب
درگلسـان خرد بشنوده ام قول عجیب — از ســر بالین من برخیز اي نادان طبیب
دردمند عشق را دارویجز دیدار نیست

این سخن تکرار میکن از سر و پرکار عشق — گر خـدا خواهي برو مستانه در گلزارعشق
ماملنگان الهیم درسرو پیکار عـــشق — شاد باش ایدل که فردا بر سر بازار عشق
وعده، قتل است گرچه وعده دیدار نیست

دردمند عشقم و کارم بجز اینکار نیـــست — درد او درمان نیابد آنکه عشقش کار نیست
منصب عشق است اینجا کارهر بیکارنیست — ما غـــریبان را تماشـــاي چمن درکار نیست
داغهاي سینه ، ماکمتر از گلزار نیست

هرکرا دردي نباشد رویگو اینجا مباش — منکرین در نعـــره، ما میکند هرجا تلاش
درتحیر مانده زاهد بازگو اینجا مباش — ناخـــدا در کشتي مـــا گر نباشد گو مباش
ما خدا داریم مارا ناخدا در کار نیست

دلق میپوشند بعضي خود پرستي میکند — جامه و دسـتار را هـــردم درستي میکند
بلخي بیچاره هرجادل ۵رستي مـیـــکند — خلق میگوید که خسرو بت پرستي میکند
آري آري میکنم باخلق عالم کار نیست

امیني ٔبلخي (۱۲)

ابو سراقه عبد الرحمن بن احمد البلخي معروف به امیني از شعراي بزرگ عصر سلطان محمود غزنوي است بگفته صاحب مجمع الفصحاء

ص۸۹ ج۱ پدرش پیشه نجاري داشته این است چند بیت ازیك قصیده او

زره پوش ترك من آن ماه پیکر
زره دارد از مشك برماه انور

که دیده است زلف مسلسل زره پوش
که دیده است ماه منور زره ور

بمشك اندرش تیر و بهرام و زهره
بماه اندرش سوسن و مشك و عنبر

بنزديك من آمد کمر بسته روزي
يكي جامه پوشیده یکرنگ اخضر

انوري بلخي (۱۳)

دوش میکردي شمار عاشقان — انوري را در حساب آورده اي

« انوري »

اوحد الدين محمد بن محمد الانوري يا علي بن اسحاق ويا علي محمد بن اسحاق و ازین قبیل علي بن محمود بن اسحاق نیز گفته شده و او حد الدين علي بن وحيد الدين محمد نیز گفته اند اما او حد الدين ووحيد الدين هر دو از اسماء القاب است.

تخلص شعري آن در بدو حال خاوري بود و بعداً حسب خواهش دوستانش تخلص انوري را اختیار نمود که جد آن نیز در لقب شعري بانوري شهرت داشته در تذکره الشعراء دولتشاه آورده که با التماس استاد خود عماره این تخلص را پذیرفت.

اما اکثر تذکره نگاران بر آنند پس از آنکه بدر بارسلطان

سنجرسلجوقي مقرب شد سنجر این لقب را بوي اختیار نمود .

مولد انوري

مولد آن باتفاق همگان از دهیست که بنام بدنه واقع درجنب مهنه از توابع دشت خاوران است و در آن زمان این ساحه قسمت شمالي خراسان را تشکیل میداد که عبارت از مهنه و ابیورد-۱- « باورد » و نساء بوده و بنام خابران نیز شهرت دارد اصل به معناوي خاور میباشد الف و نون در آن زائد است.

خاوران از قدیم الایام زادگاه فضلاء و مهد ارباب علم و عرفان بوده چنانچه انوري گفته است قطعه

تاسپهر صیت گردان شد بخاك خاوران

تاشبانگاه آمدش چار آفتاب خاوري

خواجه چون بوعلي(۲) شادان وزیر نامدار

عالمي چون اسعد(۳) مهنه زهر شیني بري

---

(۱)در دائرة المعارف اسلامي آورده که ابي ورد درین زمان در ترکستان روسیه قرار دارد که عین شي در حاشیه طبقات الصوفیه سلمي ص۷ نیزموجود است.

(۲) مراد خواجه ابو علي احمد شادان خاوراني وزیر دانشمند طغرل بیك بن میکائیل سلجوقي است.(۳) مراد استاد اسعد مهنتي است از روستاي مهنه از فحول علماي عصر سلطان محمد بن ملکشاه سلجوقیست که یکبار در حضور سلطان محمد باحجة الاسلام امام محمد غزالي رح مناظره نمود مسکوت غزالي قرار گرفت،

صوفي صافي چوسلطان طریقت بوسعید(۱)

شاعر قادر چو مشهـــور خراسـان انوري

سبب رجوع انوري از فلسفه به شعر و شاعري

انوري در ایام شباب در مدرسه منصوریة طوس« مشهد کنوني» مصروف علوم ریاضي و حکمت و نجوم و موسیقي ومنطق بود و روزگار فلاکت بار و افلاس نقد وقت آن شده بود باندازه که بخرج الیوم درمانده بود.

در اثناي این حال که بدروازه مسجدي تکیه زده نشسته بود و برحال پریشان خودفکر میکرد که موکب سنجري در نواحي رادکان نزول کرد انوري دید که مرد محتشمي با اسپ و غلام و ساز تمام میگذرد پرسید که این کیست گفتند مرد شاعریست این شخص حکیم معزي شاعر درباري سلطان سنجر سلجوقي بود.

انوري گفت سبحان الله پایه علم من بدین بلندي و من چنین مفلوك وشیوه شاعري بدین پستي و او چنین محتشم؟

بعزت و جلال ذو الجلال که من بعد الیوم بشاعري که دون مراتب منست مشغول خواهم شد و در آن شب بنام سنجر قصیده اي گفت که مطلعش ازینقرار است.

---

(۱) مراد حضرت شیخ ابو سعید ابو الخیر است که در سنه ۳۵۷ هـ ق در مهنه خاوران بدنیا آمد اصل نام آن فضل الله بن ابي الخیر است موصوف بعد از تعلیم علوم مبادي فقه را در مدت ده ۱۰ سال از نزد ابو عبد الله حفري و امام ابو بکر قفال که هر دوتن نزیل مرو بودند تحصیل نمود و علم حدیث و تفسیر را در سرخس از امام ابو علي زاهربن أحمد قرائت نمود و بعد از حصول رتبه علمي از پیر ابو الفضل محمد بن حسن سرخسي در طریقت بیعت نمود و از اعلم مشائخ گردید باندازه که در عصر آن تمام مشائخ مسخروي بودند در فن رباعي مقام شامخي دارد وفات آن نیز در مهنه در ٤٤٠ بوده

گردل و دست بحر و کـان باشد
دل و دست خدایگان باشـــــد

تقرب انوري بدربار سلطان سنجر سلجوقي پادشاه معاصر آن

درآن وقت چنین معمول بود که هر شاعر شعرش را قبلا به حکیم معزي شاعر در باري سلطان سنجر تقدیم میکرد و بعداً حسب خواهش معزي در وقت معین به نزد سلطان مدحیه و قصیدتي که داشت قرائت میکرد.

معزي در نزد سنجر چنان معزز بود که در تخت شاهي باوي توأم مي نشست.

اما همواره میکوشید که کدام شاعر و مداح و قصیده سراي دیگرنزد سلطان قرب و منزلت پیدا نکند.

ازجهت آنکه روزي به مقام و مرتبه وي کدام خسران و نقصان وارد کندازجمله نیرنگ آن در مقابل شعراي قادمین این بود که معزي حافظه نهایت قوي داشت هر مضمون قصیده که نزد سنجر قرائت میشدبیك مرتبه شنودن به حافظه مي سپرد و علي الفور بعد از قرائت شاعر نزدسنجر سبقیت نموده میگفت که این قصیده از گفتار من است این شخص بدروغ ادعا نموده است قصیده را از مطلع تا مقطع آن قرائت میکرد.

اکیداً ابراز نموده میگفت که این قصیده که از گفتار من است پسرم نیز در حفظ دارد حافظه پسر آن چنین بود هر مضمون را به دو مرتبه شنودن حفظ مینمود درین فرصت بعد از خودش پسرش نیز آنرا قرائت میکرد.

در مرتبه سوم علاوه مینمود که حتي غلام من نیز این شعر را در

حفظ دارد حافظه غلام آن چنان بود که بعد ازسه مرتبه شنیدن همه را از حفظ میخواند .

شعراي معاصر آن ازين لطائف الحيل معزي در حيرت مانده بودندنمي دانستند که بکدام طريقه شعري را تقديم سنجر کنند تا باور کند که زاده طبع معزي نيست.

انوريکه شخص مدبر بود برحل اين عقده تدبيري پيش رو گرفت که ازينقرار است .

لباس هاي نهايت کهنه و کثيف بصورت مجانين در بر کرده نزدمعزي رفت و گفت که من مردي شاعرم در مدح سلطان بيتي چند گفته ام توقع دارم که شعر من در حضور سلطان قرائت شود .

معزي گفت آنچه راکه گفته اي بخوان انوري شروع کرد که :

زهي شاه و زهي شاه و زهي شاه

زهـي مير زهي مير و زهي مير

معزي گفت اگر مصرع دوم رازهي ماه و زهي ماه و زهي ماه بخواني بهتر است تا اين بيت مطلع قرار گيرد .

انوري در پاسخ گفت تو نمي داني که شاه را مير ضرورتست.

معزي تمسخر آميز گفت که فردا بدربار حاضر شو تامن حال ترا بسلطان عرض نموده اجازه بگيرم.

انوري فرداي آنروز در لباس و اشعار قلب موضوع نموده با لباس هاي نفيس و موقر بدربار حاضر شد معزي براي سلطان گفت شخص مسخره اي که او حد الدين نام دارد ابيات غريب گفته عازم ملاقات است .

چون انوري بمجلس حاضر شد معزي ديد که لباس آن مخالف ديروز است دانست که اين شخص از فريب و تزوير کار گرفته اما هيچ تدبيري درين فرصت اندك نتوانست که طرح کند و گفت قصيده راکه درمدح

سلطان گفته اي بخوان .

انوري قصيده طويلي راكه قبلا مطلع آنرا به عنوان.

گردل و دست بحروكان باشد

دل و دست خدايـگان باشــد

متذكر شديم، شروع به خاندن كرد و بعد از قرائت دوبيت متوجه بطرف معزي شده گفت ادعانكني كه اين قصيده از طبع من است اگر چنين است باقي ابياتش رابخوان و الا اعتراف نما كه اين ابيات نتيجه طبع من است.

معزي ازين لطائف الحيل انوري سخت خجالت شد و انوري اشعارش را ازمطلع تامقطع در حضور سنجر زمزمه نمود سنجر كه شخص فهميده و سخن شناس بود قدرت انوري را در شعر دانست ازو پرسيد كه ذوق ملازمت داري ياجهت طمع آمده اي انوري في البديه گفت :

جز آستان تو ام درجهان پناهي نيست

سر مرا بجز اين درحواله گاهي نيست

درين وقت نعره تحسين از هرگوشه مجلس بلند شد و نيز آشكارشد كه معزي باساير شاعران معامله خراب داشته .

معزي كه به تشويش افتاده بود گفت شما اشعاري را بخوانيد كه ديروزمطلعش را خوانده بوديد كه عنوان مطلع آن زهي شاه و زهي شاه و زهي شاه بود كه قبلا بآن اشاره شد.

انوري گفت شعر بنده همين بود كه خواندم من بعد انوري را شاه سخت نوازش ميكرد و از مقربين خود تعيين نموده صله و عطاياي زيادي باو انعام نمود. و هميشه انوري در سفر هاي سنجر همراهي ميكرد .در تاريخ جهان كشاد وغيرآن آورده وقتيكه در سنه ٥٤٢ هـ ق سلطان سنجر برخوارزمشاه حمله برد انوري درين سفر معيت داشت اولتر در قصبه هزار

اسپ که از توابع خوارزم است حمله برد و در موقع محاصره قلعه هزار اسپ انوري این رباعي را براي کامیابي سنجر سرود و بر تیري نوشته داخل قلعه پرتاب نمود .

اي شاه همه ملك زمین حسب تراست
وزدولت و اقبال جهان کسب تراست
امروز بیك حمله هزار اسپ بگیر
فردا خوارزم و صد هزار اسپ تر است

رشید الدین وطواط(۱) از شعراي نامدار خاندان خوارزم شاهیان که در زمره محبوسین مانده بود درجواب انوري این رباعي را واپس بر تیر نوشته حواله نمود .

اي شه که به جامت مي صافست نه درد
اعداي ترا زغصه خون باید خورد
گرخصم تو اي شاه بود رستم گرد(۲)
یك خرزهزار اسپ تو نتوان برد

---

(۱) وطواط نام خفاش است که بفارسي شب پره میگویند این اسم لقب رشید الدین محمد بود شاید که از صغارت چشم آن باین نام مسمي شده باشد و الله اعلم ممدوح مؤلف کتاب حدائق السحرفي دقائق الشعر مي باشد و فات آن ۵۷۳ هـ ق است ، کتاب وي پس از ترجمان البلاغة محمد بن عمر را دویاني قدیمترین اثر فارسي در فنون ادبیه بشمار میرود.

(۲) گردبضم اول بروزن برد شخص دلیر و پهلوان رامیگویند

چنان چالاك بود آن ورقه گرد
که نعل را ازپي اسپان میبرد
دیدي که چه گفت زال بارستم گرد
دشمن نتوان حقیر و بیچاره شمرد

سنجر بعد از فتح قلعه فرمان داد که وطواط را هفت توته کنند یکي از اهل مجلس گفت که وطواط شخص کوچك است فقط دو توته باید کرد انوري که از بخل و حسد پرهیز داشت و هر کس را بقدر لیاقت آن مي شناخت در نزد سنجر معذرت نموده و طواط را از امر اعدام نجات داد.

چنانچه در مدح آن قصیده طولاني انشاء نموده که نمونه مطلع آن ازینقرار است

اي در هنر مقدم اعـــيان روزگـــار

در نظم و نثر اخطل و حسان روزگار

نابوده چون تو اختر در برج شاعـري

نابوده چونتو گوهر درکان روزگـــار

و ازین قبیل باحکیم معزي نیز بعد ها مناسبات خوب پیدا کرده بودچنانچه گفته است.

لایق حال خود از شعر مـعزي یـکدوبـیت

شاید ار تضمین کنم آن هست تضمین صواب

اندرین مدت که بود ستم زدیدار تـــو فـرد

جفت بودم باشراب و با کبــاب و باربـــاب

بود اشکم چون شراب لعل در زریــن قــدح

ناله چون زیر رباب و دل بر آتش چون کباب

سویه علمي انوري

قبلاً گفتیم که انوري یك عالم فلسفي بوده و در اعماق امواج علوم ریاضي و حکمت و موسیقي و نجوم شنا نموده ، بهتر است که از خود آن نبشنویم:

گرچه در بستم در مدح و غزل یکبارگي

ظن بمرکز نظم الـفاظ مـــعاني قاصـرم

بلکه بر هر علم کز اقران مـن داند کسي
خواه جزيي گير آنرا خواه کـلي بـگذرم
منطق و موسيقي و هيأت شناسم اندکي
راستي بايد بگويم با نصيـبي وافـــرم
وزالهي آنچه تصديقش کند عقل سـليم
گرتو تصديقش کني بر شرح و بسطش حاضرم
وزطبيعي رمز چند ازچند بي تشوير(١) نيست
کشف دانم کرد اگر حاصد نباشد ناظـــرم
نيستم بيگانه از اعمال و احـــکام نجوم
ور همي باور نداري رنجه شومن حـاضرم
اين همه بگـــذار باشـعر مجرد آمـدم
چون سنائي(٢) هستم آخر گرنه همچون صابرم(٣)

---

(١) تشوير بمعناي اشارت کردن و خجل ساختن و اضطراب و آشوب مشهور است.

(٢) اشارتست به حضرت ابو المجد مجدودو بن آدم معروف به حکيم سنايي غزنوي که از شعر او صوفية معروف قرن ششم هجري بشمار ميرود وي در اواسط قرن پنجم و بقولي درسال٤٧٣ هـ ق در غزنين تولد شده جامي رح در نفحات الانس وي را مريد حضرت خواجه يوسف همداني ميگويد ممدوح با پدر رضي الدين علي لالا ءپسر عمر بوده کتاب حديقة الحقيق (١)و سير العباد(٢) و عقلنامه(٣) و عشقنامه(٤) و کارنامه بلخ(٥) وتحريمية القلم(٦) وطريق التحقيق(٧) از آثار شعري آن بشمار ميرود باندازه که مولانا بلخي درمثنوي گفتار آنرا طرح و شرح ميکند و نيز خودرا خوشه چين خرمن وي دانسته ميگويد:

عطار روح بود وسنائي دوچشم او
ما ازپي سنائي و عـــطارآمـــديم
هفت شهر عشق را عـــطار گشت
ماهنوز اندر خم يك كـوچـــه ايم

سنائي بعد از اينکه در تصوف گرائيد به سفر مکه رفت و پس از بازگشت از سفر حج واپس در غزنين مراجعت کرده درسال ٥٣٥ يا ٥٤٥ يا ٥٢٩ ازجهان وداع کرد زيارت آن در غزني نهايت شهرت دارد .

(٣) اشارتست به شهاب الدين صابر اديب و شاعر معاصر انوري که اصلا ترمذي ميباشد.

شعر و انوري

رتبه شعري آن بحدي در جهان طنطنه انداخت که شعراي معاصر و ما بعد آن هريك تقريظات شان را بنظم و نثر تقديم در بار انوري نمودند که ما از ايراد تمام آن معذرت خواسته فقط چند نمونهء شعري را براي تان تقديم ميکنيم.

در شعر سه تـن پيمبــرانند
هرچنــد که لا نبي بعدي
ابيات و قصيده و غــزال را
فردوسـي و انـوري و سعدي

مير غلام علي آزاد بلگرامي در خزانه عامره از قول عزيزي چنين آورده .

درشعرسه تن پيمـــرانـند
قوليست که جملگي بر آنند
فردوسي و انوري و سعــدي
هرچند که لانبــي بعــدي

درجاي ديگر عين همين مضمون دوم را به هاتفي شاعر معروف هروي نسبت داده شده .

شيخ ابو القاسم انصاري در کتاب سلم السموات انوري راچنين مدح ميکند

من نميدانم که اين گونه سخن را نام چيست
نه نبوت ميــتوانم خــواندش نه ساحري

قاضي نور الله شوشتري در مجالس المؤمنين در مدح انوري ميگويد.

کليم طور سخن انوري که آورده است
چو آفتاب جهان سخن بــزير نگين

حکیم شاه محمد قزوینی در ترجمه مجالس النفایس انوري را به لقب امام الشعراء خطاب نموده جامي رح نیز در بهارستان از مدح وي بي تفاوت نمانده .

الغرض در شعر و شاعري چنان بلند پرواز بوده که اقتفاء واتکاء به عنصري(١) و فرخي(٢) راننگ دانسته وعنصري را مدیحه خوان خویش بشمار آورده .

اي بزرگي کز پي مدح و ثناي تو همي
روز و شب برما ثنا گوید روان عنصري
لیکن ار انصاف خواهي هیچ حاجت نیست خود
تاطریق فرخي گوئي وطرز عنصـري

نجوم و انوري

یکي از مهمترین اتفاقات زندگي انوري پیشگوئي وي و بطلان آنست که چه وي باستناد اقتران سیارات شش گانه(٣) در برج میزان پیشگوئي کرد که در ٢٩ جمادي الاخر سال ٥٨٢ هـ ق ویا ماه رجب

---

(١) رك حرف عین همین کتاب،شماره ٧٤٥ .

(٢) اشارتست به ابو الحسن علي بن جولغ سیستاني معروف به فرخي شاعر دربار ي سلطان محمود در حدود ٤٢١ الي ٤٢٨ در اوج جواني وفات نموده .

(٣) یعني سیاره سبعه غیر از زهره - داءرة المعارف مهر داد مهرین ص٢١٤ اما در حبیب السیر و هفت اقلیم بر عکس قرآن سیارات سبعة در سوم درجه میزان سال ٥٧١ هـق مذکور است

همین سال جهان از اثر طوفان و وزیدن بادهاي سخت بنابودي وويراني کشیده خواهد شد.

انوري درین امر خطیر تنها نبود بلکه یکعده ستاره شناسان معروف آن عصرنیز باوي همکاربودند و درین نظریة باهم باتفاق رسیده بودند. تنها چیزیکه این حادثه را به انوري نسبت میداد این بود که انوري شاعر و منجم در باري سلطان سنجر بود و در بین سائر منجمین معاصرش سویه صدارت اینگونه واقعات را عهده دار بود و به عبارت دیگرمنجم باشي و یا استاد بزرگ این فن بشمار میرفت.

از بدي اتفاق در آن روز اثري از باد آشکار نشد و بطلان حکم وي ظاهرگشت و شعراي معاصر و رقیب انوري بطعن و طنز و نقد پرداختند از جمله این شعر است.

گفت انوري در اثر بادهاي سـخت
ویران شود سراچه و کاخ سکندري

در روز حکم او نوزیدست هیچ باد
یامرسل الریاح تو داني و انـوري

این بیت بالفاظ متقارب سروده شده است و نام قائل آن نیز به یك شخص تعیین نشده گاهي فرید کاتب و گاهي فتوحي مروزي و عده بطور مبهم بنام بعضي فضلاء از آن تذکر داده اند که اختلافات آن ازین قرار است.

۲- گفت انوري که از سبب بادهاي سخت
ویران شـود عمارت و کوهسار برسري

۳- مي گفت انوري که درین سال بادها
چندان وزد که کـوه بجـنبد تونـگري

بگذشت سال و بــرگ نجنــبید از درخت
یا مرسل الریاح تــو دانــانه انــوري
٤-گفت انوري که از جهت باد هاي سخت
ویران شود عمـارت وکـه نـیز بر سـري

باندازه که در ان شب موعود که مردم از هول آن بامرسلطان سنجر منازل مناسب و تحت الارضي تهیه دیده بودند نسیمي هم نوزید شخصي برمناره مسجد جامع مرو چراغي را درین شب افروخته گذاشت بادي نوزید که آنرا خموش کند و خرمند ها درین سال از فقدان باد در حوالي مرو و خاوران تاسال آینده باقي مانده بود.

قبلا متذکر شدیم که انوري در ضرب الاجل این امر خطیر مننفرد الرأي نبود اما ازدیگر منجمین معاصر بیشتر مبالغه مینمود ازین حیث فرداي آن شب سلطان سنجر انوري را احضار نموده عتاب کرد که چرا چنین حکم غلط صادر میکني!

انوري معذرت خواسته در پاسخ گفت که قرآن سیارات گاهي تدریجي اثر میگذارد من بعد از خطاي خویش خجل شده از دربار سنجر فاصله گرفت و درمذمت افلاك و نجوم چنین سرود.

دهر و افلاك و نجم و ارکــان
همه شورند و این زمانه شـرر
خود جهان خزف ندارد خـیر
تاکه هست از وجود خیر خبر
تا نداري امیدخیر که نـیست
حامل ذکر او قــضا و قـدر

انوري و بلخ

سبب تاريخ ورود انوري در بلخ نهايت اجمال پذير بوده اما اينقدرمسلم است که باخ دران روزگار پايتخت دومي سلطان سنجر سلجوقي بود وچراغ علم وفضل دران شمع شب افروز بود طنطنه علم و عرفان ازين مهد فضل و دانش باقصاي بلاد عالم شهره آفاق شده بود نغمه هاي توحيد از قرا و قصباتش در فضا طنين مي افگند ازين حيث محدثين و فقهاء و فضلاء و شعراء از هرگوشه قلمرو اسلامي آرزوي آنداشت که نزيل اين سر زمين مرد آفرين باشند.

باز هم قابل تذکار است نوابي در رساله خويش که پيرامون حالات انوري تأليف نموده ميگويد وقتيکه سلطان سنجر در قسمت مسئله نجومي که قبلا از آن بحث نموديم از انوري رنجيد.

« انوري از خطاي خويش خجل شده راه بلخ در پيش گرفت و در بارسلطان را بکلي ترک داد »:

۱- دانسته ميشود که انوري مصادف به همين واقعه که تاريخ آنراقبلا قيد نموديم تازه وارد بلخ شده باشد.

۲- احتمال ميرود که قبلاً در بلخ سکني داشته و بعد از بي التفاتي سلطان سنجر واپس طرف بلخ مراجعت نموده باشد.

اما امين احمد رازي در هفت اقليم « نام کتاب آن » درين زمينه بر عکس چنين ميفرمايد « و انوري چون استشمام رائحه بي التفاتي سلطان نمود ترک ملازمت کرده در نيشاپور بسر مي برد تا بعد از چند گاه جمعي باعث شده فرمان طلب جهت وي حاصل کردند او چون بر مضمون فرمان آنها(۱) يافت اين قطعه در معذرت گفته استغفار خدمت خواست.

---

(۱) در اصل مأخذ همچنين بوده و اگر « اطلاع» بر آن علاوه شود صلاحيت تقدير دارد.

کلبــه کــند رو بــروز شــب
جاي آرام و خورد و خواب من ست
حالتي دارم انــدران کــه از آن
چرخ در عين رشــك وتاب من ست
خدمت بادشاه کـــه باقــي باد
نه به بازوي(۱) خــاك و آب مــن ست

وچون سالي چند ازين برآمد عزيمت بلخ نمود »

يورش اهل بلخ بر عليه انوري

زمانيکه انوري مقيم بلخ بود يك قطعه شعر مشتمل بر هجوبلخ و مدح مرو هرات و نيشاپور از طرف اثير الدين فتوحي مروزي شاعر خواجه ناصر الدين ابو الفتح که از رقباي سرسخت انوري بود در بلخ انتشار يافت که انتساب آن ظاهراً از زبان انوري حکايت ميکرد ميکويند حکيم معزي« قبلا تصادم آنرا با انوري نقل نموديم » درين هجونامه دست داشته.

اهل بلخ که هميشه حامين عفت اين شهر باستان بودند قرار تاييد هفت اقليم انوري را(۲)معجر بر سرش افکندند و بر گرد بازارش

---

(۱) بازوي خاك و آب، از بازوقوت و نيرو مراد است.خاك و آب اشارت است باصل تخمير آدم از آن چهار عنصر آب و باد نيز ميباشد و ديگر اين گفتار وي درينجا اختصار شد اصل آن در ديوان انوري ديده شود و ايضا در رابطه به کوشه قناعت و ترك خدمت سلطان ميگويد.

کيمياي تراکنم تعليم که در اکسير و در صناعت نيست،
رو قناعت گزين که در عالم کيمائي به از قناعت نيست

(۲) بکسر ميم روي پوش.

بگردانیدند تا آخر بوسیله التفات اقضي القضاة حمید الدین از آن کلفت بازرست و بقیه ایام را در همان شهر و مقام بپایان آورد » بعد از اینکه انوري توسط قاضي القضاة بلخ از هجوم اهالي بلخ نجات داده شد سوگند نامه منظوم جهت برائت خویش تقدیم اهالي بلخ نمود و این سوگند نامه از حیثیکه طویل است ما جهت استشهاد چکیده آنرا از دیوان انوري از صفحه ۳۰۱-۳۰۵ اینك نقل میکنیم:

اي مسلمانان فغان از دور چرخ چنـــبري
وزنفاق تیر و قصد ماه و سیر مشـــتري

کار آب نافع اندر مشرب من آتـــشیست
شان خاك ساكن اندر كلبه من صــرصري

خیر خیرم کرد صاحب تهمت اندرهجوبلخ
تاهمي گویند کافر نعمت آمـــد انــوري

قبهء اسلام را هجواي مسلمانان که گفت
حاش لله ! بالله ارگوید جهـــود خیبري

آسمان ار طفل بودي بلخ کردي دایگیش
کعبه داند کرد معمور جهان رامـــادري

افتخار خاندان مصطفي در بلـــخ ومـــن
کرده هم سلماني اندر خدمتش هم بوذري

پس چه گویي هجو گویم بلخ را کزهر درش
گردراید دیوبنهد از برون مســــتکبري

دي کسي در نقص من گفت این غریب شــهر ماست
بلخ گفت اینهم کمال اوست چند ازمنکري

او غریب اندر جهان باشد که از رتبت مرا
آسمان هر ساعتي گوید جهان دیـــگري

خاك پاي اهل بلخم کز مقام شـهرشـــان
هست بر اقران خویشم هم سري هم سروري
حبذا تاریخ این انشاء که فرمانده ببـــلخ
رأیت طغرل تیگیني بود وراي ناصـــري
مدح قاضي القضاة قاضي حمید الدین بلخي ازگفتار انوري :
صدري، که از و دولت و دین جفت ثباتست
آن خواجهء شرعست ، که سلطان قضاتست
آن عقل مجرد، که وجـــود بکـــمالـش
هم قاعدهء جنبش و هم اصـــل ثباتسـت
از نسبت او دولت و دین هـر دو حمـیدند
این داند و آن ذات که داند کـه چه ذاتست
اوصاف بزرگیش چه اصلي و چه مالیست
کان را همه اسباب فلك فـرع وزكاتست
گردون بکفایت بکـــف آورد رکـــابش
آري چه کند ؟ کسب شرف کـار کفاتست
توفان حوادث اگر آفاق بگـیرد
برسده او باش، که کشتي نجاتست
اي آنکه جهت پایهء جاه تونیـابد
جاه تو جهانیست که بیرون زجهاتـــست
اي قبلهء احرار جهان ، خدمت میمونت
بر ذمه احرار چو صوم و چو صلاتـست
تو کعبهء آمالي و در قافـــله شـــکر
هرجاکه رود ذکر تو گویي عرفـــاتست

گردست بشطرنج خلاف تو برد چـــرخ
دربازي اول قدمش گـويد: ماتـــست

در خدمت میمون توگــو راه و فــازن
آنرا که زسیلي اجل بـــیم وفاتســت

اي کلك گهر بار تـو موصـوف بوصفي
کان معجزه ء جمله اوصاف و صفاتست

آتش که برو آب شود چیـــره بمیـــرد
گرچه فلکش دجله ونیلست وفراتست

کلك تو شهابیست که هرگز نبـــمیرد
وین‌حکم‌نه‌حکمیست‌که‌محـــتاج‌ثقاتـــست

فرخنده قدرم توکه کمتر اثـــري زو
تمکین ولاتست و مراعات رعاتـــست

اقبال جناب تو مرا نشـــــوونما داد
ابرست قدوم تو و اقـــبال نباتســـت

من بنده چنان کوفتهء حادثـه بـودم
گفتي که عظامم زلگد کوب رفاتست

بوسیدن دست تو در آورد بمـــن جان
درقلزم دست تومگر آب حـــیاتست

تا مقطع دوران فلك را بـــجهان در
هر روز بتوقیع دگر گونه بـراتست

بادا بمراد تو، چه تقدیر و چه دوران
تا بر اثر نعش فلك دور بناتـــست

وین خدمت منظوم که درجلوهء انشاد
دوشیزه شیرین حرکات و سکناتست

زان راوي خوش خوان نرسانید بخدمت

کز شعر غرض شعر، نه آواز رواتست

انوري از بسکه حوادس متعاقب الوقوع روزگار را دچار شده زماني باین حد میرسد که میگوید

هر بلائي کز آسمــان آید

گرچه بادیگرا ن روا باشد

بزمین نارسیده میگــوید

خانه انوري کجا باشـــد

خانه اخري انوري که فعلا در ان قرار دارد در جنب زیارت احمد حضرویة(۱) میباشد و در سال رحلت آن تذکره نگران اختلاف دارند منجمله ۵۸۲و ۵۸۵ به صحت نزدیکتر است .

---

(۱)ابو حامد احمد بن حضرویة بلخي از اکابر واعیان مشائخ خراسان و ازطبقه اولي است مؤرخین بطور قطعي آنرابلخي الاصل گفته اند موصوف با ابو تراب نخشبي و حاتم اصم صحبت داشته و با ابراهیم ادهم و ابو حفص حداد و بایزید نیز ملاقات نموده و در علم تفسیر شاگرد ابو عبد الله باهلي ترمذي است که استاد صاحب سنن ترمذي و محدث صدوق است در فضائل بلخ ۲۲۲ آورده « امام الحرمین» ابو المعالي جویني م٤۷۸» بر بالاي منبر مي گفت که هرکه راقضاي حوائج دیني باشد به تربت شداد حکیم برود و هرکرا« حاجت» دنیاوي باشد به مشهد شیخ احمد خضرویة حاضر شود » وفات آن در سنه ۲٤۰ هـ ق در بلخ بوده که تا ایندم مشهور و معروف است و مدفن طفلك حلوافروش که مولانا ازان در مثنوي شرح دارد نیز در جوار آن شهرت دارد والله اعلم .

زیاده تر احوال شیخ احمد در حلیة الاولیاء ابو نعیم اصفهاني و طبقات سلمي ۱۰۳ وطبقات امام شعراني ۹۵ ج۱ شرح وبسط داده شده است .

آواره بلخي(١٤)

ابو عبد الله بن محمد البلخي مشهور به آواره یاپرورده از شعراي چیره دست عصر آل سبکتگین میباشد متاسفانه از کثرت حادثات بجز چند بیت دیگر آثار آن دیده نمي شود منجمله این دو بیت است

گر برکشم این فروشده پاي از گل
هرگز ندهم به هیچ نامـــردم دل
بیخوابي رابدیـده بربستـــتم
وزدیدن خواب بي هوده رستستم

باباي بلخي(٢٥)

مولانا باباي بلخي از علماي معروف و شعراي شیرین کلام قرن دهم بلخ باستان به حساب میرود افسوس اینجاست که غیر از مذکر احباب در دیگر هیچ کتابي تاکنون از ان ترجمه ندیدم این مطلع نمونه شعر اوست :

مژکان تو دود از دل پردرد بر آورد
تیرت زتن خاکي من گرد بر آورد

محمد بن محمود البلخي در بعضي تذکره ها محمود بن محمود البلخي نیز دیده شده بهر صورت مولد آن همین بلخ باستان است موصوف

از شعراي مقتدر زمان يمين الدولة سلطان محمود غزنوي است از آثا ر آن نظم پند نامه انوشيروان است که در بحر متقارب بنظم آورده است « فعولن فعولن فعولن فعول» این چند بیت از گفتار آن است.

سپاس از خداوند چرخ بلند
که دردل نگنجد ازوچون وچند
جهان آفرین کردگار سپهر
فروزنده، پیکر ماه و مهر
نگارنده گنبد کوزپشت
نماینده، راه نرم و درشت

باطني بلخي(١٧)

الحاج مولانا باطني از شعراي معروف روزگار بلخ است اما متاسفانه بجز مطلع ذیل دیگر آثار و احوال آن در تذکره ها دیده نشده است.

بسکه داري تنگدل اي غنچه ، خندان مرا
جان زدل آمد بتنگ و دل گرفت ازجان مرا

باهر بلخي(١٨)

میرباهر برادر میر چوچك بلخي ملقب به علمي که در حرف عین ازان تذکر میشود ، باهر از شعراي دور استرخاني ها است در شعر و شاعري صاحب استعداد قوي بوده غزل ذیل از گفتار اوست :

بشام غمت دود آهي که دارم
ازآن است روز سیاهي که دارم

بدعوي عشقت چنان ســــربلندم
که بر عرش ساید کلاهي که دارم
نهم پشت طاعت بدیوار هـــجرت
همین است پشت و پناهي که دارم
زبیداد خوبان بداد دلـــــم رس
توئي درجهان پادشاهي کـه دارم
طریق وفا پیشه کردم چـــو باهر
همین است سوي توراهي که دارم

بیخودي بلخي (۱۹)

مشهور به مولانا بیخودي گذشته از شعر و شاعري از علماي جید بلخ بوده متأسفانه صرصر حوادث بجز مطلع ذیل دیگراز آثار آن بمابجانگذاشته:

گر ابروي ترا نشدي ماه نوغلام
ایام هرگزش نتـــهادي هلال نام

بیاضي بلخي (۲۰)

مرد قلند مشرب و پارسا منش بوده از انرو اشخاصیکه از حقیقت داعیه وحال آن اطلاع نداشتند به لقب دیوانه بیاضي نیز یاد میکردند موصوف در نیمه قرن یازده در بلخ میزیسته این مطلع از گفتار اوست:

اي زشانه زلفت رامیل عنبرافشاني
زلف عنبر افشانت مایه پریشاني

پارساي بلخي (۲۱)

شیخ الاسلام عبد الهادي پارساکه به سه واسطه نسبش به خواجه محمد پارسا میپیوندند پدرش ابو نصر پارساي ثاني نام دارد موصوف از مدرسین و فضلاي زمان عبید الله خان شیباني است و هم وجیبه شیخ الاسلامي بلخ را عهده دار بوده پارسا باوجود گرفتاري امور درس و افتا ،گاه گاهي شعر نیز میسروده و این مطلع که براي خیر مقدم عبید الله خان گفته است ازوست:

شکر میگویم که خان عرصهء دوران رسید
خان دین پرورعبید الله غازي خان رسـید

پارسا تا سال ۹۵۰ هـ ق که مرقد جدش خواجه ابو نصر پارسارا اعمار مجدد نموده در قید حیات بوده که ازین قطعه سلطان محمد شاعر دیگر بلخي بر مي آید:

عبد الهادي خواجه نیکو کردار
فرموده بنامرقد آباي کـبار
هرگه بطواف مرقد خـواه روي
از«مرقد خواجه» سال تاریخ شمار

از شعراي برجسته عصر امام قلي خا ن والي بلخ بوده و باوي میزیسته متأسفانه بجز یك بیت دگر آثار شعري آن یافته نشد و آن بیت

این است:

بسکه رخنه شد از بس گریستم بیتو
زسنگ سخت ترم منکه زیستم بیتو

از شعراي اواسط قرن یازده بلخ است بعد از اکتساب قسمتي از علوم در دام شعر سرائي مصروف شد اما از صحبت سلاطین که یگانه مرض شعراي آن سامان بود تردد داشت و موقر زیست میکرد با اینهم باري در بدل قصیده ایکه مطلعش ازینقرار است.

اي کفت طورسخـــاید بیـــضادگر
همچو خورشید بخاك سیه اندازد زر

اورا امام قلي خان یکمرتبه بزرکشیده صله داد ترابي اصلاً ازمحله خواجه خیران است که عبارت چهار باغ کنوني روضه مزار شریف است این محله را تل خیران و تل علي نیز گفته اند مدرسه خواجه خیران در غرب مسجد روضه کنوني تاقبل از اعمار مجدد چهار باغ بر حال بود فعلا در محل آن یك صفه مربع بانشان محراب دیده میشود .

میرزا خدا داد ثاقب که در بدو حال میرزا سپس مولوي و بعداً خان تخلص میکرده بالاخره به ثاقت قناعت نموده است ثاقب بعد از تحصیل مبادي علوم متداوله آن عصر جهت فرا گرفتن تحصیلات عالي وارد بخارا

میشود و در آن دیار باسخنوران و شعراء علاقه تمام داشته و در ردیف آنها بدربار عبد الاحد خان پادشاه بخارا پذیرفته شده مورد احترام و ستایش قرار میگیرد ثاقب در انواع شعر یك استاد متین و مقتدر بوده اما آثار شعري اش در حیات خود آن جمع آوري نشده است مرحوم مولوي خسته بعد از وفات آن اشعار شور انگیز و جذاب آنرا ترتیب و ترديف نموده است وفات آن مصادف به روز سوم عیدقربان ۱۳۵۹ هـ ق اتفاق افتاده است موصوف چندي قبل از وفاتش رباعي ذیل را انشاء نموده است که جاي بسیار تعجب و تحیر است.

بگذشت بهار و عید قــــربان آمد

روز خوش ووقت خوش بسامان آمد

هرکس بره توگوسفندي گـــــشته

ثاقب بره‌ء تو خود به قــــربان آمد

ثاقب عروج و نزول اسلام را در یك قصیده مطول بنظم آورده بانگ جبرئیل نام نهاده است .

جاروبي بلخي(۲۵)

از شعراي دور سلطان حسین است شعر نیکوي آن در بلخ شهرت وافر داشته ابیات ذیل از گفتار اوست.

صدره سرم بکوي تــــوگرخـــاك در شود

کي شوق پاي بوس تو از سر بدر شود

اي شمع امشب از سر بالین مـــــن مرو

یکشب چه شد بروي تو ام گر سحر شود

وله

جارو بیم و بسته کمر از پی خـدمت

درشام و سحر خاك درت رفتم و رفتم

جا نثار بلخي (٢٦)

از شعراي مقتدر و خوش کلام بلخ الحسناء است موصوف بامور رسمي و اداري وظیفه دار بوده و مدتي حاکم سنگچارك گردید و همدرانجادیوان اشعارش راکه مدون ساخته از نزدش به سرقت رسیده است ابیات ذیل مشتي نمونه خروار از گفتار اوست.

رسید موسم گل بر نیامدم کـامي

بهار میگذرد ساقیا بده جامـــي

بملك جرم عجایب هواست فصل بهار

نشین ببزم و بکن چـــند ایامـــي

بشرط آنکه دوسه چیز بایدت موجود

مي سروودو بت شوخ سیـــم اندامي

بگیر جام مي از دست سـاقي گلرخ

ازان مي که ازو پخته میشود خامي

هر آنکسیکه سکونت پذیرجرم شود

زجرم رست اگر چند دارد اجـرامي

جاهد مزاري (٢٧)

عبد الصمد« جاهد » فرزند میرزا نظام الدین « نظام» از سلالة انصاري که تولي روضه مزار شریف را اینقوم عهده دار بوده اند این عشیره اصلاً

به نظر من از احفادمت بن ابي ايوب انصاري است كه بگفته داراشكوه در سفينه الاولياء مت در رديف لشكر احنف بن قيس وارد صفحات شمالي افغانستان آنروزي « خراسان» شده و بعد ازاحنف در هرات سكونت پذير شده است حضرت خواجه عبد الله انصاري ويكعده انصاريان هندوستان مانند علامه بحر العلوم و علامة ابو الحسنات عبد الحي الكهنوي از اولاد همان مت ميباشند.

بهر صورت جاهد يك شاعر كم عديل و يك خوش نويس دلپذير بوده گذشته از شعر و شاعري در تاريخ ادبيات دري و تحولات ادوار ادبيات افغانستان بحيث يك استاد لايق بشمار ميرفته و فات آن از« دوختم قران»» برمآيد كه مشتمل ١٤٠١ هـ ق=١٣٦٠ هـ ش ميباشد اين است نمونه كلام او:

نقاب از رخ بيفگن مشك ساكن طره مـــورا
دماغ آشفته كن دلداه گان طاق ابــــرو را

تو آن شوخي كه از طرز تبسمهاي شيرينت
نمكپاشي كني دلهاي عشـــاق ستم خـــورا

زحيرت محو گشتم كز فسون آن چشم فتانت
دهد تعليم رمخوردن بوحشت چشم آهو را

مصور گركند رسم نزاكتـــهاي انـــدامت
كجا نازو ادا در قيد آيد خــــامه، مورا

شكست دل زسنگ جور بيدادت بدان ماند
كه از بشكستنيها طبع بالد طفل بدخورا

حارثي بلخي (۲۸)

شيخ الاسلام حارثي البلخي از علماي جيد و متدين بلخ است عوفي زمان آنرا در يافته خود را شاگرد آن ميداند و قرار يك روايت سند حديث از حارثي گرفته است عوفي ميگويد« در عالم سخن رتبه اورا چنان يافتم كه در حوصله بيان نمي گنجد» موصوف بزبان فارسي و عربي شعر ميسروده اين دو رباعي نمونه از گفتار اوست.

يارب من تشنه جام خون چند كشم
بارستم چرخ نگون چند كـــــشم
از بهر دولقمه كه هم داده تســـت
من منت هرناكس دون چـــند كشم
حال باري در آتشم تاچه شـــــود
خاكست هميشه مفرشم تاچه شود
باناخوشي دهر خوشم تاچـــه شود
توميكش و من هميكشم تاچه شود.

سيد حبيب الله از سادات مير حيدري بلخ است در قرن سيزده در بلخ اشتغال پيري و مريدي داشته گاه گاهي شعرهم ميسروده غزل ذيل نماينده عناوين تصوفي اوست:

جداذفكر جهان شوبذكر سبـــحان باش
گداي او شو و برتخت فقر سلطان باش

به آب دیده بکن شستشو رخ خــود را
زگریه هاي پیاپي چو ابر نیسان باش
زخوف سخت مرنجان دل ضعــــیفانرا
بهرکه مینگري همچو غنچه خندان باش
زخوف فوت حبیبا چه میشـــوي بیدل
بخنده جان بده و در رضاي سبحان باش

حجت بلخي (٣٠)

درخت توگر بار دانش بگیرد
به زیر آوري چرخ نیلوفري را
« ناصر خسرو »

ابو معین ناصربن خسرو بن حارث بن عیسي بن حسن بن محمد بن موسي بن علي بن موسي الرضا.

که بالقاب حجت و ناصر خسرو و حجت خراسان و داعي الدعاة و امیر ناصر وشاه ناصرو.... شهرت دارد.

ولادت:

ولادت آن درذي قعده ٣٩٤ هـ ق به سرطان یا اسد ٣٥٢ هـ ش مصادف به پنجمین سال سلطنت محمود غزنوي در شهرکوچك قبادیان(١) بلخ واقع درتاجکستان کنوني بوده که بلخ آتروزي بنابر

---

(١) این بلده باستاني در رسم الخط بعضي منشیان بنام قوادیان نیز تذکر داده شده که متصل الاعمال به ترمذ میباشد ابن حوقل سیاح معروف اسلام در کتاب صورة الارض میگوید که از قبادیان رودنگ زیادي به هند تجارت میشود مقدسي قیر و نفت و زفت و فیروزه آنرا نیز توصیف نموده اما گذر قبادیان واقع مزار شریف از تسمیات بعدي است.

توسعه که داشت قبادیان و حوالي آن سر زمین را در قلمرو خود تشکیل میداد.

بهتر است که بلخي الاصل بودن وي را از گفتار خود آن استماع فرمائید

حکمت راخانه بود بلــخ وکـــنون

خانه ویران زبخت واژگــون شـــد

اي باد عصر گرگذري بردیـــاربلخ

بـگذر بخانهء من و بجوي حال من

ممدوح در عمر نه سالگي قرآن را حفظ داشت بقیه ایام تحصیل آن قراریکه خودش دررساله وقائع احوال خود نوشته بطور ملخص ازینقرار است.

« بعد از آن « نه سالگي» مدت پنج سال دیگر تعلیم لغت و صرف و نحو و عروض وقافیه مشغول گشتم و سه سال دیگر تتبع نجوم و هیأت ورمل واقلیدوس و مجسطي نمودم و از هفده سالگي تا پانزده سال دیگر اوقات بعلم فقه و تفسیر و اخبار و ناسخ و منسوخ ووجوه مختلفه مصروف داشتم............ و بسیار ازکتب فقه و اخبار خواندم و قریب به نهصد تفسیر بعضي بتلمذوبرخي بمطالعه گذاشتم و درسن سي و دو سالگي زبان اصحاب هرسه کتاب یعني توریت و انجیل و زبور آموختم و این هرسه کتاب را بفضلاي این زمان درس گفتم و مدت شش سال درین کتابها فکر کردم».

و نیز درین رساله معترف است باینکه منطق اکبر و قانون اعظم و طب و ریاضي و شکل صد درصد و تسخیرات و نیرنجات و کتاب قسطاو لو قاوقام دقائق فلاسفه را بوجه اکمل عالم بوده بالاخره درین علوم باندازه توغل داشته که در دنیاي آنروزي در مزایا و زوایاي فلسفي هیچ کس

رامسلم نبوده باندازه که در وصف کتاب زاد المسافرین که مهم ترین آثار فلسفي آنست در ضمن این شعر افلاطون را مدیحه خوان خود اعلان میدارد.

زتصنیفات مـــن زاد المـــسافر
که معقولات را اصل است و قانون
اگر برخاك افلاطـــون بخوانند
ثنا خواند مراخـاك فلاطـــون

و نیز اولین سخصیست که فلسفه را در شعر دري لباس نظم مي پوشاندو بعد از اتمام دوره تحصیل مدتي در عصر غزنوي ها در مقامات عالیة دولتي به عنوان دبیر و ادیب ایفاي وظیفه مینموده .

و هکذا در عصر سلاجقه در مرو مقر حکومت ابو سلیمان چغري بیگ داود بن میکائیل به حیث مستوفي(١) مسئولیت دولتي داشته .

دوران سیاحت

و بعد ازین به کلي از کاروبار دنیا قطع علاقه نموده به سیر و سیاحت آغاز نموده در مدت هفت سال اکثر بلاد ایران و ارمنستان و بلغارو آسیاي صغیر وحلب و طرابلس و شامات و جزیرة العرب و قیروان و سودان راپاي پیاده طي نموده که مجموع بگفته خود آن به ٢٢٢٠ فرسخ میرسد که عبارت از ١٠٧١٥٩٤٠ متر میباشد ازملتان تا قیروان و از مصر الي بدخشان همه راجولان کرده و در ادوار حیاتش باسلاطین و حکام وقت چون سلطان محمود غزنوي و پسرش سلطان مسعود و طغرل آلب

---

(١) در رساله احوال خود نوشته که سه مرتبه بمقام وزارت نیز فائز شده است ١- مصر٢- عراق- ٣ گیلان

ارسلان و در عراق با قادر بامرلله خلیفه ۲٥ عباسي و در مصر با مستنصر قائد فاطمي و باحتمال غالب باملك شاه سلجوقي مصاحب شده .

نتایج و ثمره فلسفه آن

در آن ایام تحصیل علوم فلسفه و منطق بیشتر و پیشتر از همه از خصوصیات شیعة اسماعلیه بود که بنام هاي فاطمي و باطني نیز شهرت داشتند همچنان که بقایاي آن در عصر ما در افغانستان بنام کیاني « منسوب به سید کیان» و در پاکستان در صفحات چترال بنام آغاخاني شهرت دارند .

تنها انجمن سري اخوان الصفا و خلان الوفا در اواسط قرن چهارم هجري که از اقشار شیعه مذهب بصره و عراق تشکیل یافته بودند براي برهم زني عقاید مسلمین توانستند ٥١ عدد رسائل را از نظریات و خرافات فیثاغورث و احکام نجوم و اعمال الحروف و ..... درممالك اسلامي انتشار دادند.

و در رأس بنیان گذاران آن میتوان عبید الله بن میمون القداح الباطني را نام برد که مانند ناصر یك داعي سرسخت کیش اسماعیلیه بود.

ناصرو خسرو « حجت بلخي» که در آن عصر خود را او حدالدهر و استاد چیره دست فلاسفه میدانست که واقعا چنین بود آخر الامر فلسفه در ذهن آن یکنوع اضطراب ایجاد کرد همین بود که بعد از مطالعات اسفار و اسفار زیاد وارد مصر شده بعمر٤٤ سالگي نزد مستنصر قائد شیعیان اسماعیلي« فاطمي= باطنیة» که ۱۹ سال بیشتر عمر نداشت بیعت نموده دفع عطش و اضطراب نمود چنانچه میگوید:

مستنصر از خداي دهدنصرت
زین پس به اولیاي شیاطینم

نیزگوید

برجان من چو نور امام زمان بتافت

لیل اسرا بودم و شمس الضحي شدم

و بعد از اینکه دست و پاي مستنصر را بوسیده از طرف آن بحیث یك داعي و سیاح اسماعیلي بلقب حجت و داعي الدعاة و..... ملقب شده عازم بلخ شد من بعد تا زمان ورود بلخ مدت پنج سال در نواحي و اکناف خراسان به توصیف مستنصر و دعوت اسماعیلي « باطني- فاطمي » آغاز نمود این آراء و افکار نوین عجین با فلسفه اش باعث آن شد که در هر شهر و دیار از طرف علماي اهل السنة مورد طردو تهدید و عتاب قرار گرفته راه فرار را بر قرار جستجو میکرد .

باندازه که در نیشاپور در نزدیك موچي کفش خود را پینه میکرد و تازه وارد آن شهر شده بود هنوز کسي اورا معرفت نداشت یکتن از شاگردانش را اهل نیشاپوربسوء عقیدت گرفتار نموده اعدام کردند که قطعه گوشت آنرا بنوگ درفش موچي تماشا میکرد ازین سبب قرار عقیده که داشت از دست علماي اهل السنة به مستنصر توسل نموده میگوید.

مستنصر از خداي دهد نصرت

زین پس به اولیاي شیاطیـــنم

از اولیاي شیاطن مرادش همین علماي اهل السنة میباشد

قرین این مضمون در هجو فقهاي خراسان میگوید

این قوم که این راه نمودند شـــمارا

زآتش جاوید دلیـــلان شـــما اند

این رشوت خوران فقهاء اند شمارا

ابلیس فقیه است گر اینها فقهاء اند

از بهر قضا خواستن و خوردن رشوت

فتنه همگان در کتب بیع و شراء اند

و ازینقبیل در مذمت علماي احناف میگوید:

باده پــخته حلال است بنزد تـــو

که تو بر مذهب بو یوسف و نعماني

کتب حیلت چــــو آب زیــر داري

مفتي بلخ و نیشاپور و هري دراني

و نیز ازوست

جمله مقرند این خران که خداوند

پس از احمد پیغمبري نفرســتاد

وانکه توگر زبوحنیفه بگــردي

برفلك مه برند لعنت و فـــریاد

ورود آن در بلخ

قبلا گفتیم که مدت پنج سال در اطراف و اکناف خراسان به ترویج مذهب اسماعیلي به صد ها لطائف الحیل پرداخت چونکه خراسان پهناور آنروزي اکثر واغلب حنفي المذهب بودند بالاخره تبلیغاتش همه نقش بر آب شده در ورطه حیرت ماند.

درین وقت به فکر آن شد که شاید مردم بلخ که مسقط الرأس من است بدعوتم همکاري نمایند ، زمانیکه وارد بلخ شد مردم سني و پاکدامن سلاله آریاي اصیل از گفتار و کردار آن قبلاً اطلاع یافته بودند درو دیوار بلخ بترنم صدا میکرد که ناصر را در بلخ جاي اقامة و اباته باقي نمانده است.

علمي که مجادله راسبـــب است

نـــورش زچراع ابو لـــــهب است

این فلسفه دني که تراجان است

فضلات فضائل یـــونان اســت

راهي یمگان

بعد از اینکه در بلخ جاي سکني برایش باقي نماند و در سائر بقاع خراسان نیز هنگامه شده بود عازم بدخشان میشود.

درین وقت که از طرف فقهاي بلخ نیز مطرود قرار گرفت بیاد خانه و کاشانه که در بلخ داشت متأثر شده این بیت را میسراید:

حکمت را خانه بود بلخ و کنون

خانه ویران ز بخت واژگـــون شد

اي باد عصر گر گذري بردیاربــلخ

بـگذر بخانهء من و بجوي حال من

القصه وقتیکه باقلب مملو از آرزو و آمال وارد بدخشان میشود درین سر زمین کهن و مرد آفرین علما و فقهاي چیره دست آن برهبري حکیم نصر الله بدخشي که از کیف و کان ماضي این حجت ناحجت اطلاع کافي داشت نیز بر علیه آن قیام میکنند بالاخره راه یمگان را تعقیب میکند بامید آنکه تا بتواند اشخاصي را دران کوهسار به کیش اسماعیلي جلب و جذب نماید.

از قضامدت ۲۸ سال در غار یمگان بآب و گیاه قناعت کرده وهمد رانجا بتاریخ ٤٨١ هـ ق= ٤٤٠ هـ ش مأبوس وار ازجهان میگذرد بعضي تذکره نگاران گفته اند که بعد از بلخ به مازندران رفت و از انجا عازم یمگان شد.

ناگفته نماند که در تمام این سیر و سفر برادرش ابو سعید بن خسرو در خدمت و ملازمت وي بوده که در آینده از آن بحث داریم.

زمانیکه درین غار بسر میبرد از اثر سرماي شدید ووضع ناهنجار خویش بجان رسیده میگوید:

دوشینه شبي که برف تادوشم بود
زانو چو عروس نو در آغوشم بود
پوشیدني نبود غیر از چشم
چیزیکه بزیر سرنهم گوشم بود

الحق درین مدت که دریمگان بسر میبرد یکعده مردم کوهي و بدوي دور از فرهنگ و ثقافت را در بند خود آورده به کیش اسماعیلي سوق میدهد میگویند که بقایاي آن مردم هنوز در بعضي مناطق جبالي بدخشان وبعضي ساحات مشهد کشم و اکثر حوالي چترال که مشرف به یمگان است به سر میبرند.

این آقاي بي حجت از حیثیکه در علوم رمل و جفر و نجوم و حساب و هندسه و حکمت و نیرنجات سخت وارد بود و کار هاي عجیب از وي سر میزد و برعلاوه در ظاهر صوفي و پارسامنش بود.

عده آنرا اوحدالزمان و عارف و موحد میگفتند و عده بر عکس دهري و ملحدو قائل تناسخ و معتقد به قدم عالم میگفتند .

حقیقت این است که یك شخص نهایت فلسفي و داعي کیش اسماعیلي بوده فقط اما همواره از نیرنجات و احضار روحاني و عمل دوائر مجربه و علم الحروف و قرآن سیارات و امثال آن در مقابل خصومش کار میگرفته باندازه که قبرش را نیز توسط نقش ۱۳X ۱۳ که براي برادرش تلقین کرده بود درغار یمگان معدوم ساخته بزمین یکسان نموده بود که این واقعه در جهان سابقه ندارد وبه مرض شراب نوشي و نظاره خوب رویان

نیز مبتلا بوده چنانچه در مقدمه دیوان آن طبع تهران ص۱٦ که از روي نسخه تصحیح شده تقي زاده چاپ شده شراب نوشي آن در جوزجان توضیح داده شده است

ودرقسمت عشق مهوشان که با پسر پادشاه مصر عشق بازي داشته در رساله(۱) پیرامون حالات آن و چراغ انجمن ۵۵ طبع هند بار اول چنین مذکور است« ودران« مصر » مراتعلقي نزد پسر پادشاه مصر بهم رسیده بود و تسخیر آن کرده بودم بنوعیکه در هیچ وقت از مطالعه ملاطفت و التفات اومحروم نبودم و مضمون اینمقال بمسامع آن مهر سپهراقبال مي رسانیدم

ما عشق ترا بیاد گـار آوردیـــم
برخاك تو عجز و انکسار آوردیم
تاگاه غمت در دل ما کرد نـــزول
جان پیش رهت بهرنـثار آوردیـــم

ازین واضح تر در قسمتي از دیوانش چنین میسراید.

گاهي زدرد عشق پي خوب چهره گان
گاهي زحرص مال پس کیمـیاشدم

این بود فشرده احوال ناصر خسرو بلخي که ادوار حیات آن پرجنجال ترین قضایاي تاریخي را در بر گرفته است اما زیارت معروف به شاه ناصر اولیاء در مرکز مشهد بدخشان قبر ابو سعید برادرآن است « چراغ

---

(۱) این رساله بقلم خود ناصر تحریر یافته است و البته غیر مرات در مطابع مختلف جهان به طبع رسیده است ابو الوفاء عبد الحکیم و لوالجي« رستاقي» که از خوش باوري خود را حامي ناصر قلمداد کرده این رساله را بتمامها در چراغ انجمن نقل کرده است.

.انجمن ص٦٣» و مدفن خود آنرا همین برادرش قرار توصیة و تلقین آن توسط نقش ۱۳X۱۳معدوم نموده است هیچ مؤرخ تاکنون از آن تعیین و تشریح نداردو اگر بالفرض تعیین مکان هم کرده باشند خلاف قول برادرش میباشد که آن سویه صاحب البیت را دارد .

آثار آن

منگریدین تن ضعیفم زانکه درسخن
زین چرخ پرستاره فزون است اثر مرا

« ناصر خسرو »

۱- دیوان اشعار عربي که اینذم مفقود است
۲- دیوان اشعار فارسي مشتمل ...۱۱بیت
۳- کلیات اشعار مشتمل ....۳ بیت.
٤- زاد المسافرین که قبلا وصف آنرا از خودش نقل کردیم.
٥- سفرنامه یگانه کتاب آنست که باعث اشتهار آن گردیده و بزبانهاي مختلف جهان ترجمه و تکثیر شده است.
٦- وجه دین در فقه اسماعیلي تألیف شده .
۷- خوان اخوان.
۸-دلیل المتحیرین.
۹- روشنایي نامه مبحث این کتاب که بطرز مثنوي سروده شده است مشتمل افکار فلسفي آن میباشد.
۱۰- سعادت نامه.
۱۱-اکسیر اعظم در منطق و الهیات.
۱۲-المستوفي یا المستولي کتاب جامع آن در فقه اسماعیلي که در حیات ناصرفقهاي خراسان تعمه حریق نمودند.
۱۳-بستان العقول.

۱٤- کنز الحقائق که در آن از دقائق مذهب اسماعیلیه بحث نموده است.

۱۵- دستور اعظم در فلسفه است که بیش از چند ورق نمي باشد.

۱٦- آفاق نامه بزعم خودش در تصوف درست نموده است که حاوي طریق زهدکیش اسماعیلیه میباشد.

۱۷-قانون اعظم که در علم سحر و نیرنجات جمع آوري نموده است .

۱۸-کشایش و رهایش مشتمل ۳۰ سوال و جواب در فقه اسماعیلیه.

۱۹- جامع الحکمتین .

۲۰-رساله حکمي مشتمل ۹۱ فقره جوابات تفلسفي و طبیعي ونحوي.

۲۱- تفسیر قرآن کریم موافق خواهش پادشاه ملحد گیلان که به گفته خودش از طرف آن اجبار شده بوده و بالاخره پادشاه راتوسط احضار روحاني وطلسم اعظم مشرف به موت نموده راهي نیشاپور میشود، و ازینقبیل ۳۰۰ تن دیگر راکه بگفته خودش از طرف پسر آن پادشاه به تعقیب وي بوده در ۲۱ فرسخي گیلان به مریخ التجا برده همه را تارو مار میسازد .

حمیدي بلخي (۳۱)

اسمش عبد الحمید تخلصش حمیدي است تحصیلاتش را در ماوراء النهر بپایان رسانیده است و بعد از مراجعت از تحصیل کتب متداوله عربي را تدریس میکرده و در سبك شعري مقتفي بیدل است وفاتش در سنه ۱۳۰۸ هـ ق است ، این چند بیت از طبع آن است .

عتاب چین جبینست مرازجان شیرین
مپیچ دامن گیسوزمن بحالم ببین

طراوت خط سـبزت بنـوبهار امید

رواج وورنق ریحان و سنبل و نسرین

امیر کشور حسـن تـرامبارك باد

سپاه غمزه و ناز و کـرشمه و تمکین

حمیدي بلخي (٣٢)

میرزا عبد الحمید متخلص به حمیدي اصلا از بلخ است جهت کسب تحصیل به شهر سبزمیرود وهمدرانجا متوطن و متأهل میگردد موصوف در خط نستعلیق مهارت کامل داشته و ازطریق خوش نویسي کفاف المعاش میکرده گذشته از علم و فضل و کمال و خطاطي شاعر خوش قریحه بوده که شعر ذیل ازونمایندگي دارد.

نیست پیش تابش رویتـوتاب آفتاب

روزکي آید برون خفاش از زیـر حجاب

یك سخن گر از لب لعلش بهرمجلس رود

سرنگون گردد صراحي آتش افتد در شراب

ازتمناي بنـاگـوش تو هـرشام وسحر

میرود بر گرد کـویت ماه با صد اضطراب

زلفت از باد صـبا هرگه عبیر افشان شود

خون شود درناف آهو ازخجالت مشکناب

چاك زد جیب دلم جانم بخاك و خون سرشت

ناوك نازنگاه چشم مست نیـم خـواب

آنقدر نالیدم از جـوش فراق عارضـت

چرخ بردریاي اشکم گـشت مانند حباب

نشنوي داد حميدي را و مـــجروحش كني
دفتر درد و غمت هرچند سازد فصل و باب

حميدالدين بلخي(۳۳)

اقضي القضاة حميد الدين عمر بن محمود المحمودي البلخي عالم و نحرير بيعديل آن عصر كه در زمان انوري بحيث اقضي القضاة بر مسند قضاي بلخ ايفاي وظيفه مينموده موصوف بر علاوه فقاهت و متانت در علوم ديني حكيم و شاعر شيوابيان است كه با انوري مشاعرها داشته و يكمرتبه انوري را از غضب مردم بلخ نجات داده است كه در ترجمه انوري از آن بحث نموديم.

مقامات حميدي از آثار همين حميد الدين است كه در اقصي غايات عالم آنروزي باحسن و ملاحت و متانت طنين افكنده بود اين نويسنده از آن رو در تاريخ ادبيات فارسي شخصيت معروفيست كه در مبحث نثر فني حتماً ازو وكتابش نام برده ميشود درنام اين نويسنده اختلافات زيادي بچشم ميرسد بعضي عمر و برخي علي و عده محمود نوشته اند كه در فضايل بلخ و تاريخ ابن اثير و فوائد البهية ولباب الالباب و انساب سمعاني و جواهر المضية و لسان الميزان و اسماء المؤلفين و تاريخ قطغن نوشته ابو الوفاء عبد الحكيم و لوالجي » رستاقي» و دائرة المعارف آريانا ازان بحث شده اما تمام اين كتب در نام آن اختلاف النظر دارند، بعد از تحقيق و تدقيق مزيد در بين اين منابع دانسته ميشود كه كنيت آن ابو بكر و لقبش حميد الدين نامش محمود از دودمان محمودي بلخ است كه حظيره برون دروازه نوبهار بنام حظيره محموديان در آن عصر معروف بوده كه اينمدم شارع عام از طرف جنوب ازآن ساحه عبور نموده داخل بلخ

میشود و مدفن ابو سعد عمر محمودي بلخي استاد حديث امام سمعاني صاحب الانساب و ديگر محموديان بلخ دران حظيره ميباشد درينصورت عمر نام پدر آن است ازينقرار.

ابو بكر حميد الدين محمود بن عمر بن احمد بن محمد بن ابوذر المحمودي البلخي و الله اعلم بحقائق الدقائق كلها.

حكيم انوري شاعر معروف و مقتدر در بار بلخ در مدح مقامات وي گفته است:

اشك اعمي دان مقامات حريري و بديع
پيش آن در ياي مالامال ازآب حيات
هرسخن كان نيست قرآن ياحديث مصطفي
ازمقامات حميد الدين شد اكنو ترهات
شاد باش اي عنصر محموديان را روح تو
روكه تومحمود عصري مابتان سومنات

موصوف تأليفات ارزنده از خود بجاگذاشته كه هر كدام آن در نوع خود كم عديل است منجمله .

۲- حنين المستجير الي حضرة المجير
۳- وسيلة العفاف الي اكفي الكفاف
٤- روضة الرضا في مدح ابي الرضا.
٥-قدح المعني في مدح المعني .
٦- رسالة استغاثة.
۷-منية الراجي

۸- صفرنامه مروبجز سفرنامه تمام آثار متذكره آن نثر ميباشد. اين رباعي ازگفتار اوست .

کي پست شود آنکه بلندش توکني
شادان بود آندل که نژندش تـوکني
گردون سرافراشته صد بوسه دهـد
هر روز بدان پاي که بندش تـوکني
چکیده ازابیات سفرنامه مـروآن :
باد مرواست یانسـیم سمـن
اینکه وقت سحر رسیـد بمـن
مرحبا اي نـسیم عنـبریال
خرم و خوشتـر از جنوب وشمال
نـگهت بـاده رزي داري
بوي یـاران مـروزي داري
چون بران روي ومـوي همرازي
باتو درسازم ازچـه غـمازی
اي نگاري که زیـنت مـروي
چـرخ راماه و باغ راسـروي
ماه نـومـرتـراسـوار سزد
عقد پروینت گـوشـوار سـزد
وفات آن بگفته و لوالجي درتاریخ قطغن ۵٦۰ هـ ق میباشد

حیرت بلخي(۳٤)

عبد العزیز بن قاضي عبد الغني متخلص به حیرت بلخي موصوف اکثر کتب متداوله رانزد پدرش در بلخ خوانده و بعد جهت ادامه و اکمال تحصیل عازم ماوراء النهر شده در بخارا و دیگر اماکن آن سرزمین

تحصیلاتش را فراگرفته و برمناصب ریاست و قضاوت در بخارا موظف شده حیرت بر علاوه رتبه علمي شاعر مقتدري بوده اما گاه گاهي شعر میسروده که ابیات ذیل نماینده کلام اوست.

کبر درسروصل برکف حسن او بردیده ها
راحت اندر دل همي بودیم از وصل نگار
هجر او درچشم ما آب و بدل آتش فشاند
برکف ماباد و بر سرخاك کرد این طرفه کار

خاوند شاه بلخي (۳۵)

میرزا امیر خواوند محمد مصنف تاریخ معروف روضة الصفاء قراریکه مرحوم سلجوقي در تعلیقات مزارات هرات ص۵۱ تأیید نموده این مؤرخ گرامي هرچند در هرات نشو و نما یافته است اما اصلا بلخي است پدرش سید برهان الدین خواوند شاه بلخي نام دارد که از سادات صحیح النسب زیدي میباشد وسلسله نسبش بامام زید شهید منتهي میشود. سید برهان الدین بلخي از مریدان شیخ بهاؤالدین عمر چغاره گي است و از خلص اصحاب آن بشمار میرفته ازآن سبب در هرات اقامت داشته است باندازه که شیخ عمر وصیت فرموده بود که نماز جنازه اش را سید برهان الدین بلخي امامت کند حسب وصیتش نماز جنازهء آنجناب را امامت کرد، خواند شاه نیز در هرات بدنیا آمده و هم درین شهر نشو ونمایافته است خاوند شاه در علوم معقول و منقول مهارت کامل داشته و در آخر عمر انزوا اختیارکرده مدت یکسال بگازرگاه مصروف خدا پرستي بود بالاخره مریض شد واپس به شهر هرات آمد و مدت هژده ماه صاحب فراش بود تا

اینکه در دوم ذي قعده ۹۰۳ هـ ق برحمت حق پیوسته در جوارترتب شیخ بهاؤ الدین عمر چغارگي بخاك سپرده شد تاریخ نفیس روضة الصفا از شاهکاریهاي دقیق خاوند شاه است این مطلع ازواست:

هرکه دست از آب حیوان شست خضر رهبر اوست
هرکه از ظلمات نفس آمد برن اسکند راوست

خردبلخي (۳٦)

شاعر صوفي مشرب و متقي و پارسا منش بود از بلخ طرف هند رفت و همدرانجا درسال ۱۱٦۱ هـ ق وفات یافت موصوف در علم ادب سخت وارد بود و در بقیه علوم متداوله آن سامان نیز بهره کافي داشت اشعار شیرین و موزون میسرود.

دوبیت ذیل نمونه کلام اوست:

دل پرخون شده میناي شراب لب کیست
جگرم سوخت ندانم که کباب لب کیست

بوصف طرهء مشکین او چون نامه سرکردم
سیاهي از سواد دودهء آه سـحرکـردم

خرگاهي بلخي (۳۷)

مولانا خرگاهي مؤلف کتاب نیرین فلك مشتمل بر واقعات دور سلطنت امام قلي خان و ندر محمد خان میباشد خرگاهي اصلاً ازمحلد حصار شادمان واقع در تاجکستان کنوني از ده خر گاه تراشان است اما

نشو و نماي آن در بلخ انجام يافته و در زمان هشترخاني ها در همين شهر عمرش را بسر برده و درشعر سرودن شوق و ذوق تمام داشته است اين رباعي نماينده گفتار اوست .

دیوانــگيم بكــوه ووادي آورد
غم را بدل بجــاي شــادي آورد
عشق من اگر ترابه بيرحمي برد
حسن تو مرا به نامــرادي آورد

خسته مزاري (۳۸)

يالبيد قرن چهاردهم بلخ باستان مرحوم مولوي خال محمد خسته مردعارف، پارسا ، حافظ قران كريم، شاعر، مؤدب ، مؤرخ، خطاط، و نويسنده نهايت ماهر وبليغ و پر قدرت و همه پسند كه در ادوار تاريخ عديلش كمتر مشاهده شده است.

اين كهن مرد مجسمه فضل و كمال كه اشتات فضائل اورا احتواء داشته مبادي علوم متداوله آنعصر را توأم باحفظ قران كريم در شهر مزارشريف بانجام رسانيده و بعداجهت ارتقاي تحصيلات عالية علوم و فنون اسلامية عازم هندوستان پهناور آنروزي ميشود و در آنجا با شعرا و خطاطان و اديبان مختلف بر ميخورد و با سخنوران آن محيط مشاعره ها داشته تامورد تحسين اكابر و استاتيذ قرار گرفته و نيز دو اثر شعري اش راكه بنام ۱- خمستان ۲- ورمزحيات است دران سرزمين بطبع رسانيده شهره آفاق ميگردد، زمانيكه واپس وارد وطن مألوفش ميشود يك قسمت عمر آن در مزار وبقيه اش دركابل سپري ميشود درين مدت تأليفات نغزي را بچاپ مي سپارد منجمله.

۱-معاصرین سخن

۲- يادي از رفته گان

۳- دبیرستان بلخي

٤-بوقلمون

و اثار دیگري که شاید مخطوطه آن روزي به طبع و نشر برسد. بر علاوه دو نسخه دیوان اشعار شعراي بلخ را نیز تصحیح و تردیف نموده است که ما از آن در دو موضع متعدد این اثر توضیحات دادیم ازجمله گوهري و ثاقب که در حرف«گ» «ث» دیده شود. بالاخره بتاریخ ۱۳۹۳ هـ ق مشتمل جمله‌ء مبارك « بختم قران» داعي اجل را لبیك گفته برحمت الهي پیوست و در مقبره شهداي صالحین کابل بخاك سپرده شد.

این رباعي که درین وقت باختیار راقم قرار گرفته بمضمون مشتي نمونه خروار از کلام شعري آن نمایندگي دارد.

گه در الم شتاوگه در غم صیف

کاهل بقلم شدیم غافل ازسیف

ني توشه این نه برگ آن درکف ماست

بگذشت زما عمر گرامي صد حیف

خلقي بلخي(۳۹)

از شعراي مقتدر قرن دهم بلخ بشمار میرود موصوف نهایت طبع روان داشته که اشعارش شاهد حال آنست از وفات آن ٤۲٦ سال میگذرد سال وفات آن علي الاتفاق ۹۸۷ است که در همین سال بزیارت اداي حج نیز مشرف شده و مرقد وي در جوار روضه حضرت علي کرم الله وجهه

میباشد این دوبیت نماینده کلام شعري آن است.

ای سروناز دردل ماجانمیکني
جامیکني ولي بدل مانمیکني
دلم تحمل بسیار دور ازان گل کرد
از آن گذشت که دیگرتوان تحمل کرد

صاحب مذکراحباب وجه تخلص آنرا به خلقي چنین تعبیر نموده که با عموم خلق زمانش بالطف خوش و زبان شیرین ووجه طلیق رویه داشته از آن رویه خلقي شهرت پیدا کرده

درویش بلخي (٤٠)

اصل اسمش محمد است درویش لقب شعري اوست در نیمه قرن دهم میزیسته و در زمان گستن قراي شیباني مفتي بلخ بوده گذشته از علم و افتاء از شعراي ظریف و خوش کلام آن عصر بشمار میرود و مطایبات آن بامولانا ابو الخیر« عاشق» مشهور است زمانیکه گستن قراي شیباني دچار مرض رواني شد یکعده علماو فضلاي بلخ رادر سنه ٩٥٠ هـ ق بانواع زجر و شکنجه مبتلا کرد درین حادثه مولانا ابوالخیر« عاشق» نیز ازبلخ اخراج شد راجع باخراج عاشق مولانا درویش این قطعه را انشا نمود.

ای مردم شهر شکر سلطان گوئید
در شهر شما کدورت غیر نماند
چون لنگ ابو الخیر بر آمد از شهر
تاریخ بجز« لنگ ابو الخیر» نماید

مولانا درویش تاحدود٩٥٤ هـ ق حیات قطعي داشته احتمال میرود که بعد از ان نیز سالي چند زنده بوده.

دقیقي بلخي (٤١)

ابو المنصور محمد بن احمد دقیقي بلخي آخرین شاعر بزرگ دوره

ساماني بوده است و میتوان گفت درمیان سخنگویان دوره‌ء ساماني پس از رودکي مقام دوم را داراست، روزگار شهرت او مصادف بوده با دوره سلطنت منصوربن نوح« ۳۵۰-۳٦٦ » شهرت عمده این شاعر به واسطه شهنامه اوست که بامرنوح بن منصور هشتمین امیر ساماني به نظم آن شروع نموده و درین کار پیشرو و فردوسي بوده است دقیقي قسمتي از شهنامه را بپایان نیاورده بود که در حوالي عمر سي سالگي بدست غلام خود کشته شد دقیقي غیر از شهنامه قصاید وقطعات زیاد ودل پسند دیگري نیز دارد که از جواهر ادب دري بشمارمیرود، بدون تردید دقیقي یکي از استادان علم وبزرگترین شاعر قرن چهارم است، فردوسي در رواني طبع و کشادگي زبان وي مي ستاید و اورا در شعر و حکمت و شهنامه نویسي رهنماي خود میخواند باندازه که یکهزار بیت دقیقي را در شاهنامه اش درج نموده عنصري و فرخي نیز از مدیحه سرایان اوست و بعضي قطعات اورا استقبال کرده اند دقیقي در شهنامه خویش از عصر افسانوي قدیم صحبت داشته در وصف نوبهار میگوید.

چو کشتاسب را داد لهراسب تخت
فرو آمد از تخت و بربست رخت
ببلخ گزین شد بران نوبهار
که یزدان پرستان بدان روزگار
مران خانه را داشتندي چنان
که مرمکه را تازیان این زمان
بدان خانه شد شاه یزدان پرست
فرود آمد آنجا و هیکل ببست

این ابیات که در شاهنامه فردوسي دیده میشود اصلا از گفتار دقیقي است و قبلا گفتیم که هزار بیت آنرا فردوسي در شهنامه اش جا داده است و ازینقبیل در گشتاسبنامه از اشعار اوست که میگوید

چوگشتاسب برشد به تخت پدر

که فرپدرداشت و بخت پدر

بسر برنهاد آن پدر داده تاج

که زیبنده باشد به آزاده تاج

منم گفتم یزدان پرستنده شاه

مرا یزد پاك داد این کلاه

بدان داد ما را کلاه بزرگ

که بیرون کنم ازرمه میش وگرگ

سوي راه یزدان بیاریم چنگ

بر آزاده گیتي نداریم تنگ

چوآئین شاهان بجاي آوریم

بدان را بدین خداي آوریم

دیوانه بلخي(٤٢)

این شاعر سحبان صفت بلخ در زمان سلطان حسین بایقرازنده بوده گذشته از شاعري به خطاطي و خوش نویسي نیز استاد بوده این یك بیت نمونه گفتار اوست:

میخواستم نظاره کنم نقش اودرآب

ناگه نسیم آمد و نقشي بر آب شد

رابعه بلخي(٤٣)

رابعه دختر کعب ملقبه به زین العرب معاصر رودکي از فصیح ترین و قدیمترین شاعران زبان دري است که بنام رابعه قزداري نیز یاد میشود

موصوفه هزار سال قبل در ام البلاد بلخ ولادت یافته و اصلا از عشیره عرب میباشد در عرب رسم است که دخترچهارم را رابعه نام میگذارند همچنانکه ترکان پسر چهارمش را چهاري مسمي میکنند .

موصوفه بزبان فارسي و عربي شعر میسروده اشعار او در حسن لطافت و ملاحت و اشتمال بر معاني دل انگیز و فصاحت و حسن تأثیر معروف است .

در دائرة المعارف مهر داد مهرین ویرا نخستین شاعره زبان فارسي معرفي میکند و نیز درین دائرة المعارف ۲۲۷ میگوید و از عجائب آنست که وي اصلا از نژاد عرب بوده است».

عوفي در لباب الالباب گفته است« او فارس هر دو میدان ووالي هردو بیان بر نظم تازي قادر و در شعر دري بغالت ماهر و باغایت ذکاء خاطر وحدت طبع پیوسته عشق باختي و شاهد بازي کردي» عموم تذکره نویسان اتفاق دارند که موصوفه با بکتاش نام غلامي از غلامان برادرش حارث عاشق بوده عاقبت کارش به عشق حقیقي رسیده. اما محقق نامي مولانا عبد الرحمن جامي در نفحات الانس ویرا در ردیف زنان زاهده وصوفیة آورده و از قول شیخ ابو سعید ابو الخیر گفته است.

دختر کعب عاشق بود بر غلامي ، اما عشق او از قبیل عشق هاي مجازي نبود موصوفه در حسن و جمال و فضل و کمال و معرفت و حال ازوحیدهء روزگار بود.

شرح حال و چگونگي تحصیلات آن در هیچ یك از تذکره ها دیده نشد راجع به سرگذشت عشقي او در کتاب گلستان ارم نوعي تفصیل شده و شیخ فرید الدین عطار رح نیز در الهي نامه در حدود پنجصد بیت راجع بوي نوشته است .

رابعه در قسمت بي گناهي خود و تهمتي که بوي نسبت کرده اند چنین

گوید:

مرابه عشق همي متهم كني به حيل

چه حجت آري پيش خداي عزوجل

نیز مي گويد

دعوت من برتو آن شد کایزدت عاشــق کناد

بر يكي سنگين دلي نامهربان چون خويشتن

تابداني درد عشق و داغ هجر و غم کــشي

چون به هجر اندر به پيچي پس بداني قدرمن

در شعر اول از عشق انکار دارد و در شعر دوم اعتراف میکند دانسته میشود که مرادش از انکار عشق همان عشق مجازیست چنانچه در شعر ذیل بیشتر توضیح نموده است .

عشق او باز اندر آوردم به بـند

کوشش بسیار نامد ســود مــند

توسني كردم ندانســتم هــمي

کز کشیدن تنگ ترگرد کــمند

عشق در ياي كــرانه ناپــديد

كي توان كردن شناای هــوشمند

عاشقي خواهي که تا پایان بري

پس باید ساخت باهر ناپــسند

زشت باید دید انگارید خــوب

زهر باید خورد و پندارید قــند

مدفن رابعه را در بين همان حمام که به بهانه فصد ازطرف حارث برادرش در انجا کشته شده بود درین اواخر در بلخ در جوار مسجد ابو نصر پارسا کشف کردند که ایندم اعمار جدید بران بناکردند و کتیبه

سنگي نيز دارد که بر عموم اهالي بلخ مشهور است .

رضا طعني (٤٤)

در ابتدا مجمري لقب ميکرد سپس طعني را اختيار کرد در زمان امام قلي خان مقيم مدرسه خواجه ابو نصر پارسا بود و به مطالعه علوم ديني اوقاتش بسر ميبرد بالاخره امام قلي خان اورا وظيفه رسمي داده از بلخ آواره ساخت ولي اخيراً از کار دست برداشته درگوشه انزوا ميزيست تا اينکه در ١٠٤٤ هـ ق ازجهان وداع کرد اين رباعي نمونه ازگفتار اوست .

آنروز که چين بزلف سنبل دادند
نظاره روي گل به بلبل دادند
بابيخبران ذوق تجمل دادند
باماخاري در بدل گل دادند

رحيمي بلخي (٤٥)

ميرزا عبد الرحيم بلخي اصلا ازبلخ است ولي در بخارا نشو و نما يافته شاعر آزاده و طبع خوش بوده در علم موسيقي مهارت داشته مخصوصا طنبور راخوب مينواخته و ابيات نيکو ميسروده و فاتش ١٢٧٠ هـ ق است اين چند بين از گفتار اوست

بسکه بيمارم زتاب هجر آن مژگان و چشم
بهر امدادم عصائي بايد ازنرگس کنيد
مفلسانرا در تماشا گاه خوبان راه نيست
اغنيا بهر خدا رحمي برين مفلس کنيد

رشحي بلخي(٤٦)

مولانا صالح مشهور به رشحي از اکابر واعیان قرن یازده ام البلاد بلخ بشمار میرود باحتمال غالب معاصر ندر محمد خان است موصوف در آن سامان برتبه ملك الشعرائي رسیده است این چند بیت نمونهء ازگفتار آن است .

ملاف اي باغبان از حسن گل چندین چه میگوید
مشخص میشود گر ساعتي آن گلـعذار آیـد

وله

در دلت میگذرد بیخـودي مـایاني
یاد میآري ازین بیـکس تـنهایاني
منکه میأمدم آنجا دل سـوزانـم ماند
هست آن آتش افروخته برجایانـي

زلفي بلخي(٤٧)

این شاعر شیوا بیان اصلا از گذر دو آبه بلخ است مدتها بتحصیل علم مصروف بوده زماني در فرغانه و بخارا نیز اقامت داشته در شعر و ادب از شاگردان مشفقي است محققا کشف نشد که مشفقي مروزي است یا بخاري بهر صورت از شعراي قرن یازده بشمار میرود این است نمونهء از گفتار آن :

شاهاستم بحال گدا میکني مکن
یعني مرازخویش جدا میکني مکن
آن زلف رابدست صبا میدهي مده
هردم هزار فتنه بپامیکني مکن

سالك مزاري(٤٨)

مرحوم مولوي عبد الحي مزاري ملقب به سالك.

این راد مرد تاریخ که خاك عرفانبار بلخ باستان بنامش افتخار دارد در سال – ۱۳۳۰ هجري قمري مطابق ۱۲۸۹ هجري شمسي در محله کفش «کوشان» از توابع چهار کینت ولایت بلخ در یك خاندان شریف چشم بجهان کشود.

تعلیمات مبادي را از آخوند ملا شیر محمد مارمولي فرا گرفت سپس جهت بدست آوردن تحصیلات عالیة علوم و فنون متداوله اسلامیة نزد فحول علماي آنسامان تلمذ نمود.

ازجمله مولوي سراج الدین قراتیکني و قاضي رجب مارمولي وداملامیر محمود مزاري را میتوان نام برد که هر کدام آن در مرتبه خود از امتیاز خاصي برخور دار بودند.و بالاخره زمانیکه برتبه مولویت میرسید بقیه کتب متداولة را درحلقه درس مرحوم داملاقاري حبیب الله اند خوئي که از اعلم علماي آنعصر بود بپایان رسانید و بعد از فراغت که دعاي اساتیذ و اکابر گرفته شروع بتدریس نمود ابتدا در مدرسه بهاؤالدین تدریس مینمود.

این سالك مسالك حقایق وعرفان از بسکه در ترویج علوم اسلامي ذوق سرشار داشت مدتها در مدرسه بهاؤ الدین و مدرسه خواجه خیران که

هر دو مدرسه در آن عصر در ساحه چهار باغ کنوني روضه حضرت علي کرم الله وجهه واقع بود در یك روز بالنوبه طلبة هر دو مدرسه را فیضرساني میکرد و از تدریس و تقریردلپذیرش لحظهء تکاسل ننمود.

زمانیکه در گذراستالیفي واقع در سمت جنوب شهر مزار شریف مدرسه محمودیه را تأسیس نمود این زمان مصادف بدور اوج شباب موصوف بود سپس درین مدرسه انواع علوم و فنون متداوله قرن معاصر را باکمال جرأت و متانت و صلابت درس گفت و فضلاء زیادي ازین مدرسه برتبه مولویت رسیده نزد ایشان دستار فضیلت بسر بستند و اطراف و اکناف بلخ، باستانرامنور ساختند که از کمال تدریس آنها هر وادي گل بدامان و هرقصبه گهربار بود.

راقم یکمرتبه در سال ۱۳٤٤ هـ ش به شرف صحبت آن رسیده بودم شخص مهیت و پر وقار بود صحبت خیلي ها جالب داشت گوئي که خطابش در اعماق قلب مخاطب زرق میشد، همیشه اهل حقرا دوست داشت پیوسته بداد مظلومان میرسید و در بناء مدارس و مساجد سعي بلیغ داشت که آمار دقیق ابنیه خیریه آن در اختیار نگارنده بطور حصر و قصر قرار ندارد، و بزبان عربي فصیح وروان تکلم میکرد گذشته از فضائل و محاسن فوق قریحه سرشاري داشت اشعار جالب و موزون و مقفي میگفت که اشعارش در اوج فصاحت و بلاغت قرار داشت ، گاهي بسبك بیدل علیه الرحمة نیز اشعار گفته است.

قراریکه فضیلت مآب مولوي محمد عثمان سالك زاده معلومات دارد نسخه مخطوطه دیوان اشعار آن بعد از وفاتش باقي بوده که درین اواخر صرصر حوادث آن دیوان را با یکمقدار کتب قیمة سالکزاده نیست و نابود ساخته است، اینك ابیات ذیل تراویده طبع اوست که ازمتانت شعري آن نمایندگي میکند.

عافیتها در مزاج خلق عنــقا گــشـتـه است
چون شرر در سنگ هستي خود تمناگشته است
دم زدن باوضع مردم کي سزد با این زمـــان
هر کسي مطلق عنان همرنگ دنیا گشته است
هرچه دیدم در نظر عالم شده پرشـــور و شر
وضع اهل این زمان یکسر مدارا گشته است
همچو مجنون از سراغ وحشت لیلي مپرس
هرطرف مي تازم و عالم مداوا گـشته است
دردبستان کودکان لافي زمعني مــیزنند؛
باکتاب فهم فهمیدم که زیستن رسواگشته است
هاله افتاده است بدور طبع ماه نـــازکان
زین سبب اهل خرد دیوانه شیداگشته است
سالك از لایق ونالایق همنوع مپـــرس
امتیاز زاغ وبلبل خود هویدا گشـــته است

مرحوم سالك بتاریخ ۲۹ رمضان المبارك ۱۳۹۵ هـ ق مطابق ۱۳۵٤ هـ ش بعمر ٦٥ سالگي دارفاني را وفاع گفته به لقاء الله پیوست درین روز اهالي بلخ و مزار با عزاز و اکرام تمام تشییع جنازه ویرا استقبال کردند آرامگاهش در زاویة جنوب روضه حضرت علي کرم الله وجهه واقع مزار شریف قرار دارد.

سراج بلخي(٤٩)

ملقب به سراج الدین علا میباشد حالات مفصل آن در دست نیست تنها در مجمع الفصحاء ازو اینقدر تذکر شده که موصوف بلخي الاصل است و

از مداحین محمد خوارزم شاه بوده در فضل و کمال شهرت داشته شاعر و نثر دان مقتدر آن عصر بوده از ابیات آن فقط این چندبیت از حوادث مصون مانده است .

بغمزهء نرگس مســتش هلاك صدبیدل
ببوسه شکر نابــش طبیب صدبیـــمار
زدرد و محنت و اندوه و رنج اوفریـــاد
زکبر و عشوه و ناز و عتاب او زنـــهار
زبسکه خیل خزان در چمن همي تازنـــد
بماند چهره آبـــي نهـــان بزیـــرغـــبار
زکسوتیکه چمن را بـــهار یافـــته بود
نه رنگ ماند و نه بو ونه پود ماند ونه تار

سروش بلخي(۵۰)

ازمریدان مولانا محمد زاهد بلخي است تعلیمات آن در بلخ و سمرقند شده است در ابتدا خاکي تخلص شعري داشت حافظ کلام و عالم رباني بود در انواع شعر اقتدار کامل داشت در علم فقه بعضي رسائل تالیف دارد و چهار دیوان مکمل مشتمل بر قصیده وغزل.......ترتیب نموده است شش مثنوي تحت عناوین ذیل نام گذاري کرده : ائینه و طوطي ۱- گل و بلبل ۲- قاصد و مقصود ۳- ذره و آفتاب ٤- شمع و پروانه ۵- سکندر نامه ٦- این غزل از طبع سرشار اوست :

ماه من عارض نیکوي تو میداني چیست
شرخ من نازکي خوي تو میداني چیست

بردل سوخته صد جور و جفاازتو رسیـد
سرومن هرچشم وابروي توميداني چيست
دل صد دل شده در فکر دهانت نکـــشد
دهن غنچه خوشگوي تو ميداني چيست
دل بيچاره سروش بـــسرزلف توشـــد
ماه من هر شکن موي تو ميداني چيست

سقاي بلخي (۵۱)

اسمش بهرام است شخص پارسا منش بوده اکثر به سیروسیاحت میپرداخت باري ازبلخ به سر اندیب رفت و مدتها در گورستان حضرت آدم علیه السلام به مجاورت پرداخت بالاخره بامرمرشدش شیخ بابودر بردوان رفت و درسال ۹۷۰ هـ ق سقاساقي اجل را در همانجالبیك گفته جان به جاندار عالم تسلیم کرد دیواني دارد متجاوز از سي هزار ۳۰۰۰۰ بیت که بسا حقائق و دقائق رادران درج نموده است بیت ذیل تراویده طبع اوست.

نشاط زندگاني باغم مردن نمـــي ارزد
حيات خضراگر خواهي بجان کندن نمي ارزد
بعشرت گرنشيني سالها در بستر راحت
بخشت زير پهلو در لحدخفتن نمي ارزد
بعلم و فضل اگر علامه عالم شوي ايدل
بيکحُرف ازخط اعمال خود خواند ن نمي ارزد

اگر پشت فلك از بارطاعات توخم گردد

بمیزان حساب آخربسنجیدن نمـــي ارزد

بجنت گرنباشد وعده دیدارش اي سـقا

تمام حور و غلمانش بیکدیدن نمي ارزد

سلطان بلخي (۵۲)

مولانا سلطان محمد بن مولانا درویش محمد مفتي که قبلا از بحث آن فارغ شدیم از شعراي ماهر و مقتدر قرن دهم دربلخ است مدتي مانند پدرنیز عهده دار دارالافتاي ام البلادبوده تاسال ۹۵۹ که اعمار مجدد زیارت خواجه ابو نصر پارسا را باتمام رسانیده بودند حیات داشته و قطعه تاریخ این اعمار از طبع اوست که میگوید:

عبدالهادي خواجه نکوکـــردار

فرموده بنامرقد آباي کـــــبار

هرگه بطواف مرقد خواجه روي

از«مرقد خواجه»۹۵۹ سال تاریخ شـــمار

این قطع درترجمه شیخ الاسلام پارساي بلخي نیزگفته شده احتمال میرود که بعد ازین تاریخ نیز مدتي حیات داشته باشد.

سمیع بلخي (۵۳)

صاحب مذکر الاحباب مي نویسد که بعد از وفات سمیع رونق شعر و شاعري نماندو ملاسمیع در اقسام کلام منظوم وارد بود از قبیل غزل،

قصیده، مثنوي ، رباعي و غیره

زمانیکه بدیع سمرقندي استاد بزرگ ادبیات دري وشاعر مقتدر سمرقند در اخیر عمرش در بلخ اقامت داشت سمیع را تربیت نموده باوج مقام شعر و شاعري رسانید و بعد از وفات سمرقندي عموم شعراي بلخ ملاسمیع را بحیث استاد شعر و ادب پیروي میکردند این استاد بزرگ شعر و سخن معاصر سبحانقلي خان میباشد، غزل ذیل نمونه طبع اوست :

به گریه سرزدل نکشد دود آه من

چون ابر کس مباد بروز سیاه من

چشمت چومیل سرمه مراخاك مال کرد

فریاد ازتودلبرظالم نگاه من

حال مرا دو زلف تو داند ولي چه سود

هستند این شکسته نمایان گواهان من

چون شمع گل فشاني من ازنشاط نیست

آتش بجاي آب چکد ازنگاه من

از آفتاب روي بتان سوختم سمیع

روزجزا همین بس است عذر خواه من

سیداي بلخي (٥٤)

ملاسیداي بلخي معروف به سیدا از عشیره عرب بلخ است در ایام صغارت ازبلخ به نسف «=نخشب= قرشي» رفته و در انجا نشو ونما یافته و هم در انجا در سال ۱۰۹۲ هـ ق جهان را وداع گفته است .

سیدا در شعر از شعراي نهایت فصیح و خوش بیان آن سامان به

جساب میرود و دیوان آن بیش از ۳۰۰۰ هزار بیت را حاوي است نسخ مخطوطه آن هنوز در نزد بعضي اشخاص یافت میشود اشعار ذیل ازطبع آن نمایندگي میکند:

زرشك خانهء من کعبه و بتخانه میسوزد
تودریك خانه آتش میزني صدخانه میسوزد

تومي باغیر مینوشي و میگردم کبابت من
توشمع انجمن میگردي و پروانه میسوزد

ترا امروز همچون موي آتش دیده مي بینم
کدام آشفته برتفسیر زلفت شانه میسوزد

نمي ریزد کسي بر آتش بیتابیم آبي
بحالم آشنا مي گرید و بیگانه میسوزد

به نیم جان من اي بیوفا برمن عطوفت کن
تو برکاه من آتش میزني و دانه میسوزد

نگاه گرم در میخانهء ما ازکه کمتر شد
مي از خم تابراید شیشه ومیخانه میسوزد

بیاد آن گل روسیدا شمعي که افروزي
بگلشن بلبل و در انجمن پروانه میسوزد

سید محمد بلخي(۵۵)

بنام سید محمد پرده دار نیز شهرت داشته عموم تدکره نگاران اورا بلخي میدانند مع الاسف الشدید که آثار و احوال آن از نظر تاریخ نویسان ماضي دور مانده فقط این یك بیت رابنام او ثبت کرده اند:

عیسي کلام من که دم از من دریغ داشت
بیمار او شـدم قدم ازمن دریـــغ داشت

سیلي بلخي(٥٦)

ملا سیلي و بقولي سهیلي است از شعراي نهایت مقتدر و موزون کلام ام البلاد بلخ است محمود کتابدار بلخي مؤلف بحر الاسرار اورا معاصر سبحانقلي خان میداند عده معاصر ندرمحمد خان نیز گفته اند احتمال میرود که هر دو زمان را یافته باشد و قول کتابدار بلخي قابل تأیید است که معاصر سیلي بوده و در بحر الاسرار از وي بحث نموده اورا صاحب دیوان مشتمل بر غزلیات و قصائد و قطعات و رباعیات و مثنویات میداند این چند بیت ذیل نمونه کلام شعري اوست:

زمن هرکس ترلا کرده مشتي خون فرستادم
تردد اندکي کردم زخود مضمون فرســتادم
مسیحادي تولي قرض داغي کرده بود ازمن
نهادم نام او خورشید و برگردون فرستـــادم
مرادم تانگردد دســت فرســودلب انـــشا
بسویش نامه، بیگانه از مضمون فرستادم

« تنبیه» در بعضي تذکره ها اورا ملا سیلي« مستقیم» نیز قید کرده شده است امکان دارد که مستقیم لقب شعري وي بوده باشد و یا اصلا همین کلمة راتخلص قرار داده باشد.

شريفي بلخي(۵۷)

شريفي لقب شعري اين شاعر بلخي است که بنام شريف نيز نوشته اند اسم آن قرار تأييد مآثر بلخ صاحب ميباشد موصوف بر علاوه شعر و شاعري در علم طب و موسيقي نيز مهارت کامل داشته اين چند بيت نمونه کلام شعري آن است.

بسکه سيل غمت ازديده دمادم گذرد
روزهجر تو مرا چون شب ماتم گذرد
مرهم ريش دلم را زخدنگ مژه ساز
پيش از ان دم که مرا کار زمرهم گذرد
لاله رويد ززميني که بر آنجا گذري
بسکه خون دلم ازديده پرنم گذرد
آنکه در عالم سرمستي و رندي جاکرد
جاي آنست که آن ازهمه عالم گذرد
مکن اندوه شريفي زغم و غصه دهر
روزگاريست که بي غم نفسي کم گذرد

شقيق بلخي(۵۸)

شقيق بن ابراهيم البلخي کنيت آن ابو موسي است بگفته جامي رح ازمشايخ ازطبقه اولي است موصوف شاگرد امام زفر است و در صحبت امام ابو حنيفه و امام ابو يوسف نيز رسيده است .

ابو نعيم اصفهاني در حلية الاولياء ملاقات آنرا با امام موساي کاظم

نیز تأیید نموده .

در تصوف مرید ابراهیم ادهم است و حاتم اصم مرید اوست. در فضائل بلخ آورده که شقیق در سخاوت و شجاعت و زهد و فقاهت و علم و معرفت بي نظیر بود و غازي و مرابط و مجاهد و عارف و گویند که اول کسیکه در زمین خراسان در علم و معرفت بي نظیر بود و علم و معرفت بیان کرد شقیق بود »

حدیث نیز روایت دارد که در طبقات الصوفیة سلمي و غیر آن مذکور است اما آثار شعري آن فقط یك رباعي ازو مشهور است که گفته است :

صوفي که بخرقه دوزیش بازاریست
گربخیه بفقر میزند خوش کاریست
ورخواهش طبع دست او جنبانــــد
هربخیه ورشته اش بت وزنارنیست

وفات آن در سال ۱۷٤ یا ۱٥٦ یا ۱٥۳ یا ۱۹٤ رخ داده تربتش در حوالي کولان « کولاب » در ناحیه ختلان وبقول صاحب فضائل بلخ میان ختلان وواشگرد« واشجرد » بوده که ایندم از شومان «دوشنبه کنوني» چهار فرسخ =۱۲ میل فاصله دارد که به حساب متر جدید به ۱۹۳۰۸ متر میرسد که ٦۹۲ متر کم ۲۰ کیلو متر مسافه راتشکیل میدهد.

زیارتي که فعلا در بلخ بنام آن شهرت یافته قرار تأیید بعضي تذکره نویسان مدفن سرآن است هنگامیکه در ختلان بدرجه شهادت نائل آمد مخلصینش سر از تن جدا شده ویرا در بلخ انتقال داده در همین موضع دفن کردند . والله اعلم

شهاب مزاري(۵۹)

مرحوم محمد صديق شهاب پسر حضرت شيخ شهاب الدين که در آينده قريب ازان بحث داريم، مرحوم شهاب مانند پدر والاگهرش تمام عمرش را براي تربيه روحاني ارادتمندان و مخلصين در پرتو طريقه عليه نقشبنديه مصروف داشته و بر علاوه شغل و مساعي طريقه عليه مرد اجتماعي و معززو باتمکين بوده اشعار نکو وطبع روان آن باعث گرديده که در جنب شعراء نيز لواء آن بر افراشته گردد اشعار آن که اينك نمونه اش راتقديم تان ميکنم بيشتر جنبه عرفاني داشته:

ز شوق ديدن رويت شدم درپيچ وتاب امشت
زهجرت مينمودم تا سحر اختر شمار امشب

باين شوريده احوالي رسيده کـارو بار من
نگارا حال بي سامان ما اينجا بياب امشب

بسي اول بلطف خود مرا فرموده‌ء ممـنون
مکن در آتش فرقت دل مارا کباب امـشب

زنم از ديده آب اينجا برويم خاك مژگـانم
بدرگاهت فتاده با چنين حال خراب امـشب

بحمد الله ز الطاقت دميده صبح اميـدم
شهاب ازنگهت وصل توگشته کامياب امشب

شهید بلخي(۶۰)

ابو الحسن بن حسن معروف به شهید اصلا از قریه جهود انك بلخ است موصوف گذشته از شاعري که بعربي و فارسي شعر میسرود فیلسوف و متکلم هم بوده مباحثات آن با محمد بن زکریاي رازي مشهور است و رساله‌ء نیز در نقض عقیده رازي و ابطال رأي آن ازوي باقي است سال ولادت آن معلوم نیست و رحلت آ ن باحتمال غالب ۳۲۵ هـ ق بوده از بعضي اشعار آن دانسته میشود که در اواخر عمر کهن سال شده و رودکي شاعر و دانشمندمعروف باستادي آن اعتراف داشته و در مرثیه آن از رودکي مشهور است که گفته است:

کاروان شهیـــد رفت از پـــیش
وان مـــارفـــته گیرومي اندیش
ازشمار دو چـــشم یـــکتن کـــم
از شمار خرد هـزاران بیـــــش

یاقوت حموي در معجم الادبا ء در ضمن شرح حال ابوزید بلخي سه بیت عربي آنرا نقل نموده و از اشعار فارسي آن بسیار اندك باقي مانده منجمله در لباب الالباب پانزده بیت از آن دیده میشود و در لغت فرس اسدي نزدیك چهل بیت آن درج است از اشعاریکه باو نسبت شده دانسته میشود که شهیدغزل و مدح وهجا و حکمت را عمیق وارد بوده و دیگر موصوف اکثر و اغلب عمرش را به مطالعه کتاب سپري نموده از جمله عوفي در جوامع الحکایات آورده روزي تنها نشسته بود و کتابي میخواند جاهلي نزد او آمده سلام کرد و گفت خواجه تنها نشسته گفت اکنون تنها شدم که تو آمدي.

اشعار آن از بسکه لطافت و ملاحت خاصي داشته فرخي بدل آرائي و نغزي اورا چنين مي ستايد :

ازدل آرائي و نغزي چون غزلهاي شهيد
وزدلاويزي و خوبي چون ترانه بوطلب

ونيز فرخي در وصف حسن خط آن ميگويد:

خط نويسد که نشناسند از خط شهيد
شعر گويد که نشناسند از شعر جرير

دقيقي در وصف آن ميگويد:

استاد شهـــيد زنده بايـــستي
وآن شاعر زنده چشم روشـــن بين
تا شـــاه مرا مديـــح گفتـــندي
بالفاظ خوشي و مـــعاني رنـگين

منو چهري دامغاني در مدح آن چنين گفته است:

ازحکيمان خراسان کوشهيـد ورود کي
بوشکوربلخي و بو الفتح بستي هکذي

اين است نمونه شعري آن که سروده است:

ابرهمي گـــريد چـــون عاشـــقان
باغ هـمي خـــندد معـــشوق وار
رعد همي نالـــد مـــانـنـــد من
چـونکه بنالم بـه ســـحرگـــاه زار

دوشم گذر افتاد بويرانهء طـــوس
ديـدم چغدي نشسته جاي طاووس
گفتم خـــبر داري ازين ويـــرانه
گفتاخبر اين است که افسوس افسوس

این رباعي از بسکه بارباعیات عمر خیّام مشابهت کامل داشته شاید که بعضي ها بارباعیات عمر خیام خلط کرده امتیاز نتوانند در حالیکه رباعیات عمر خیام بهترین نسخه جامع و مانع آن بامقدمه داکتر فرید رخ روزن نخست در بهار سال ۱۳۰٤ هـ ش در برلین به طبع رسیده در حرف سین فقط دو رباعي دارد که مخالف رباعي شهید است :

۱- ازحادثه زمان آینده مترس
وزهرچه رسید چونیست پاینده مترس
این یکدمه نقد را بعشرت بگذار
از رفته میندیش و ز آینده مترس

۲- مرغي دیدم نشسته بر باره طوس
درپیش نهاده کله کیکاوس
باکله همي گفت که افسوس افسوس
کوبانگ جرسها و چه شد ناله‌ء کوس

شهید بلخي (٦۱)

ملامحمد رسول شهید ازمحله مارمل واقع در جنوب شرقي مزار شریف است این محله تاکنون نام تاریخي اش را حفظ کرده است که در معجم البلدان و انساب سمعاني نیز به همین نام یاد شده است شهید در حدود ۱۲٦۱هـ ق ولادت یافته است و بعد از تعلیمات مقدمات و مبادي علوم وارد بخارا میشود و هم در انجا بقیه تحصیلاتش راتمام میکند گذشته از شعر و شاعري خطاط زیبا و خوش نویس بوده دیوان اشعار آن چندي قبل در پشاور به صرف مساعي شاعر و ادیب قرن معاصر مولوي محمد حنیف « حنیف» بطبع رسیده توزیع شد غزل ذیل تراویده طبع

سرشاراوست:

شیوه اهل جنون درکوه و صحرا رفتن است
عاشقي درکام اژدربي مهابا رفـــتن است

میرسد دل ازطپیدن عاقبت روزي بـــجاي
سیل را از هر طرف اخر بدریا رفتن است

نیست بربودو نبـــود مـــامدارا آنـــقدر
رفتن ما آمدن ایستـــادن ما رفـتن است

ازپي روزي دویدن نزد اربـــاب خـرد
همچو ماه مصر دنبال زلیخا رفتن است

شبنم از همت به معراج فلك هامـــیرسد
معني معراج ازپستي ببلا رفـــتن است

اي شهید عشق ازجور و غم دنیا مـــنال
این سرا را آمدن امروز و فردارفتن اســت

شیخ مزاري (٦٢)

فضیلت مآب شیخ شهاب الدین مزاري از احفاد خلیفه صاحب دارالامان است وي مرید حضرت شیخ ابو الخیر است که عمویش نیز میباشد مرحوم شیخ در صفحات شمالي کشور اراتمندان مخلص زیاد داشته ، بدینواسطه موفق شده است در نقاط مختلف مساجد و خانقا هاي عالي را اعمار نموده مرحوم بر علاوه شغل طریقت یکمقداراشعار نیز سروده است که قریحه عالي و عرفاني آن از اشعارش پیدا است منجمله این نعت شریف است:

بدر فیض رسانت همه شاهـــان محتاج
گردي از خاك قدومت سر شاهانـرا تاج

سرمهء چشم ملك خاك كف نـعلینت
داده یوسف بجمال نمـكین تــوخراج

درك عقلم نكند جاه و جلالت هرگز
شده یكپایه ز اقبال رفیــعت معراج

نوربخش دل وجان شعلهء رخسار توشد
شاهباز ثــقلین و ســراج وهــاج

این فقیر ازكرم جود تو دارد امــید
از شفاعت بنما درد معاصیش علاج

وفات شیخ ۱۳٤۱ هـ ق = ۱۳۰۰ هـ ش در مزارشریف بوقوع پیوسته است.

شیداي بلخي(٦٣)

مولانا شیداي بلخي از شعراي نهایت مقتدر و خوش طبع و لطیفه سراي بلخ است ، گذشته از شعر و شاعري در انواع علوم عقلي و نقلي مهارت كامل داشته و از مدرسین علوم متداوله آن سامان است صاحب مذكراحباب معاصر وي است و باهم در بلخ صحبت و ملاقات داشته و خود را از شاگردان شیدا معرفي نموده است و درصفت شیداچنین مینویسد« مجمع الفضائل بود پیوسته با فادهء علوم عقلي و نقلي اشتغال مینمود درس علوم و مطالعه فقه و تفسیر او بینظیر مینمود مدتي این فقیر تحصیل نجوم و هیأت در خدمت او میكرد ».

از قول صاحب مذکر احباب دانسته میشود که شیدا در علم نجوم و هیأت و فلکیات نیز یك استاذ مقتدر بوده قطعه ذیل ازطبع شیدا است که در وصف عمارت ارگ سلطان گستن قراسروده است وهم از معاصر بودن وي با گستن قرا دانسته میشود که شیدا درقرن دهم هجري قمري میزیسته.

در ارك قلعه بلخ عالي عمارتي شـد

تاآب و خاك باشد بادا بقاي مـــنزل

تاریخ و نام باني ازمن طلب چوکردند

گفتم باهل دانش گستن قراي عـــادل

و نیز این بیت که بطور مطایبه در تتبع گلستان سعدي رح گفته شده از شیدا است :

تفاوت همین است اي مـــــحرم راز

که شیدا زبلخ است و سعدي زشیراز

ضرغام مزاري(٦٤)

ضرغام الدین « ضرغام» بن شمس الدین از شعراي مقتدر و خوش کلام مزار شریف است موصوف پیشه عطاري داشت دیوان آن که حاوي انواع شعر بود در اثناي حریق جاده‌ء مسکوني آن در مزار شریف طعمه آتش گردید وفات آن در مزار در سنه ۱۳۲۷ هـ ق است غزل ذیل نماینده کلام اوست:

الهي پرتو نور هـــدایت بـــخش جانم را

بحمد ذات پاك خویش جاري کن زبانم را

ببحر نظم مانند صدف کن دلنشین نظمم

چودر جاده بگوش نکته آرایان بـــیانم را

ضعیف و خسته و بیچاره افتادم بدرگاهت

توانائي کرم فرماي جسم ناتـــوانم را

دلم را در وفا پروانهء بزم سعادت کــن

بگردان شمع فانوس محبت استخوانم را

غزال وحشي اقبال را صید کمندم کــن

رساني برنشان مدعاتـیرنشـــانم را

زداناني اگر ازجاده ء طاعت بــرون تازم

بگردان ازره عصیان زلطف خود عنانم را

توستاري و ضرغام گنهکار از تو میخواهد

که در محشر نسازي برملاعیب نهانم را

ضیاء الدین بلخي(٦٥)

این شاعر شیوا بیان معاصر عوفي است و عوفي اورا در بلخ ملاقات کرده گذشته از شعرگوئي و شیرین بیاني که اشعارش ورد زبان اهل بلخ بوده واعظ و خطیب ام البلاد بوده و در وقت موعظه دستارش را بسیار پایان مي آورده دردفاع از پایان آوردن دستار باین رباعي قاصري راچنین تنبیه نموده است :

یکشهر حدیث من واشعارمن است

درهرکنجي سخن زگفتارمن است

گرپیش نهم یا پسش اي مرد سره

پالان خرتو نیست دستار من است

از قول وي که یکشهر حدیث من و اشعار من است دانسته میشودکه

آثارآن نهایت زیاد بوده .

ضیغم بلخي(٦٦)

مولانا سعد الدین ضیغم گاهي «گداز» نیز تخلص داشته وي معاصر امام قلي خان است مدتي بدربار آن معزز بسر برده اشعار آن در فصاحت و شیوابیاني کم عدیل بوده وفاتش را از کلمه«غم» بر آورده اند ابیات ذیل ازوست .

دوش کآن شعله بپروانیگیم مي خندید
عقل دیوانه به فرزانگیم مي خـــندید
آشنا یانه جبین در حرمش سودم لـیک
چشم ادراك به بیگانگیم مـي خنـدید
عالم ازرائحه بیخودیم مدهـوش است
واي اگر غنچه دیوانگیم مي خندید

عاجز بلخي(٦٧)

عارف الدین عاجز اصلا از خطه ء مرد آفرین بلخ درخشان است پدرش در آن سامان ازبلخ بطرف هند میرود عاجز در هند بدنیا مي آید عاجز ازبسکه مرد سخنوروفاضل بود نزد اکابر و اعیان آن دربار مورد ستایش خاص قرار میگیرد عاجز در آخر عمر از اثر مرض صعب ولاعلاج عاجز مانده در سال۱۱۷۷ هـ ق مصروف استخراج تاریخ پدرودر حیاتش میگردد و از جمله « عارف الدین خان عاجز» اعداد ۱۱۷۸ را استنباط میکند آرزو میکند اي کاش یکسال دیگر زنده میبودم که

تاریخ استخراج شده مکمل میگردید از قضا بعد از یکسال موافق ۱۱۷۸ هـ ق مطابق آرمانش جهان فاني را وداع میکند این مطلع چکیده طبع موزون اوست:

سوخت یاد آن لب میگون دل بیتاب را
کشت آخر آتش یاقوت این سیماب را

عامل(٦٨)

یاعاملا از شعراي فصیح و روان قرن یازدهم ام البلاد بلخ است عامل در بدوحال در سلك مامورین در بلخ وظیفه رسمي و اداري داشت زماني رسید که همه راترگ گفته عازم هند شد و بعد از سیر و سیاحت هند واپس وارد بلخ شد این زمان مصادف به شور و ولوله اشتهار صایب شاعر نامي اصفهان بود که مردم اشعار آنرا در بلخ نیز رسانیده بودنددرین وقت عامل جهت ملاقات صایب عازم اصفهان شد و با صایب ملاقات نمود اماصایب در عالم ناشناسي چندان پیش آمد خوبي باوي نداشت ولي بعد از درك حقیقت صایب حجره را براي او تخصیص داده دیوان خود را غرض انتخاب و اصلاح باوسپرد عامل منتخبي از دیوان صایب ترتیب داد سپس دوباره عازم هند شد و بعد از چندي از هند به شیراز رفت تا اینکه در حدود۱۰۷۰-۱۰۸۰ در شیراز چشم از جهان پوشیده به لقاء الله پیوست این دو مطلع از گفتار اوست:

دل از کف داده ومن هم زیاران میتوانم شد
بگردت میتوانم گشت و قربان میتوانم شد

خوش میدهد زجلوهء مستانه کام خویش
آن سرو دارد آب روان از خرام خویش

عبدالقدوس بلخي(۶۹)

از شعراي زمان سبحان قلي خان است صاحب ذوق سليم بود بيشتر بسرودن قطعات تاريخ علاقه و مهارت داشت در فتح محمود بيگ چنين گفته است:

محمود تـا اتاليـق شـاه يـگانه شد
خوش ساعت سعيد و عجيب وقت نيك شد
دريك يورش دوفتح به يمنش خـداي داد
تاريخ آن « دوفتح به محمـودبيگ» شد

عبيد بلخي(۷۰)

خواجه عبيد الله بلخي شخص عارف و متقي و پارسا بوده اكثر عمرش به سير و سفر گذشته و براي بدست آوردن حقائق و عرفان مسافرت ها نموده تنها هژده مرتبه به حج بيت الله مشرف شده است .

ودر سنه ۱۱۳۰ واپس وارد بلخ ميشود و از كثرت شورش هاي داخلي خسته شده دوباره به هند ميرود و مدتي در كشمير ميماند و در سال۱۱۳۷ عازم بحرين ميشود و در سال ۱۱۳۹ در مدينه منوره چشم از جهان پوشيده عالم فاني را وداع ميگويد عبيد در شعر و ادبيات دري مهارت كامل داشته زمانيكه در بحرين اقامت داشت اين غزل را از بحرين براي محمد اعظم مؤلف واقعات كشمير ميفرستد .

زهرگلي كه وزد بوي او بمـشامه من
زشامه دورنسازم كه شد شمامهء من

بسوزن مژه از تارهاي اشـــك رخم

خياطه ازلي بخيه زد بجامـــهء من

زهرگلي كه ازوبوي او بمن نرســـد

زشامه دور نمايم كه شد غمامهء من

زچار موجه طوفان نوح باكم نيست

چوباد شرطه شود قائد سلالهء مـــن

به كشتي كه خدا ناخداست رفته عبيد

رسد به كعبه مقصود حج عامهء من

عزت مزاري(۷۱)

ملاعزت الله « عزت» بن ايشان طوره خان بن خواجه خان ولادتش در شهر مزار اتفاق افتاده است و براي تحصيلات عالي عازم بخارا شد در علم طب آنروزي حذاقت داشت زمانيكه واپس به مزار عود كرد مصادف باغتشاش اسحاق خان در شيرآباد بود و بعد از چندي تدريس واپس عازم ماوراء النهر شد تا اينكه در سنه ۱۳۳۲ هـ ق وفات يافت در شعر وادبيات دري مهارت فوق العادهء داشت اين چند بيت تراويده طبع اوست

بيجمالت گل بچشم خار غيرت مـــيزند

سنبل از سوداي زلفت فال وحشت ميزند

در شب هجران بباد عارض آن تند خو

موج مخمل برتن من نيش حسرت ميزند

شمع سان ازبس بحال خويش كردم گريه سر

هرحباب اشك ازان جوش ندامت ميزند

پرتوي از عكس رويت اوفتاد آينـه را
خانه اش زانرولباب موج حيرت ميزند
عزت مادر بخارا بابخاري كرده خــو
پشت پابرمسند اقبال وعزت ميزنــد

عطار بلخي(۷۲)

اين عطار غير از فريد الدين عطانيشاپوري است كه در اواسط قرن يازده مقيم بلخ بوده وپيشه عطاري داشته و گا ، گاهي شعر نيز ميسروده كه رباعي ذيل ازطبع معطر اين عطاراست:

اي گشته خجل آب حيات از دهنت
سروازقدومه ازرخ وسيم ازبـدنت
صاحب نظري كجاست تادر نگرد
صديوسف مصر دردل پيرهنــت

علمي بلخي(۷۳)

اسمش ميرچوچك و ازجمله سادات است اصلا ازسرپل ميباشد اما نظر بتوسعه و قدامت بلخ آنرزي آنرا در مآثر بلخ ازبلخ تعيين ميكند موصوف طبع روان و شعر جالب داشته غزل ذيل ازطبع آن آگاهي ميدهد زمان وي حتما از شعراي دور استرخاني ها است:

نكته سرلبش رازكسي كن تحـــقيق
كه نيكو يافته باشد خبر ازكان عقيق

قدرزلف تو بدانند کساني که نــــکو
کرده باشند عبارات مطول تدقـــيق
نتواند چوخط تو بنوشت ارنکـــند
نسخهء خط ترا نسخ نويسان تعليق
شوخ چشمي که تصور نکند مهرووفا
کي کند حال دل زار اسيران تـصديق
علمي از حادثه دهر امان گرخـواهي
ازخدا خواه که الله ولي التوفيـــق

عنصري بلخي(٧٤)

ابو القاسم حسن بن احمد بلخي متخلص به عنصري بزرگترين استاد قصيده سرا و مديحه گوي قرن پنجم هجري است و در زبان فارسي هيچيك از شاعران قصيده پرداز و مدح سراي بپايه او نرسيده اند در سخن استاد در شاعري چيره دست و در مدح ميانه رو است الفاظ اصيل و فخيم را در آستين و معاني بديع و منطقي و مضامين استوار و خرد پسند را در جيب دارد عباراتش در حد اعتدال و دور از حشوو زوائد است شاعر يست سيراب شده از سرچشمه حکمت ولادت آن در حدود ۳۵۰ هجريست فرزند بازرگاني است بلخي الاصل و بعد از پدر پيشه بازرگاني داشته در سفري دچار راهزنان شد و سرمايه اش ازدست رفت بعد ازين واقعه در صدد تحصيل دانش برآمد و کسب علوم نمود گذشته از مقام والاي شعري که در بين چهار صد شاعر آن عصر لقب ملك الشعرائي راکسب نمود در علم فلسفه ورياضي فوق العاده وارد بود و مضامين

فلسفي را نوعي درشعر جا داده که معاني آن در شعر مضمحل شده است بعد از اینکه توسط امیر نصر برادر کوچك سلطان محمود بدربار محمود راه یافت از نظر مراتب فضل و دانش و تفوق در ادبیات دري که در آن عصر لسان رسمي آسیاي میانه و ساحات مفتوحه محمود بود مورد توجه خاص عین الدولة قرار گرفت و شعراي معاصر همه مسخروي بودند اشخاصي چون خاقاني و فرخي سیستاني و منوچهر دامغاني شعراي معروف و مقتدر مدیحه سراي وي بودند، عنصري همواره از صله هاي گرانمایه و تشریف هاي فاخره سلطان محمود بهره مند مي شد باندازهء که چهارصد شتر در سفر همواره حامل ثروت ووسائل و لوازم آن بود و چهار صد غلام سیمین کمر در اختیار داشت و دربین چهار صد شاعر در بار محمود مقام استادي داشت فلسفه دان مقتدر چون البیروني مصروف ترجمه آثار آن بود آوان و ظروف آن از نقره بیضابود باري سه مرتبه دها ویرا یمین الدولة ازجواهرات گرانبها پر ساخته تقدیر و تمجید نمود .

دیوان قصائد آندر اصل حاوي سي هزار ۳۰۰۰۰ بیت بوده امروز زیاده از دو هزار بیت از آن باقي است.

مثنوي هاي که باو نسبت میدهند یکي وامق و عذراء است اصل آن از بین رفته است تنها بعضي اشعار آن براي تمثیل در بعضي فرهنگ ها یافت میشود.

دیگر عین الحیوة وشادبهر است که البیروني از فارسي بعربي نقل نموده عین الحیوة وقسیم السرور نامیده است .

مثنوي دیگر آن خنگ بت و سرخ بت است که بحوادث زمان ازبین رفته است این مثنوي را نیز البیروني به عربي ترجمه نموده حدیث الصنمي الباميان نامیده است .

وفات عنصري در ٤۳۱ هذ ق است که وقت وداع ازدنیا هشتاد ویکسال

عمر داشته .

موصوف درلف و نشر شعري و تقسيم و ترديد صنعت عجيبي داشته چنانچه گفته است .

یاببندد یاکشاید یاستاند یادهد

تاجهان باشد بود مرشاه را این یادگار

آنچه بستاند ولایت آنچه بدهد خواسته

آنچه بندد دست دشمن آنچه بکشاید حصار

اینك نمونه شعري آن بمضمون تابدار زلف در مدح يمين الدولة محمود غزنوي است که در اختیار تان قرار دارد .

گفتم متاب زلف و مرا اي پسرمتاب

گفتا ز بهر تاب تودارم چنین بتاب

گفتم نهي برين دلم آن تابدار زلف

گفتا که مشك ناب ندارد قرار و تاب

گفتم که تاب دارد بس بارخ تو زلف

گفتا که دود دارد باتف خویش تاب

گفتم چو مشك گشت دوزلفت برنگ و بوي

گفتا كه رنگ و بوي ازو برده مشك ناب

گفتم که منخسف شده طرف مهت زجعد

گفتاخسوف نیست مه از غالیه نقاب

گفتم به لاله و گل روي تو دادرنگ

گفتا دهد به لاله و گل رنگ ماهتاب

گفتم چرا ستاند ماه ازرخ تو نور

گفتا که ماه نور ستاند ز آفتاب

گفتم که از حجاب نیاري رخت برون
گفتا که ماه پر شود از شرم در حجاب
گفتم مصیب عشق تو ام وزتو بي نصیب
گفتا که بي نصیب زتهمت بود مصاب
گفتم که چون بتاب کمانم زعشــق تو
گفتا کمان شد آري دعدازپي رباب ؟
گفتم دلم بسوزد وزدیده خون چکد
گفتا که تانسوزد گل کي دهد گلاب
گفتم سحاب وار ببارم زدیده خــون
گفتا عجب نباشد باریدن از ســحاب
گفتم که دودم ازدل و ابرم زچشم خاست
گفتا که دود از آتش خیزد ، بخاراز آب
گفتم چرا ببردي خواب از دو چشم من
گفتا بدان سبب که نبیني مرا بــخواب
گفتم بخواب یابي با ناله هــمرهــي
گفتاکه خواب بهتر بانالهٔ ربــــاب
گفتم که از دلم بنــشان توشــرار غم
گفتا شرار غم که نشاند بجز شــراب
گفتم خورم شراب ،چگوئي؟ صواب هـــست؟
گفتا ثناي دولت سلطان خوري صواب
گفتم به یمن دولت آن سید مــلوك
گفتا بفردولت آن مالك الــرقــاب
گفتم شه مغظم وسلطان نام جــوي
گفتا امیر سید محمود کامــیاب

عیساي بلخي(۷۵)

محمد عیسي ولد محمد نیاز بلخي پدرش از بلخ طرف بخارا رفت محمد عیسي درسال۱۲٤۲ هـ ق در بخارا تولد شد تحصلاتش رانزد پدر بپایان رسانید و بتدریس مشغول گردید موصوف در شعر و ادب و علوم عربي و خطاطي و تذهیب و میناتوري و موسیقي مهارت داشته و در سبك شعر ي از میرزا عبد القادر بیدل پیروي میکرده و بعضي ابیات مشکل بیدل را نیز شرح کرده است ، وفات آن بعد از اداي فریضه حج در سنه ۱۳۰٥ بوقوع پیوسته است غزل ذیل نمونه کلام او است .

باز از پنـیمانه پیماني بقلقل بسـته ام
رنگ عیشي در هواي ساغر مل بسته است

ناکسیهابین که در هنگامه عـرض و نیاز
بر عدم هم زحمت بار تنـزل بسـته ام

عضوعضوم زین چمن گلـچین چنـدین ناله است
تهمت فریاد برمنقار بـلبل بسـته ام

خاك هم گشتم همان گرد سـرت گردنده ام
یعني از این دور مضمون تسلسل بسته ام

محرم ساز ادب جرأت فروش نـاله است
اي نفس خون شو که رنگي درتأمل بسـته ام

خود فروشان در لباس فخر مینازند ومـن
اینقدر دانم که بر پشت خري جل بسته ام

درحریم حسن ربط چاك دل امروز نیـست
از ازل این شانه را بر عقد کاگل بـسته ام

نیست عیسي جلوه منظور اسباب دلم

یکقلم زین رنگهاچشم تغافل بسته ام

تنبیه : هرگاه کلمات مقصور مانند عیسي و موسي ومولي و معني بچیزي نسبت داده شود درینوقت به سبب لحوق یاي نسبت ظاهراً دویادرنظرمیرسد زیرا که الف مقصوره نیز قبل از نسبت شکل یاداشت ازینجهت قامت الف را فوقاني کشیده نوشته میشود مثلا اسم این شاعر قبل از نسبت بلخ عیسي بود و بعدا عیسا نوشته شد و الا چنین باید نوشت عیسي ي بلخي یاي اول الف است ي دوم یاي نبست است و اگر عیسي بلخي نوشته شود همان شکل اول قبل از نسبت است که یاي نسبت درینصورت دیده نمي شود . . ه شرط ادغام دران موجود است و فرق منسوب و غیر منسوب نیز مع .وم است و تکتب ظاهراً دو یا « عیسي ي) نیز مستکره میباشد که اکثر منشیان ازین قاعده بي خبر مانده اند

غبار بلخي(۷٦)

ملامحمد ابراهیم غبار بعد از اینکه تحصیل علوم را در بلخ الحسنا ء قرا گرفت وارد هند شد از انجا بماوراء النهر رفت که مصادف به عصر عبد العزیز خان بود مدتي در سمرقند تدریس علوم میکرد و در آخر عمر مقیم بخارا شد در انجا نیز مصروف تدریس بود بالاخره در سنه ۱۰۹۲ هذ ق در بخارا جهان را وداع گفته به لقائ الله پیوست موصوف در شعر نیز قدرت داشته ابیات ذیل تراویده طبع اوست :

بنفشه گرد سرش گشـت و من پریشانم

که این شکسته زبان حرف زلف میگوید

نیز ازو ...

همچون نگین زنام تـو پرشددهان ما
تانام دیگري نـرود بـرزبان مـا
سوداي سوختـن زسرمـانمـي رود
چون شمع اگر سفید شود استخوان ما

فاني بلخي(۷۷)

ازشعراي چیره دست و مقتدر بلخ است تعلیماتش را در بلخ فرا گرفته در شعر و ادب والاي را ممتاز بوده .

موصوف ازبلخ بطرف ماوراء النهر رفت و در خوقند پایتخت امیر عمر خان والي فرغانه شاعر معروف آن عصر اقامت اختیار نمود اما مانند سائر شعراي معاصرکه در آن عصر شعر و شاعر همه در باري بوده بدربار شاه چندان گشت و گذار نداشت رتبه فاني در شعر و ادب بحدي رسیده بود که فضلي نمنگاني ملك الشعراي دربار امیر عمر خان در تذکره منظومش فاني را لقب استاذي میدهد .

فاني از شعراي بزرگ نیمه دوم قرن ۱۳ هجریست متاسفانه دیوان اشعار آن را صرصر حوادث بدست رس مشتاقانش باقي نگذاشته این چند غزل چکیده طبع موزون اوست:

گشت تادور آن قدر عناي یار ازچـشم من
میدهد در هر نفس صد لاله زار از چشم من
آنقدر چون نقطهء جواله ام در پیـچ وتاب
گردکوي آن پري روشد حصار از چـشم من

بر امید وصل چندان اشك باریدم نـــشد

عبرتي بردنداهل اعتبار ازچشم مــــن

شکر لله خستگان عشق رادر هر دیــار

عشرتي پیداست چون فصل بهارازچشم من

صد گلستان گردگل آه من از قطرات اشك

گل فروشند عالمي در هر دیار از چشم من

چون صدا پیچیده ام در کوچهء هرپـارسا

نوحه گر بر هر سرکوه آبشار از چشم من

دیدهء خونبار فاني گشت زیب مهوشـان

رونق افزاي تغافل چشم یار ازچشم من

فاني درفن قصیده ازتمام اقرانش امتیاز کامل داشته و بار ها در میدان مسابقه ازآن ها مقدم شده است .

فایق بلخي(۷۸)

مولوي سید خیر الدین « فایق» پسر سید معصوم باحتمال غالب ازامام صاحب بلخ است موصوف در سال ۱۱۸۸ هـ ق چشم بدنیا کشوده است و در سال ۱۲٤۲ به عمر ٥٤ سالگي جهان فاني را وداع گفته برحمت حق پیوسته این مطلع ازطبع سرشار اوست .

کشیدن کي تواند شکل آن چشم پریرو را

مصور موقلم سازد اگر مژگان آهـــو را

از شعراي قرن دهم است ولادت و نشو نماي آن در بلخ شده است ، باري عزم سفر هند نموده ومدتها در هند به سير و سياحت بسر برده و بعد از مراجعت از سفر هند در كابل پيشه تجارت داشته اشعار ذيل نماينده كلام اوست:

قدتو نخل مراد است و نامراد مـــنم
كسيكه دامن مقصد زدست داد منم
مراكسيكه زدل يكنفس نرفت تـوئي
ترا كسيكه نيامد گهي بياد منـــم
فدائي ازغم و اندوه و نيك وبد فـارغ
درين زمانه بغمهاي يار شـاد منـــم

فروغي بلخي(۸۰)

فروغي از شعراي صدر اول قرن يازده هجريست اصلا ازبلخ است و در اندخوي سكونت داشته موصوف پس از اكمال تحصيل بهند رفت و مدتها نزيل آن ديار بود بالاخره در سنه ۱۰۱۹ در محله شاه پور فوت نمود.

سال رحلتش را از جمله « كرد درسال هزار و نزده از عالم وداع» يافته اند فروغي در شعر سرائي ذوق مفرطي داشته اين رباعي نمونه كلام اوست:

عشقم كه مرا بسرو سامان جنگ است
كفرم كه مرا زدين و ايمان ننـــگست
ني ني منم آن شيشه كه ازجوش طرب
بر هر طرفي كه مي نهندم سنگ است

فريدالدين بلخي (۸۱)

از شعراي صاحب طبع سليم و فكر رسا است درزمانش از سائر شعراي ان قرن سبقيت داشته اشعار دلنشين آن دران عصر در بلخ الحسناء طنين افگنده است که ابيات ذيل ازو نمايندگي دارد.

بيتو مرا ديده در افــشان بماند
ديده بشد نقش تو درجان بماند
آئينه بر داشتي ازنيكـــوئي
چشم تو در آئينه حيران بماند

قاري بلخي (۸۲)

مير محمد اسماعيل بن مير شمس الدين معروف بقاري مدتها و جيبه قضاي بلخ را عهد ه دار بوده از انرو از مشاهير بلخ بشمار ميرود در شعر نيز مهارت داشت و بعد از اداي فريضه حج در سنه ۱۳۲٦ هـ ق جهان را وداع گفت بيت ذيل نمونه كلام اوست:

درين ورق كه نمودم رقم مردام چيـــست
كسيكه صاحب هوس است پي برد بمراد
زمانه راگذار و اعتماد نيست بـــعمر
بآن رفيق عجب كزرفيق نـــارد ياد

قاضي عبدالواحد صرير(۸۳)

قاضي در سنه ۱۲۲٤ هـ ق در بلخ ولادت یافته و جهت فراگرفتن علوم وارد بخارا گردیده موصوف شخص کریم الطبع وجواد و پارسا بود در علم فقه وفلسفه و تصوف سخت وارد بود در نظم و نثر عربي وفارسي قدرت کامل داشت در ماوراء النهر در بین مردم آن عصر بعزت و احترام وافر میزیست گذشته از اشعار مکتوبات و منشأت نیز دارد در شعر و شاعري از میرزا عبدالقادر بیدل پیروي میکرده غزل ذیل نمونه کلام اوست:

عکس رویت کرده گلشن دستگاه آئینه را
همبرین معني برم پیشت گواه آئینه را
غیر استقبال نازت نیست سامان غرور
اندکي درجلوه آ بشکن کلاه آئینه را
گرکنم باجلوه طاقت گدازد روبرو
میشود جوهر زبان عذر خواه آئینه را
برخسوف مه سبب جز دوري خورشید نیست
بر سر افتد بي رخت روزسیاه آئینه را
یکقلم مضمون نیرنگ خطت فهمیدني است
کرده اینجا جوهر آب زیرکاه آئینه را
طبع غمازت همان در زیر کلفت بهتر است
زنگ شد در عیب جوئي سد راه آئینه را

نیست جنس خود پسندي باب ارباب کمال

یوسفي دارم که داند قعرچاه آئینـــــه را

جلوه مشتاق است حسن اوچه سازد کس سریر

ورنه میگردم سیاه از دود آه آینـــــنه را

تنبیه: لقب قاضي صاحب را بعضي تذکره نگاران حریر و برخي صریر نوشته اند چونکه مراعات هردونام باعث تکرار یك شخصي در دوردیف میشد بناء به لقب قاضي تذکر داده شد.

قلیچ بلخي(۸٤)

مولانا قلیچ از علماي مشهور بلخ است اصلش ازده شیخ بلخ میباشد دائرة المعارف آریانا در حالات واقف بلخي ده شیخ را از مضافات بغلان تعیین نموده در حالیکه ده شیخ مودت وده شیخ تاش تیمور از توابع قریب بلخ است.

بهر صورت مولانا درسن صغارت وارد هند میشود و بعد از فرا گرفتن علوم و فنون متداوله آنروزي در بعضي نقاط هند مصروف تدریس میشود و بعد از مدتي حسب لیاقت خود در مسلك ملازمین جلال الدین اکبر پادشاه سلاله مغلي هند داخل شده به مقامات عالیة دولتي میرسد مولانا شخصي شب زنده دار بوده و با مطالعه کتاب و سرودن اشعار ذوق مفرطي داشته رباعي ذیل چکیده طبع اوست.

بدل طوقي که از هجران آن مه داشتم دارم

زباني کزبیان درد کـوته داشـــتم دارم

بیابان ها بریدم بر امید کعبه وصـــــلش

همان افسردگي دربخت گمره داشتم دارم

کاتب بلخي(۸۵)

شمس الدین محمد از دوستان نهایت صمیمي عوفي میباشد بر علاوه شعر وشاعري در خوش نویسي و حسن خط شهرت کامل داشته از آن سبب ویرا به کاتب بلخي نسبت داده اند موصوف مداح عین الملك و زیر سلطان ناصر الدین قباچه است ازجمله این چند بیت از قصیده ایست که در مدح عین الملك انشاء نموده است :

اي لب لعلت مزاج آب حیـــوان یافته
برجهان دلبري حسن تو فـرمان یافته

روز عید از گرد یکرانت مشام عاشقان
نکهت مشك تتار از گرد مـیدان یافته

خال زنگي چهره را بر لعل جان بخشد خرد
نقطه‌ء از کفر بر رخسار ایمان یـــافته

در دریاي ملاحت صورت زیباي تـــو
اشکم اندر عشق خود همرنگ مرجان یافته

کجلول بلخي(۸٦)

سید کمال کجلول قرار نوشته امیر علي شیر نوائي و تذکره آثار هرات در بلخ مسکن داشته و آثار وافي دارد چنانچه اشعارش را پانصد هزار۰۰۰ ۵۰۰ بیت دانسته اند و هم قصیده‌ء دو هزار بیتي داشته امیر شیر علي از آن همه آثار وي فقط یك بیت را انتخاب کرده است که

این است:

ای روشنی ازماه رخت دیدهء جانرا
برخاك نشانده قدت سـروروان را

تنبیه: در دو منبع جداگانه لقب این شاعر راکجلول یافتم محقق کشف نشد همین لقب صحیح است یادچار تصحیف شده است و اگر تصحیف رخ داده باشد احتمال دارد که کجکول یاکجولی بوده باشد و الله اعلم .

کشوری بلخی(۸۷)

میر عصمت الله بن میر عبد الله کشوری از شعرای صوفی مشرب قرن سیزده است که اصلا از دهدادی است و درکمال عجز و فروتنی زندگی میکرده وفات آن ۱۲۵۷ هـ ق است دیوان شعر آن خیلی ساده و روان بوده منجمله این رباعی و دو فرد از طبع اوست:

در گلشن توحیـد مـرا راهـنما
در عالم تحقـیق مـرا راهـنما
ایدوست بمن بنـگر ورحـمی نما
یکذره بعشق خود مـرا راهنـما

لا ابالی راچه میپرسی زتقوی زاهدا
های وهو باشد طریق عاشـقمستانرا

تاچند مرا سوزی هرگز نکنی رحمی
منصور سردارم ای دلبر بی پـروا

گوهري بلخي(۸۸)

جناب والاتبارسید محمد صدیق خان پسر سید محمد عثمان خان از سادات اصیل و معروف خطه باستاني بلخ الحسناء بشمار میرود این مرد مدبر و مدرس و مؤرخ و ادیب و طبیب و شاعر و فلسفي و زیبا نویس که اشتاب فضائل اورا احتوا کرده بود در سال ١٣٠٤ هـ ق= ١٢٦٣ هـ ش در خطه باستاني بلخ چشم بدنیا کشود حسب خواهش عبد الرحمن خان که با اینچنین اشخاص ضرورت مبرم داشت مدتها در کابل بسر برد و در چهاردهي کابل اقامت داشت.

تا اینکه در سال ۱۳۲۳ بامر حبیب الله خان دوباره عازم بلخ شد و در مدرسه رئیس باشي علوم متداوله آن عصر را براي طلاب در س میگفت و به خط نسخ و نستعلیق مرتبه استادي داشت و یکنوع خط نستعلیق را بدون رنگ و قلم توسط ناخن بروي کاغذ رسم میکرد فوق العاده خوانده میشد ملاحت اشعار و فصاحت گفتار آن بحدي نغز و موزون بود گویا سحبان بلخ باشد گرچه اکثر اشعارش تلف شده معذ الك دیواني از ومانده که در حدود هشت هزار بیت را شامل است و مرحوم مولوي خسته آنرا تدوین و تردیف کرده گوهري در زبان فارسي و عربي و ترکي چه نظم و چه نثر توانا بود بالاخره در سال ۱۳۷۳ هـ ق =۱۳۳۱ هـ ش عازم حرمین شریفین گردید ودر مدینه منوره برحمت حق پیوست ودرجنت البقیع بخاک سپردند .

اینك نمونه طبع سرشار آنرا استماع فرمائید که گفته است:

باز دل یارب زشوق کیست درتاب وتب است
ناله سنتور او آواز یـــارب یـــارب است
طالع ما ازچه روچون زلف جانان شد سـیاه
روز عمر ما سراسر از ازل گویا شب اســت
عمر ها را در پي گوهر بسر آورده ایـــم
آنچه در عالم اگر نایاب شد آن مطلب است
طبع مردم از طلوع صبح روشن میشــــود
روشني طبع من از خنده، زیر لب اســـت
سیب و آبي شد مــــقوي دل آزادگــان
نوش داروي دل عشاق سیب غبغب است
ترك دنیا کار هر دون و لوند و لاده نیست
گریداني مذهب عشاق دیگر مذهب اســت
گوهري را سازش بامردمان نیك و بـــد
ازکمال بردباري وسعتي درمشرب اســـت

لایق بلخي(۸۹)

حکیم لایق از شعراي قرن یازدهم است لایق علوم متداوله را در بلخ فرا گرفت بنابر فضل و کمالي که داشت بدربار امام قلي خان راه یافت اشعار نهایت شیرین و روان داشت که این مطلع از طبع سرشار او نمایندگي میکند :

میسرکي شود وصل تــو اي آرام جـان مارا
من از خویشان ترابینم تو از بـیگانـگان مـــارا

مخمور مزاري(۹۰)

محمد شریف« مخمور» ازمجاورین روضه حضرت علي کرم الله وجهه است مخمور گذشته از شاعري و شیوابیاني در نقاشي و لواحي مهارت کامل داشته اکثر نقاشي هاي داخلي روضه مبارك مزارشریف آثار دست اوست وفات مخمور ۱۳۳٦ هـ ق است غزل ذیل نمونه کلام اوست:

هردم شهید خنجر بیدادکیـــستم
درخون طپیده بسمل جلاد کیستم

بربیستون خراش دلم طعنه مـیزند
شیرین من بگوي که فرهاد کیستم

عمري خیال دره، بیداد میـــکشم
پرس‌ازدوزلف‌شانه‌شــمشادکیســـتم

ازبند بند من همه دم ناله مي جهد
چون ني تمام عمر بفریاد کیـــستم

نسیان سرشت گوشه، طاق تغافلم
بیرون زخاطر همه درياد کیستم

مخمور را بکلبه، خلوت گذاشتي
همدم دمي بخاطر ناشاد کیســتم

مستفید بلخي(۹۱)

مشهور و معروف به ملامستفید ازقریه جگدلك بلخ است که اینده مربوط حکومت آقچه میباشد مستفید زماني در سمر قند به شغل طبابت . معروف بوده و مدتي با عبد العزیز خان استرخاني در بخارا میزیست بالاخره از عبد العزیز خان رنجیده دربلخ بدربار سبحان قلي خان آمدو از معززین دربار آن گردید صائب اصفهاني شاعر معروف معاصر اوست این چند بیت جز ویك قصیده ازطبع اوست:

تاج آن سرکش که گردون داده زیب ازگوهرش
تازندروزي مهیاکرده سنگي برســـــرش
هرکراشوکت قوي حسرت فزون تربعد مــرگ
شاهرا جزآه نبود حاصلي بـــعد ازســـرش
شه که از اخلاق نیکوسینه را نــبود ســرور
صاحب معني دران صورت نخواند ســرورش
ازجهان خواهش مکن پیش ازتوانائي خویش
بشکند شاخ اربودپیش ازتوانـــائي بـــرش

ازمضامین شعر مافوق دانسته میشود بعد از اینکه از دربار استرخاني رنجیده این قصیده را انشاء کرده که در ضمن ازمسئولیت شاهان وبي اعتباري عزووقار دوروزه دنیوي تنبیه نموده است .

معتصم بلخي(۹۲)

ملامحمد شریف بن ملا محمد رحیم بلخي متخلص به « معتصم» و«شیرین» معتصم در ماوراء النهر نشو ونما یافته بود خط نستعلیق و جفر و اوفاق و شعر و ادب را فوق العاده وارد بود درزبان فارسي و عربي و ترکي چیره دست بود و به هرسه زبان شعر میسرود قصیده حضرت ابي بکرصدیق و قصیده برده را بهمین سه زبان مخمس نموده است در اواخر عمرش طرف اسلامبول رفته بتجارت و نشر کتب اشتغال داشت و همدران شهر جهان راوداع کرد غزل ذیل ازعنوان شعري آن گواهي میدهد :

سراپاننگم از نیرنگ بي رنگي بنـــیادم
زهستي تاعدم تکلیف دست صنع ایجادم

زماتم خانه ام شدآنچنان یغماي ویــراني
نمیگردد بدست سعي اکنون هیچ آبـــادم

زتمکین سخن چون کوه وقف گوش تسلیمم
لب پاسخ بحرف هیچکس نشنیده نکشادم

بخون دل زخوبان جهان چون دست بردارم
مگردرمکتب‌عشق‌این‌سخن‌داده‌استاد‌اســتادم

دواندم ریشه امیدواري هادرین گلشــن
زتحصیل ثمر عمریست همچون سروآزادم

فلك راکرد چون دیوانگان سرگشته درعالم
جنون طوفاني بیداد هجران پـــري زادم

زدل تادیده ام ازمرده طبعي خانـــهء ماتم
شود آزرده خاطر معتصم هرکس کند یادم

معروفي بلخي(۹۳)

ابو عبد الله محمد بن حسن مشهور به معروفي از شعراي قرن چهارم است مولد آن باتفاق ام البلاد بلخ است موصوف با ابو الفوارس و عبد الملك بن نوح ساماني و امير ابو احمد خلف بن احمد سنجري صفاري معاصر بوده و صحبت رودكي رانيزدر يافته :

اين است نمونه شعر آن:

اي آنكه مرعد وراصبري وحـنظلي

وي آنكه مردلي راشهدي و شكري

آنجا كه پيش بيني بايد مـوفـقي

وانجاپيش دستي بايد مظـــفري

تنبيه: صبر بكسر اول مانند حنظل از ادوية سمية طب قديم است و حنظل همان تربوز ابو جهل است چه عجب نظم موزون كه در نيم اول صبر و حنظل ازسيمات نام برده شده و در نيم دوم از شهد و شكر كه نقيض سم است.

مفيد بلخي(۹٤)

ملامفيد بلخي- در بلخ ولادت اوست و در سمرقند اقامت آن مفيد مدت زيادي در سمرقند باعزت ووقار كامل بسر ميبرد مقام علمي آن براي همگان معلوم بود بالاخره از مردم سمرقند رنجيده واپس در مسقط الرأس محبوبش بلخ الحسناء مقيم شد اينوقت مصادف به دوران سجانقلي خان استرخاني بود قصيده در مدح سلطان استرخاني سرود

عاقبت از وهم التفات خوش ندیده عازم هند شد و در خطه سرسبز کشمیر اقامت گزیده مورد توجه عالمگیر سلاله مغلي قرار گرفت ودر آنجا زمین و منزل مسکوني باو مساعد شد بعد ازچندي روانه ایران شد مدتي در مشهد اقامت نمود بالاخره از مشهدواپس به هند آمد و در سنه ۱۰۹۱ در ملتان جهان راوداع گفته به لقاء الله پیوست مفید بر علاوه که عالم معروف آن عصر بود صاحب دیوان شعر نیز بود و در سبك هندي مهارت کامل داشت تاریخ وفات آنرا سروش مؤلف کلمات الشعراء چنین بنظم آورده است:

مرد ملامفـــید درملـــتان
این سخن چون بگوش سروش خورد
برکشید آه و وسال تاریـــــخش
گفت « ملا مفید بلخي ۱۰۹۱مرد »

این غزل از طبع سرشار آن آگاهي میدهد:

بیتوام رنگ گل و لخت دل پرخون یکیست
پنبهء داغ بیاض ودیدهء گلگون یکـــیست
هرچه از ساغر کشیدم میکشم از چشم خویش
گرعبارت مختلف باشد ولي مضمون یکیست
نازکیهاي خیال و حسن همراه تـــــو اند
میوه طبع بلند و مصرع موزون یکـیست
آتش یك مهر، ماه و چرخ رادارد کـــباب
دامن پرخون ما و دامن گردون یکیـــست
شهره آفاق خواهد ساختن آخـــــر مـــرا
شعله طبع مفید وحسن روز افزون یکیست

این بیت نیز از مفید است:

شاید زرحم برسر بالین مـــن رسد
خود را بهانه ساخته بیمار میکنم

مولاناي بلخي(۹۵)

من ندانم فاعلات و فــاعلات
شعر میگویم به از آب حیات
«مولانا»

جلال الدین محمد بن بهاؤ الدین محمد مشهور به سلطان العلماء که بنام بهاؤ الدین ولد و بها ولد نیز شهرت دارد ابن حضرت حسین خطیبي بن احمد که سلسله نبش به حضرت ابو بکر صدیق منتهي میشود.

این دودمان اصلاً از قریه بهاؤالدین است که تا ایندم قدامت تاریخي اش را حفظ نموده در جناح شمال شرق بیرون بالاحصار بلخ واقع است و نهریکه این ساحه را آبیاري میکند نیز بنام نهر بهاؤ الدین شهرت دارد.

که در حقیقت این قریه و این نهر منسوب به حضرت سلطان العلماء بهاؤالدین محمد والد مولانا است. و آثار خانقاه آن نیز درین ساحه تاکنون نمایان است که مولانا شناسان و مستشرقین خارجي یکي پي دیگري از آن کلبه باستاني دیدن میکنند .قرار تائید بعضي تذکره نگاران حضرت سلطان العلماء از خلفاي حضرت شیخ نجم الدین

(۱)کبري بوده و درین خانقاه که امروز اشك دیدها بآثار مخروبه آن میریزد همیشه مصروف مقامات و مقالات عناوین تصوفي و عرفاني بوده که زمزمه شور عشق ازین سر زمین پر افتخار بفلك طنین مي افگنده -

این وطن مصر و عراق و شام نیست
این وطن شهریست آنرا نام نیـست

کتاب معرکه آراي مولانا که بنام مثنوي شهرت دارد تاکنون زیاده از صد ۱۰۰ شرح بزبانهاي مختلف جهاني برآن نوشته شده است.

این کتاب از بزرگترین آثار عرفاني اسلام است و در حقیقت دریائي است ازحکمت و معرفت و نکات دقیقه معرفة الروحي و اجتماعي و عرفاني که مایه مباهات بلخ باستان است.

یکي از اکابر دین که باحتمال غالب حضرت شاه عبد اللطیف بتائي میباشد به شرف رؤیاي سرورکائنات صلي الله علیه وسلم مشرف شده در رابطه به مثنوي چنین حکایت دارد.

---

(۱)کنیتش ابو الجناب اصل نامش احمد است و بنام شیخ ولي تراش نیز شهرت دارد و از مشاهیر عرفاي قرن هفتم بشمار میرود اکثر سلاسل اولیاء الله باو منتهي میشود طریقه آن بنام کبرویه شهرت دارد و از صحبت مشائخ ذیل مستفید شده است.

۱- شیخ زوز بهان الوزان المصري معروف به شیخ کبیر که شیخ نجم الدین کبري را باوي نسبت دامادي نیز حاصل شده بود این روز بهان غیر ازشیخ روزبهان بقلي شیرازي متوفاي ۶۰۶ است.

۲- امام ابو نصر حفده ۳- بابا فرح تبریزي ٤- عمار یاسر ٥-شیخ اسماعیل قصري قدس الله اسرارهم شیخ درزمان صاعقه چنگیز درخیوه خوارزم اقامت داشت و در مقابل مغولان مردانه وار رزمیده بدرجه شهادت نائل آمد تاریخ وفات آنرا ۶۱۸ هـ ق قید نموده اند زیارتش در خیوه «جرجانیه» واقع خانقاه ان است بعضي تذکره نگاران در نیشاپور نیز تذکر داده اند و الله اعلم.

انني(۱) ارایت في نومي رسول
في يديه مثنوي وهويقـــول

صنف کتب الکثیر المعنـــوي
لیس فیها کالکتاب المثنـــوي

مثنوي مولـــوي معنـــوي
هست قران برزبـــان پـــهلوي

مثنوي اوست قـــرآن مـــدل
هادي بعض و بعضي رامـــضل

مثنوي اودکان وحـــدت است
وحدت اندروحدت اندروحدت است

سه بیت اخیر دانسته نشد که ازکدام شخص بوده (۲) معني « بعضي رامضل» چنین است که منکرین این کتاب ازجاده صواب خلاف ورزي کرده اند ازجمله حکایت است ازیك عالم قشري که با مولانا و آثار آن حساسیت داشته روزي در یك دکان کتاب فروشي کتاب ضخیمي رامي بیند از کتاب فروش استفسار میکند که این کتاب بزرگ چیست؟ کتاب فروش درپاسخ میگوید کتاب مثنویست!

این عالم میگوید کتاب مشنوي« بشین دربدل ثا» است ، یعني کتابیست که قابل شنودن نیست.

---

(۱) پیامبر اکرم ص را در خواب دیدم که مثنوي در دست شان بود میفرمودند کتابهاي معنوي بسیار تصنیف شده اما سویه مثنوي راندارند .

(۲) بعضي ها شعر دوم را بر علاوه - من نمیگویم آن عالیجناب +نیست پیغمبر ولي دارد کتاب، از بهاؤ الدین گفته اند.

چند لحظه بعد تمسخر کنان مثنوي راگرفته مي کشايد که این نظم را در آن مي بيند.

ایسگ ملعون توعوعو میکني
مثنوي مارا تو مشسنو میکني

بر علاوه مولانا در قسمت اینگونه اشخاص ابیات زیادي سروده که ایراد تمام آن از قدرت مانیست ، منجمله:

ازخدا خواهـــیم توفـــیق ادب
بي ادب محروم ماند از فضل رب
بي عنایات حق و خاصان حـــق
گرمـلك باشـــد سیاهستـش ورق

مولانا درکودکي همراه پدرش ازبلخ خارج شده عازم حج بیت الله شد و در اثناي این سفر بافرید الدین عطار(۱) در نیشاپور ملاقات کرد فرید

---

(۱) فرید الدین محمد بن ابراهیم نیشاپوري مشهور به عطار یا عطار نیشاپوري از اکابر اولیا قرن هفتم است آثار نظم و نثر آن مشهور است ازجمله نثر آن کتاب تذکرةالاولیاست که شرق شناسان باهمیت خاصي بران قائلند و ازینقبیل کتاب منطق الطیر آن یك اثر ارزنده و شاهکار عرفاني است مولانا سخنان آنرا در مثنوي شرح نموده است و در وصف آن و سنائي چنین گفته است .

عطار روح بود و سنائي دوچـشم او
مااز پي سنائي و عـطار آمدیـــم
هفت شهر عشق راعـطار گـــشت
ماهنوز اندر خم یك کوچه ایـــم

محمودشبستري مؤلف گلشن رازمیفرماید:

مرا از شاعـري خود عار ناید
که درصدقرن چون عطار ناید

درتصوف مرید شیخ مجد الدین بغدادیست و درصحبت قطب الدین حیدر که تربت حیدریه بآن منسوب و در آن شهر مدفون است نیز رسیده است .

خانه عـطار در دو شـــور اوست
هرکجا عشق است نیشاپور اوست

وفات آن مقارن صاعقه مغول درسال ٦٢٦ یا٦٢٨ هـ ق بوده عطر الله روحه.

الدین عطار که سیماي درخشان این طفل را ملاحظه کرد بامید اینکه در آینده شخص متدین و صالح و پارسا خواهد شد یك اثر شعري خودراکه اسرار نامه نام گذاشته بود بطور هدیه نثار مولانا نمود.

مولانا مبادي علوم را از پدر فراگرفت و بعد ازوفات آن تاشام وحلب مسافرت نموده به بقیه تحصیلش ادامه داد .

ودر تصوف نیز ازپدرش کسب نموده بود و بعد از وفات پدر ا ز صحبت سید برهان الدین محقق ترمذي که از خلفاي برجسته واسبق پدرش بود کسب مینمود.

ویا صدر الدین(۱) قونوي نیز صحبت ها داشته قونوي که یگانه شارح افکار و اندیشه هاي عرفاني شیخ محي الدین(۲) ابن عربي است شاید اگر او نمي بود اقوال و آثار ابن عربي قابل درك نبود، مولانا توسط قونوي با افکار و آثار عرفاني ابن عربي آشناشد.

گویند روزي مولانا وارد محفل قونوي شد قونوي از مسند خود حرکت کرد و آنرا به مولانا واگذاشت که بر آن بنشیند مولانا ننشست و گفت فردا جواب خدارا چگونه خواهم داد که برجاي توتکیه زده بنشینم.

---

(۱) صد الدین محمد قونوي شاگرد و مرید و ربیب ابن عربي متوفاي ۶۷۲یا ۶۷۳ که مولانا در قونیه عقیب وي نماز میخوانده .

(۲) شیخ الاکبر محي الدین بن عربي از پرشور ترین عرفاي قرن ششم هجریست اصلا از اهل اندلس و از سلاله حاتم طائي است وفاتش در سال ۶۳۸ هـ ق در دمشق شام رخ داده سلسله آن بیك واسطه به حضرت شیخ عبد القادر جیلاني منتهي میشود این شخص از بسکه دقایق عرفاني را عمیق و اغراق آمیز تشریح نموده وارد مرحله جدیدي شده از آن رو مقصرین همیشه و در هر قرن بر علیه وي قیام کرده اند، در دائرة المعارف آریانا طبع کابل اشتباه جبران ناپذیري درج شده که در بدل شیخ الاکبر ابن العربي ازقاضي ابو بکر بن عربي شارح ترمذي و مؤلف احکام القرآن مکرربیان نموده تألیفات ابن العربي از حصر و قصر بیرون است تفسیر آن که تاسوره مریم است به ۶۰ جزء میرسد در ذیل کشف الظنون ۱۱٤-۱۲۱ ج۶یکعده تالیفات آن مذکور است منجمله درحدود ۳۰ اثر آن تاکنون مطبوع است .

قونوي مسند را دور انداخته گفت مسندیکه را ترانشاید مارانباید

مولانا در بدوحال مانند سائر علماي همطراز خود به تدريس اشتغال داشت تا اینکه روزي با شمس الدين(۱) تبريزي كه مرد صاحب كمال بود در قونيه باهم ملاقات كردند من بعد مولانا آشفته این مرد بزرگوار گرديده دست از وعظ و تدريس برداشت و مدت سه ماه باشمس درخلوت بسر برد که باهم راز ها داشتند .

مولانا میخواست تا مقامات و منازل عالیترسیر و سلوکش را از صحبت شمس باکمال برساند درین فرصت بعضي نا اهلان که از حقیقت این داعیه اطلاع نداشتند شمس الدين رابدرجه شهادت رسانیدند.

میگویند که علاؤ الدين محمد پسرمولانانیز درین حادثه شرکت داشته و بعد از چند روز فوت میکند مولانا به جنازه اش حاضر نمي شود .

مولانا بعد از فراق شمس دچار غصه و بیتابي زيادي ميگردد باندازه که دیوان کبیرش رابنام شمس میسراید ازینجهت مردم به خطا افتاده دیوان شمس را از شمس میدانند.

اما اشعار مثنوي راحسب خواهش حسام الدين چلپي كه از خلفاي برجسته مولانا است آغاز میکند .

علاوه برين دوكتاب آثار ديگري نيز ازوباقيست كه عبارت از رباعيات و مجالس سبعه وفيه مافيه ويك مكتوبات است .

---

(۱) شمس الدين محمد بن ملكداد تبريزي كه از اكابر اولياي معاصر مولانا بوده مدفن آن بطور قطعي معلوم نيست زيارتيكه در ملتان بنام شمس شهرت يافته آن شمس الدين سبزواري است و در غزني نيز شخصي ديگر است که بنام شمس شهرت یافته.

موالانا باندازه درکشف دقائق وحقائق تصوف وارد بوده که مثنوي آن در طي این قرون متمادي مورد تحسین جمیع اصناف صوفیه قرار گرفته که درحقیقت سویه اصول تصوف را دارد و به عبارت دگر یك دائرة المعارف جامع تصوف بشمار میرود از آن رو در طي هر قرن بیش از یکدونفر حاضر نشده که مرام الکلام آنرا موافق دستور مولانا شرح و طرح کند.

اکثر شارحین این کتاب از حیث بلاغت و نکات و لغات و اغراق در ادبیات مرام الکلام را تشریح کرده اند .

و عده دیگري از حکایات و حالات دیگر اولیاي ماضیة سخنان نغزونفیس راجمع آوري نموده مصروف شرح و بیان آن شده اند. و در حقیقت هردو فریق ازمآرب مولانا به مراحل فاصله گرفته اند که مولانا درجواب اینها میفرماید:

محرم این هوش جزبي هوش نیست
مرزبان را مشتري جزگوش نیست

سرپنهان است انــدر زیــر وبم
فاش اگر گویم جــهان برهم نم

حرف درویشان بدزدد مــرد دون
تابخواند بر سلیمي زان فــسون

و جد و حالت که از سنن اکابر صوفیه است وقتیکه برمولانا طاري میشود چنین میگوید.

اوست دیوانه کــه دیــوانه نــشد
این عسس رادید و درخانه نـــشد

درسماع جان هــرتن چـیرنیست
طعمه هرمرغــکي انجیـر نیـست

این همان مولانا بود زمانیکه سلاطین غاصب و غدار براي حصول تخت و تاج و باج وخراج مصروف لشکر کشائي بودند، بابوریا نشینان چندونان جوین در تکیه قونیه توأم بانواع فقر و فاقه و افلاس در اعماق قلوب مردم طرزي راه یافته عشق و جذبه الهي راتربیت کرد که تا امروز چراغش فروزان و خوان کرم آن براي ارادتمندانش گسترده است و یادش بخیر میگذرد و آثارش در دانشکده هاي عالیة علمي تدریس میشود.

سعدیا مرد نکونام نمیرد هرگز
مرده آنست که نامش به نکوئي نبرند

این بود چکیده، ازحالات مولاناي بلخي که در ضمن نمونه شعري آن نیز ارایه گردید.

ولادت مولانا بقول محقق ششم ربیع الاول ٦۰٤ هـ ق =٥٦۳ هـ ش در قریه بهاؤ الدین واقع در جانب شمال شرق بلخ باستان بوده که فعلا بیرون حصار قدیم به همین نام شهرت دارد.

وفات پنجم جمادي الاخراي ٦۷۲=٦۳۱ هـ ش در قونیه است که اینهم یکي از شهر هاي معروف ترکیه بشمار میرود.

وتاریخ رحلت آن هنوز طبق معمول از طرف حکومت ترکیه تجلیل میابد، سقي الله ثراه و جعل الجنة مثواه

مولانا محمد بلخي(۹٦)

از فضلاي نهایت معروف عصر بدیع الزمان است موصوف مدتها در شهر بلخ بمقام صدارت مؤظف بوده زمانیکه میان بابر و عبد الله خان محاربه شروع شد مولانا درین کار زار درسال ۹۱۷ بدرجه شهادت نائل آمد از آثار آن رساله ایست در فن معمي که نهایت درین مورد بحث

عمیق نموده و معمي خوان و معمي ساز خیلي ها دقیق بشمار میرود این بیت مشتمل اسم « یحي » ازگفتار اوست:

چو روي خوب تو دیدم برون شد از دل من
محبت همه اشـیا بغـیر وجه حسـن

میرمزاري(۹۷)

مرحوم میر نادر شاه ولد میرزمانشاه ولد سید پادشاه که سلسله نسبش به حضرت میرسیف الدین که مشهور به ایشان صاحب استالف میباشد مي پیوندد.

القاب سادات کرام نظر باصطلاح هرمنطقه فرق میکند هرچند میررا محفف امیر گفته اند بر علاوه اینهم مانند آغا و پاچا و سید و ایشان یکي از القاب سادات کرام است که در بعضي مناطق خاصة باین نام شهرت یافته .

مرحوم سید نادر شاه در لقب شعري خود همین کلمه میر را بکار برده او در سال ۱۲٦۲ هـ ش = ۱۳۰۳ هـ ق در توب دره کوهدامن چشم بجهان کشوده و در عمر ۲۱ سالگي عازم مزار شریفشده مدت ٦٥ سال در جوار روضه حضرت علي کرم الله وجهه سکونت اختیار نموده و در نزد اهالي مزار وتوابع آن به حیث یکمرد متقي و خداجوي وپارسامنش شهرت داشته. و در تصوف گرویده طریقه علیه نقشبندیه بانوریه است که توسط عارف نامي عبد الحکیم قندهاري سلسله اش بحضرت سید آدم بنوري میپیوندد چنانچه نقشبندي بودن آن ازین شعرش دانسته میشود :

بنور نقشبندان میر مســکن
لطایف سربسر درکـار دیـدم

ازین شعر وي دانسته میشود که از حیات لطائف و کوائف خاصه آن محظوظ شده واقعا در طریقه نقشبندیه بعد از اتباع شریعت تمام دار مدار شان همان حیات لطائف است که بسلسله مراتب سالك این طریق از راه لطائف مقامات عالية عرفاني راطي نموده به دائره لاتعین و اگر خدا خواسته باشد بلند تر از آن میرسند و کلاه و شجره بدون حیات لطائف قطعا مدار اعتبار نبوده.میر مرحوم در سال ۱۳٤۹ هـ ش به عمر ۸۷ سالگي داعي اجل را لبیك گفته به لقاء الله پیوست و در زاویة جنوبي روضه مزار شریف بخاك سپرده شد .

موصوف باوجود مصروفیت ارشاد و سلوك اشعار هاي جذاب و عارفانه میسرود مخمسات آن بر اشعار شعراي ماتقدم معروف و مشهور است مجموعة اشعار آن تا سال ۱۳٦۱ هـ ش دومرتبه به طبع رسیده است این مخمس بر غزل جامي علیه الرحمة ازگفتار اوست:

اي خوش آنروزیکه عزم کعبه والا کنم صرف عمر خود بکوه خواجه طه کنم
دیده و دل درجمالت دائما بسیناکنم کي بود یارب که رودریثرب وبطي کنم
گه بمکه منزل وگه در مدینه جا کنم

مست و بیخود درجمال دوست فارغ ازهمه یاگروه عاشقان باشم علیهم مرحمه
حاصل عمر عزیز خود شمارم آنـدمه برکـنارزمزم ازدل برکشم یکزمزمه
کزدوچشم خون فشان آن چشمه را دریا کنم

بیخود و مجنون صفت وادي بـوادي هـمروان خـون دل ازدیـده ریزان زاشتیاق هرسو دوان
بي سروپا ازخیال خواجه کـروبیان خواهم ازسوداي پابوست نهم سر درجهان
یاپپایت سرنهم یاسر درین سودا کنم

اي هلال قرص مه از ابروانت منفعل پیش خورشید جمالت خاورگردون خجل
این دل پر حسرتم را سیدا ازغم بهل آرزوي جنـت المأوي برون کردم زدل

جنتم این بس که برخاك درت مأوي کنم

چند باشم از فراقت خواجه من مبتلا　سوختم از دوریت از سید خیر الوري
همتي فرمارسانم نزد خود اي مصطفي　یارسول الله بسوي خود مرا راهي نما
تازفرق سرقدم سازم زدیده پاکنم

جان هرکس بر سرکوي توشد فیروز شد　خاك او اندر مزارت شمع شب افروز شد
آرزویت بردل من ناوك دلدوز شـــد　صد هزاران دي درین سودا مرا امروز شد
نیست صبرم بعد ازین امروز رافرداکنم

عمر هاشد میر مسکینم زغم پرورده ئي　روز و شب انـــدر تمنا تو دارم نعره ئي
لطف فرما تازمقصودم بیابم بهره ئـي　هردم ازشوق تومعذورم اگر یك لحظه ئي
جامه انسان نامهء شوق دگر انشا کنم

میرمنیربلخي(۹۸)

میر منیر بن میر حسن بن قاضي منیرکلان از شعراي قرن سیزده بلخ الحسناء بشمار میرود موصوف أباً عن جد قضاي بلخ را ارثي عهده دار بوده .

در شعر نیز دست رس داشته این چند بیت نمونه کلام اوست.

مارا طواف کعبه کوي تو آرزوست
دارم هدایتي طلب ازیك نگاه تو

دارد امید شربت شیرین شفاعتت
میرمنیر تشـنه لب عذر خواه تو

میرك بلخي(۹۹)

سید عبد الله مشهور به میرك بلخي از شعراي قرن یازدهم هجري در ام

البلاد بشمار میرود شخصي باصلاح و تقوي بوده و در زمان ندر محمد خان و امام قلي خان عهده دار قضاي بلخ بوده بالاخره از بلخ عازم اصفهان میشود و از طرف شاه عباس مورد احترام قرار میگیرد میرک برتبه استادي رسیده و از طرف شعراي معاصر مانند ناکام بلخي و امثال آن مورد ستایش قرار داشته و فاتش بعد از چهل سال اقامت در اصفهان در سنه ۱۰٦۱ هـ ق اتفاق افتاده است اینك نمونه اشعار آن است .

نه دیده قطره خون از جگر بر آورده
بدیدن تو دل ازدیده، سر بـــرآورده

بدوردیده نه مژگان بود که خارغمت
بپاخلیده و از دیده سـر بـــرآورده

زقد و چشم تو حیران صنع بیچونم
که چون سرو تو بادام تر بـــرآورده

پي نثاررهت مـیرك زدیـــده ودل
هزار دانه لعل و گهـــر بـــرآورده

نائبي بلخي(۱۰۰)

نائبي اصلا از شعراي قرن یازدهم ام البلاد بلخ است و درسال ۱۰۹۵ وارد سمر قند شد درین سال محمد ذکریا شیخ الاسلام سمرقند در جوار زیارت حضرت خواجه عبید الله احرار منزل عالي بنا کرد از شعراي معاصر سمر قند و نواحي آن خواست که تاریخ اعمار این عمارت را در قالب نظم در آورند هرکس بقدر مجال که طبع شعري داشتند درین مورد چیزي از خود ساختند اما شعر ساده و روان نائبي راشیخ الاسلام بر

همگان ترجیح داده بر دیوار کتابخانه اش نقش کرد که عبارت از شعر ذیل است:

بامر حضرت ایـشـان عـالـي
عمارت یافت این بنـاي عـالـي
براي توي خواجه زاده تـایـافت
عجائب زینـتي آراي عـالـي
کشاده باد دائم چـون در فـیض
براي مـهمان درهـاي عـالـي
براي سال تاریخش یکي گـفت
« مکان خواجه زکرياي عـالي»

نابغ مزاري(۱۰۱)

شمس الدین« نابغ» این شاعر جوانمرگ در سال ۱۳۰۰ هـ ش=۱۳٤۱ هـ ق در شهر مزار شریف چشم بجهان کشوده و در اوان صغارت پدر و مادرش را از دست داده است .

خودش به عمر ۲۱ سالگي در اوج جواني در سال ۱۳۲۱ هـ ش ۱۳٦۲ هـ ق درکابل دنیارا وداع گفته است:

نابغ درین مدت عمر اندکش به عشق مهوشي دچار میشود قبل از اینکه بآن وصل شود بمرض سل مصاب شده به بسیار ناکامي چشم ازجهان مي پوشد اشعار شور انگیز و جذاب آن شاهد این مدعي است که گفته است:

نداري التفاتي هيــچ بر احــوال زارمن
تغافل تاکدام اندازه اي سيمين عذار من
به گلشن محشري برپاي مي کردم چوبلبل گر
بکف بودي عنان ناله‌ء بي اخــتيارمــن
دلي بود آنهم ازکف رفت حيرانم چسان سازم
به نزد خوبرويان نيست ديگر اعتبار من
نمودم دي تمـناي خلاصــي دل اززلفــش
بمن خنديد و گفت اي بي خبر باشد شکارمن
به نيرنگ و فسون و حيله ومکر و اداوناز
بر آورد آن بت بيــداد گر آخــردمــارمن
کجائي بيرخ خوب تو گلشن سر بسر خارست
گل من سنبل من غنچه مــن نوبهــار من
نديدم نابغ اندرزندگي زان ماهــرولطفي
مگر شمعي فروزد بعد مردن بر مزار من

نديم بلخي(۱۰۲)

حاجي پادشاه خواجه بن ميرزا رحمت الله متخلص به نديم در ١٢٥٤ هـ ق درمزار شريف ولادت يافته است و در اندك مدت از علوم مروجه فراغت حاصل کرد و در در بار امير شيرعلي خان باعزت ووقار مقرب بود عبد الرحمن خان نيز باحترام او ميکوشيد نديم، نديم سردار اسحاق خان بود هنگاميکه اسحاق خان در مزار بغاوت کرده دچارشکست شد نديم را عبدالرحمن خان به کابل آورد و مدت شانزده سال درکابل اقامت داشت تا اينکه در زمان امير حبيب الله خان دوباره بوطن بازگشت و درسال

۱۳۳۶ هـ ق درمزارشریف جهان را وداع گفت موصوف دیوان ضخیمي داردکه انواع شعر رااحتوا کرده است ابیات ذیل نمونه افکار اوست:

من هرچه دیده ام زدل و دیده دیده ام
گاهي بود گـــله زدل گه زدیـده ام

بي نور مانده دیده چو گشتي تو دور ازو
بنشین بدیده زانکه تو نـور دیـده ام

کس نیست در قلمرو آفاق غـیر تـو
آرام جان انیـــس دل غمکشـیده ام

جز مهر دوست نیست مرا دردل حزین
حاشا که حب غیر زدل جمله چیده ام

درحسن و درنکوئي و خوبي و دلبري
آفاق دیده ام چو تو هرگز نـدیده ام

جانم بلب رسیده بسر وقت مـن خرام
صد جان فدایت اي صنم نور دیـده ام

تا باد شاه عشق تراگشـته ام نـدیم
پیراهن شـکیب زصـد جادریـده ام

ندیم سبعیات ابو تصر همداني و انیس المجالس راترجمه کرده است قبر آن در جوار جد مادري اش خلیفه صاحب دارالامان در ساحه جنوب غرب روضه مبارك مزار شریف میباشد.

نزار مزاري(۱۰۳)

الحاج محمد سلیم «نزار» درسال ۱۳۰۹ هق = ۱۲٦۸ هـ ش در شهر مزار شریف چشم بجهان کشوده و بعد از تعلیم مبادي علوم عازم بخارا

شد و مدتها جهت فراگرفتن تعلیمات عالي مقیم بخارا بود و بعد از آن قسمتي از عمرش را درکشورهاي عربي مانند سوریه ولبنان و سعودي در سیر و سیاحت سپري نمود این مدت زیاده از پانزده سال به درازا کشید زمانیکه وارد وطن مألوف خود گردید در سال ۱۳۱۵ هـ ش موزیم بلخ را در مزار شریف تأسیس میکردند درینوقت مناسب لیاقت و تدبیر نزار ویرا بحیث آمر آن موزیم پذیرفتند موصوف درین قسمت گفته است .

چرخ کج رفتار چندي خون دل روزیم کرد
آه و فریاد و فغان وردشـبـاروزیـم کرد
عاملان ملك را وادار دل سـوزیم کرد
هیکلم رادیده و سر دفتر مـوزیم کـرد

نزار بزبان عربي و فارسي و پشتو سخت وارد بودبدو زبان اخیر تالیف نیز دارد نزار حافظه قوي داشت بشمول اشعار اکثر حادثاتي راکه در طول این سیرو سیاحت دیده و شنیده بود همه رامستحضر داشت این نعت شریف تراویده طبع سرشار نزار است:

آنکه معراج سعادت طوف خاك کوي اوست
قبله حاجات محتاجـان خم ابـروي اوست
احمد و محمود ابو الـقاسم مـدارکائنات
بوالبشر را خلعت صفوت زآب روي اوست
از سواد ملك هــستي تاشبسـتان عدم
هرکجا مژگان کشائي سایه گیسوي اوست
سروباغ ام هاني نخل گــلزار خــلیل ع
علم القرآن رموزي از صفات و خوي اوست
تیغ حکمش عالم اسلام را بخــشید جان
آیته انا فتحناهیکــل بازوي اوســـت

دوستان هجر رسـول هاشـمي كردم نزار
قلب محزونم اسير حلقه هاي موي اوست

این شاعر شیرین بیان دوره تحصیلاتش رادر بلخ و بخارا بپایان رسانیده مدتي دربخارا وظيفه قضارا عهده دار بوده و در زمان عبدالعزيز خان بادشاه بخارا در قضاي عسكري انتخاب شد این رباعي نمونه گفتار اوست:

شهرخود دلگیر و غربت بـينوا میسازدم
من نميدانم كدام آب و هـوا میـسازدم
من نميدانم كه روز و روزي من از كجاست
سرگراني كار سنگ آسـيا مـيسازم

نظام بلخي(۱۰۵)

میرنظام الدین « نظام» پسر میرزا کمال الدین انصاري ازمتولیان روضه حضرت علي كرم الله در مزارشريف بوده ولادت آن در سال ۱۲۷۹ هـ ق درمزار شریف اتفاق افتاده است وفاتش در اوائل ۱۳٤۰ هـ ق واقع شده است.

نظام يك سخنور عالي و خطاط زيبا بود خصوصاً خط نستعلیق راخوب مینوشت در علوم عربي بهره كافي داشت و در شعر و ادب ذوق مفرطي داشت كه غزل ذيل تراويده فكري اوست:

عیش دل خواهي بزیر چرخ نیلوفام کـه
یکدل آسوده کو یك خاطـر آرام کـو
گردل وخاطر بجمعیت گراید زاتـفاق
دوست کو عهد وفا کو عزت و اکرام کو
دوستان چند هم زامداد بخت آمد بـکف
پاس صحبت کو لحاظ وقید ننگ ونام کو
پاس صحبت هم میسر شد لحاظ ننگ ونام
عاشق ثابت قدم کو رند دردآشـام کو
عاشق و رندي بهم پیوست زامداد قـضا
مطرب شیرین نوا کو ساقي خوکام کو
از تقاضاي فلك ساقي و مطرب رخ نمود
طرف گلشن ماه روشن بزم نقل وجام کو
فرض کردم اینهمه روزي بـهم آمد نظام
اعتمادي برجهان کوتکیه بـر ایام کو

نظمي بلخي(۱۰٦)

ملانظمي بلخي از شعراي نهایت فصیح و روان عصر امام قلیخان است و زمان ندرمحمدخان را نیز یافته است ازآثار آن دیوان حاوي بر قصیده و غزل و رباعیات باقي مانده است و اخلاق محسني را نیز بنظم آورده اما متاسفانه صرصر حوادث همه رانیست و نابود کرده تنها چند بیت در بعضي تذکره ها که باونسبت کرده اندموجود است منجمله این غزل ازوست:

اگر سر بر نسیم صبح سایـــم درد سرگردد
وگردل بر گل جنت نهم داغ جـــگر گـــردد

به تشخیص نفس آئینه بر رویم چه میداني
که بعد مرگ آه درد مندان بیشـــترگردد

زمردن نیست باکم نظمي اما زین فغان دارم
که چون من رخت بربندم محبت دربدر گردد

نظمي برتبه ملك الشعرائي نائل آمده اصل آن ازمنطقه بنام فرول ضبط شده باحتمال غالب فلول میباشد که نظر بتوسعه بلخ آنروزي فلول نیز از توابع بلخ بشمار میرفته والله اعلم و فات آن در ۱۰۳۳ هـ ق در بلخ است

نویدبلخي(۱۰۷)

ازشعراي شیوابیان قرن دهم بلخ است در آغاز شباب برندي وبي باکي صرف عمر مینمود سپس توبه نموده شخص زاهد و متقي و پارسا شد در بلخ و بخارا و سمرقند کسب تحصیل نمود در خط نستعلیق دست توانا داشت و دردیگر انواع خط نیز شهرت داشت باري سفر هند نموده بدربار همایون رسید و مدتي بافضلا و ادباي هند بسر برد و در سنه ۹۵۱ هـ ق عازم حجاز شد در سال ۹۵۳ باستلام زیارت کعبه مشرف شد، نویدبیشتر شهرت به کلنگ نیز داشته سال وفات آن ۹۷۰ هـ ق است این غزل رشحه قریحه اوست:

بسته بر گل گره سلسله مشـکین را
سوخت جان من سودا زده مسکین را

نیازي بلخي(۱۰۸)

نیازي پسر مولانا سید علي البلخي از شعراي نهایت مقتدر و باسلیقه و قریحه ممتاز بلخ بشمار میرود از آثار آن فقط یك مطلع در ریاض الشعراء ذکر شده است که این است:

بروي آتشین ، زلف تو اي سیمین ذقن پیچد
بلي چون موي برآتش نهي بر خویشتن پیچد

نیازي بلخي(۱۰۹)

میرزا نیازي یا ملا نیازي پسر ملابرات اصلا از منگ قلعه علاقه داري حضرت سلطان سمنگان است اما بیشتر ادوار حیات آن در بلخ سپري شده است و در آوان جواني درده ولي میدان بلخ سکونت داشته این ده قرارگفته فضائل بلخ قبر حضرت ایوب علیه السلام را در آغوش دارد و تاکنون بنام باستاني اش معروف است .

نیازي یك شاعر هجاء و طنز گوي و حاضر جواب شهرت داشته اشعار نغز و مطایبه هاي فکري آن تاهنوز در بین اشخاص معمر و تجربه دار بلخ معنعن روایت میشود.

ازجمله مشاعره آن باحاکم یا حکمران آتروزي بلخ است حاکم جدید الورود بلخ که هنورز ملانیازي راندیده بود و خیلي ها طبع روان وسلیقه موزون داشته اشعار شیرین و پرمحتوي میسروده مردم اطلاع دادند که

ماهم بنام نیازي شاعر مقتدري داريم بايد كه آنرا بشناسي تا نشود كه روزي با او درگير شوي حاكم شكل و سيماي آنرا غائبانه معلومات گرفت و اين نيم فرد را براي تحقير آن قبلا ساخت و نيم ديگرآنرا گذاشت اگر نيازي واقعا شاعر باشد علي الفور جواب بايد كرد زمانيكه باهم مواجه شدند حاكم نيم فردش را خطاب نموده گفت:

توكه دجال نه اي چشم چپت كور چراست

نيازي في البديه درپاسخ گفت:

توكه ديوث نه اي زن بسرت زور چراست

نيازي گذشته از شعر و شاعري يك خطاط توانا بود خصوصا خط نستعليق را زيبا و سريع تر مينوشت.

دو ديوان شعر را بقلم خودش ترتيب داده يكي آن شامل هزل و هجور طنز و نقد بوده بگفته بعضي ها پس از وفات آن روزي دريك محفل دولتي اين ديوان را قرائت ميكردند ناگه حاكم دولت آباد بلخ ازكدام مضمون آن رنجيده خاطر شد تا اينكه اين ديوان را در آب انداخت ، والله اعلم ديوان دوم آن كه از هزليات صاف بود نيز در عصر خود آن به خط زيباي خود شاعر نوشته شده است محققا كشف نشد كه اين ديوان اينندم دركجاست.

نيازي در زمان محمد علم خان نآئب الحكومة آنروزي مزار حيات داشته و از طرف محمد علم خان مورد ستايش واحترام قرار داشته است وبحيث منشي و نديم همواره با او مي بوده .

و العهدة علي الراوي ميگويند زماني گودام دارهم بوده و در وقت محاسبة باقي دار قلمداد شده است و اشعار ذيل را براي خيانت ديگر مسئولين و برائت خود در عريضه اش نوشته بمقامات آن سامان تقديم نمود است از دهقان و درو گر و خوشه چين تاخود نيازي همه را در آن دزد

خوانده شده است .

گردش رنگیکه دارد چرخ کجرفتار دزد
نیست بنیاد توقف چرخ میناکار دزد
سبزگاهي دانهء رشوت نشد از مزرعم
فرد باطل دخل فاضل جنس کم طومار دزد
هیچ تخم راستي دهقان نکارد غیر اشك
دزداگر ارباب ده نبود چرا بیکاردزد
فکرویران خامه حیران ثبت بیجا حرص بد
چون سلامت بگذرم یکجا نشنید چار دزد
ابتدا اول دروگر دزد ثاني خوشه چین
بعد از ان پیمانه چي آخر ترازو دار دزد
هرمتاعي راکه مي بیني متاعش گزگریز
هرکجا بافنده دزد و مردم بازار دزد
از نیازي گر رود سهو و خطائي عیب نیست
درمیان اینهمه دزدان منم ناچار دزد

واعظي بلخي(۱۱۰)

حکیم ابو بکر بن محمد البلخي معروف به « واعظي » شخص متقي و پرهیزگار بوده و در عصر خویش مبلغ و ناصح ام البلاد بلخ بوده قریحه نیك و طبع روان داشته بیشترمنقبت میسروده اینك چند بیت نماینده کلام اوست:

نه از زحل بدي ونه نیکي زمشتري
هست این همه زداور ونیك است داوري

هرنیك و بد که هست زتقدیر وحکم اوست
نزدور دایر است نه از چــرخ چــنبري
اندوه رنج وراحت و شادي و عـــزو ذل
دردوعنا و فاقه ومـــال و توانـــگري
بخت جوان و دولت مسـعود و روزسعد
بد بختي و عناد و بلاویــد اختــري
ازفضل و عدل حق شمرگرشدت یقـین
نام هوازنامه اعـــمال بستري

واقف بلخي (١١١)

میر فخر الدین « واقف » از سادات معروف بلخ است صاحب بحر الاسرار اورا از ده شیخ بغلان معرفي نموده که عین شي در دائرة المعارف آریانا نیز دیده میشود قبلا در احوال مولانا قلیچ «٨٤» از ده شیخ بحث نمودیم مگر این ده شیخ ازتوابع بغلان باشد که نظر بتوسعه و قدامت بلخ آنروزي بغلان از مضافات بلخ بوده.

واقف مدتي شیخ الاسلامي بغلان را عهده دار بوده رباعي ذیل ازطبع سرشار آن نمایندگي دارد.

مرگ نیکو تر بود از غم دل بیـتاب را
هرکرارنجي رسد راحت شمارد خواب را
گرچه سوزن سربه پیوند کسانت آرزوست
بایدت خوردن بسان رشته پیچ وتاب را

والهي بلخي(۱۱۲)

از شعراي دورگستن قراي شيباني است كه در بلخ درسن پيري به شعر و شاعري علاقه پيدا كرده و ازديگر شعراي معاصر مقام برتري حاصل كرده است فوت آن در سنه۹۷۷ هـ ق است اين غزل چكيده طبع اوست.

گرفتاري چومن در كنج محنت مبتلا اولي
بكوي عاشقي افتاده پاهـاي حـنا اولي
بدرد بي دواي عشق خرسندم كه ميدانم
دواي درد مند عشق درد بـــي دوا اولي
سري كز عشق خوبي نيست دروي شورو غوغائي
برآنم من كه آن سرخاك به از تن جدا اولي
بطرف كوي خوبان خواهم از سر پاكنم هردم
كه در كوي پري رويان بسر رفتن زيبا اولي
مكن اي والهْي انديشه از بي مهري خوبان
كه خوبان جهان بي مهر خوشـتربي وفا اولي

وامق بلخي(۱۱۳)

مولانا وامق بلخي از شعراي مقتدر بلخ باستان است زماني براي سير و سياحت وارد هند ميشود توسط شيخ الاسلام حضرت شيخ علم الله بملازمات عبد الرحيم خان خانخانان ميرسد قصائد آبداري در مدح

خانخانان سروده که در مآثر رحیمي جابجا مذکور است این نعت شریف ازطبع روان اوست:

ذره سان تاخویشتن را از حساب افگنده ایم
رخت همت بربساط آفــتاب افگنــده ایم
تشنه طبعان محبت رامربي گـــشته ایم
خویشرا چون ابر رحمت در سراب افگنده ایم
ماودل رستیم ازمحنت مهـم خـــویش را
تابدرگاه شــه عالیـــجناب افگــنده ایم
احمد مرسل شه عرش آشــیان کز صولتش
لرزه درجان کي وافراسیاب افــگنده ایــم
آن شهنشاه که گوید همتش درروز حــشر
مازدفتر حرف عصیان ازحساب افگنده ایم

هجري بلخي(۱۱٤)

مشهور به مولانا هجري میباشد وي مشرب خوش و طبع روان داشته بتجارت مشغول بوده وفاتش در تبریز وقوع یافته مدفنش در پشته سرخاب تبریز میباشد مطلع ذیل تراویده طبع اوست :

غریب کوي توکس نیست این چنین که منم
غریب ترکه بخاطر نمي رسد وطنـــــم

همت بلخي(۱۱۵)

غياث الدين همت يا همتي از شعراي عاليمقام قرن يازده است و از استادان مقتدر زبان دري است همت اصلا ازمردم سرپل ميباشد نظر بتوسعه بلخ آنروزي صاحب مأثر بلخ ويرا از بلخ و در رديف شعراي بلخ ضبط نموده اين همت باهمت بعد از عمر خيام و شيخ ابو سعيد ابو الخير ازجمله رباعي سرايان مشهور بشمار ميرود جلال الدين اسير كه مرجد مكتب جداگانه در سبك هندي است از همت پيروي دارد و يك غزل اورامخمس نموده است و مستشرقين غرب نيز گرويده رباعيات آن شده اند اين غزل ازطبع سرشار و باهمت همت است:

آنچنانم كه فلك گم شده رازمن است
صيقل موج هواخانه براندازمن است
بسكه دلبستهء صيادشدم پنداري
حلقهء دام جگرگوشهء پرواز من است
ضعف درپرده بباليدن من ميكوشد
حرف آئينه مگوئيد كه غماز من است
تابخود ديده كشودم نفس از يادم رفت
چقدر خون شده دل به آواز من است
ميشود بال و پرآئينه رازدلم
تاخيال تو درين خانه سخن سازمن است
همت انديشه ام از علم و ادب دست تهي است
هركه از خود گذرد شعلهء ممتازمن است

یاري بلخي(۱۱۶)

میرزا درویش یاري اصلا ازده چغدك مزار شریف است تحصیلاتش رادر بخارا بپایان رسانیده و همیشه شعراء و فضلاي عصر در شرف صحبت وي حضور داشتند صاحب طبع روان بوده وفاتش ۱۳۱۵ هـ ق است این دو بیت نمونه کلام اوست:

۱- لب لعل ترا وقت سخن این چهار محرم شد
شعاع خور، نثار در، شق غنچه ، مي صهبا

۲- فتنه ها میجوشد از اطوار تحریك نـــگاه
زاهدان درگوشه، ابروش رسوا کـــردني است

یاري بلخي(۱۱۷)

درمآثر بلخ آورده که یاري اصلا از وزیر زاده گان بلخ است در زمان میرزا حسین زنده بوده و بامشرب فقر زندگي میکرده مدفن آن نیز دربلخ است این مطلع ازوست:

کسي نشان سرموئي مرازان ندهد
چنان بتنگم ازین غم که کس نشان نـدهد

یکتاي بلخي(۱۱۸)

ملایکتاي بلخي از شعراي قرن یازده معاصر امام قلیخان هشترخاني است این یکتاي سحبان صفت نهایت ذوق سلیم وطبع سرشار داشته اشعارش دران عصر زبان زد صفحات جنگ ومعارك گردیده نمونه شعري آن بجز یك رباعي ویك فرد دیگر همه پراگنده صرصر حوادث شده است:

ازگریه ماهرکجا طوفانیست
وزناله ماست هرکجا افغانیست
بلبل که بعلم نالهء افلاطونیست
درمکتب ماطفل گلستان خوانیست

فرد

نگردد نرم ازمعزول گردیدن دل ظالم
همان‌سخت‌است‌دنداني‌که‌افتد‌ازدهان‌بیرون

یگانه بلخي(۱۱۹)

ملایگانه بلخي از شعراي نامدار ویگانه تاز عصر هشترخاني ها است که در قرن یازده دربلخ میزیسته در بعضي تذکرهء هامعاصر امام قلي خان نوشته شده و عده از شعراي دور سبحانقلي خان میدانند این مطلع ازگفتار اوست:

عرق هرگه کزان رخسار آتش ناك مي افتد
گل خورشید میروید اگر برخاك مي افتد

مولانا یوسف بلخي(۱۲۰)

این مولانا معاصر علامه سعد الدین تفتازاني بوده شعر خیلي ها جالب وروان داشته نمونه شعري آن بجز یکقطعه که در فوت علامه انشاء نموده دیگر چیزي در دست نیست وفات آن حتما بعد از ۷۹۲ هـ ق بوده از عمر طبیعي دانسته میشود که در اوآئل قرن نهم ازجهان وداع نموده است و آن یك قطعه بیت که در فوت تفتازاني گفته این است:

آفتاب شرع و ملت سعد تفتازان چورفت
آب چشم آمد چوسیل وبلغ السیل زباه
عقل راپرسیدم ازتاریخ سال رحلتش
گفت تاریخش یکي کم«طیب الله ثراه»

این یوسف اصلا از امیزادگان بلخ است در صحبت حضرت غیاث الدین بدخشي رسیده است و از مریدان اوست تمام عمرش را باحضرت غیاثي سپري نموده موصوف دیوان کوچکي دارد که ما لامال از حقایق و عرفان است و ماده تاریخ مرشدش راکه ۱۱۸۱ هـ ق است چنین دریافته است:

رو«بجودربدخشاني» تو اي یار عزیز
در هزار ویکصد و هشتاد ویك گشته نهان

اشعار میرزاشیخ محمد یوسف با اشعار پرشور وولوله و جذاب مرشدش

مشابهت تمام دارد و این یك رباعي نمونه کلام اوست:

شور منصور است امشب بر سر پرشور ما

قابل این شور نبود جز سـرمنصـورما

عاشقان آماده، رنجند و راحـت دشـمنند

عافیت برخود نمي خواهد تن رنجـور ما

پایان

تاریخ اتمام تألیف ۱۳۷۰/۹/۱ هـ ش

تاریخ اعداد طبع ۱۲محرم الحرام ۱٤۱۳ هـ ق= ۱۳۷۱/۵/۲۰ هـ ش

من معترفم که کار من جمله خطا است

معذورم از انکه بربشر سهـو روا است

اي منصف اگر تواني در اصلاح بـکوش

در عیب نظر مکن که بي عیب خدا است

ابو الاسفار علي محمد البلخي

گذر قورغان: مزارشریف
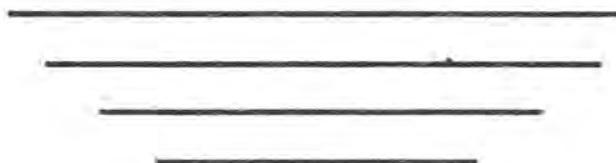
لغات اعلام و شواهد مشکل کتاب بترتیب مسلسل عناوین

لغات اشعار مقدمه از محمد ابراهیم خلیل

نوا - آواز ، آهنگ، نغمه
عندلیب - بلبل ، عنادل جمع آن
آهنگ - عزیمت، اراده ، قصد ، روش
نشاط- شادماني، خوشي ، چالاکي
مهد- گهواره
باشکوه- بزرگي ، جاه، جلال، حشمت ، شوکت، مهابت.
تمدن- شهرنشین ، زنده گي اجتماعي، فراهم ساختن اسباب، ترقي وراحت.
آل برمك - خاندان قدیم آریائي نزیل بلخ که خیار آن سامان بودند،
احرار- مردم آزاد و مخیر.
شهکار- کاریکه در ان هنر نمائي شده باشد، کار بزرگ و زیبا.
بم و زیر - صداي پرو نازك که از آلات موسیقي شنیده شود.
موسیقار- نوعي از ساز، و مرغیست که افسانه شده است میگویندکه در منقارش سوراخهاي بسیار است از آنها آواز گوناگون برمي آید.
حتي بعضي هاگفته اند که موسیقي ازموسیقار گرفته

شده است؛

آستان- درگاه ، کفش کن، مجازاً بمعني بارگاه و دربار.

ساغر- جام ، پیاله شرابخوري ، در اصطلاح صوفیه چیزیکه در آن مشاهده انوار غیبي و ادراك معاني کنند، دل عارف،

طومار- در فارسي تومار، نامه ، دفتر، صحیفه، مکتوب دراز.

همنوا- هم آواز، هم آهنگ.

هما- مرغیست نظیر شاهین میگویند سایه آن بر هرکه افتد به سعادت و کامرانی میرسد این مرغ در میمنت و سعادت ضرب المثل است؛

میمنت- مبارك ، خجسته.

ازهار- شکوفه برآوردن گیاهان، مفردآن زهرة و زهر است.

ابو شکور بلخي(۱)

ابر- بر ، عربي علي.

سبلت- بفتحات بروت است .

غمزه - از وزن فعلة است بمعناي یکبار باچشم یا ابرو اشاره کردن، برهم زدن مژگان از براي ناز و کرشمه، مایلازم آن شوخ ، بیباك.

ابو علي سینا(۲)

شتافت- از شتافتن بمعناي عجله ، سرعت.

گزاف- بیحساب ، بیهوده ، عبث، بکسر اول خوانده شود

باتخفيف زا.

هبت- مثل مدت صيغه مفرد مؤنث غائب فعل ماضي معلوم مشتق از هبوب بمعناي وزيدن باد.

نسيم - باد ملايم.

حدائق- جمع حديقه بمعناي باغ و بوستان.

اهتز- از اهتزاز بمعناي جنبيدن.

غصن- شاخ وشاخه درخت.

طرب- شادشدن ، جنبش و شورش از شادي و شادماني.

حسب- قدر، شرف، بزرگي.

ابو المؤيد بلخي(۳)

گستردن- پهن كردن ، تنك كردن.

نبيذ- آب خرماي منقوع كه مدتي خرمارا در آب ميگذارند.

مقترن- نزديك ، باهم پيوسته، ياروررفيق.

سهيل- ستاره ايست درخشان كه در يمن كاملا ديده ميشود ، بحث مكمل آن از كتب لغات ديده شود.

خضاب- رنگ كردن ريش بغير ازسياهي، آنچه موي سر و صورت بران رنگ كنند.

آجري بلخي(٤)

نامه - مكتوب ، خط ارسالي

راقم- نويسنده، خط نويس.

اداي مزاري(٥)

مخمر- عجين، خمير كرده شده.

املاي بلخي(۹)

فراش- شخصيكه به پهن كردن فرش ها مؤظف باشد.

طيران- پرواز كردن.

اميد بلخي(۱۰)

ساحل- كناره دريا، زمين نزديك دريا.

ريحان- گل خوشبو، هرگياه سبز و خوش بو، و يكنوع گل.

بنفشه- يكنوع گل.

ياسمن- يكنوع گل.

كرشمه - ناز، اشاره باچشم و آبرو.

امير خسروبلخي(۱۱)

جعد- موي پيچيده خلاف مترسّل. نـ مسترسل

كهن- چيزي كهنه و ديرينه.

كافرعشق- ازكافر مراد كفر حقيقي است كه باصطلاح صوفيه كفر حقيقي بر اسلام مجازي برتري دارد.

زنار- كمتر بنديكه مسيحيان ذمي بحكم اسلام جهت امتياز از مسلمانان به كمر مي بستند تاشناخته شوند، گردن

بند بندنصاري كه شكل صليب دارد«+» اين كلمه مأخوذ ازيوناني است.

ناخدا - كشتي بان.

اميني بلخي(۱۲)

اندر – حرف اضافه است که در کلام زیاد میباشد مانندبرادر اندر که برادر زائد ازپشت مادر است.

تیر– ستاره عطارد.

بهرام– ستاره مریخ.

زهره – نام ستاره

سوسن – یکنوع گل میباشد

عنبر – یکنوع ماده خوشبو– تفصیلش از لغات طب قدیم دیده شود.

اخضر. سبز.

انوري بلخي(۱۳)

سپهر– آسمان ، فلك

صیت– آوازه ، نام نیك، ذکر خیر، شهرت نیکو.

شین– عیب کردن، و بزشتي نسبت کردن.

بري– پاك ، غیر متهم، بریٔ الذمه.

خدایگان– پادشاه بزرگ.

درد– بضم دال اول آنچه از مایعات شراب درته ظرف بماند.

گرد ، در حاشیه کتاب تشریح شده است.

تضمین – در اصطلاح شعراء یك بیت یایك مصراع از شخص دیگر را در شعر خود بیارد و اگر آن شعر از شاعر معروف شهرت داشته باشد حاجت نام بردن ندارد و الاضروراست که نام شاعر تذکر داده شود.

تشویر- درحاشیهء کتاب بیان شده است.

مرسل الریاح- فرستنده باد هاکه خداوند است.

خزف- سفال ظرف گلي که توسط داش پخته شده باشد.

کلبه - بضم اول خانهٔ کوچك و روستائي که از نقش ونگر ساده باشد.

چرخ چنبري- کنایه از فلك است.

تیر- ستاره عطارد.

صرصر- باد تند،

هجو- ضد مدح، بدگوئي و معایب شمردن خصوصاً ازطریق شعر.

قبة- بنائي که سقف آن مدور برآمده باشد مانند گنبد و مشابه آن .

حاش لله- پاك است خداوند.

بوذري- مخفف ابوذري است.

حبذا- بمعناي خوب و بهتر است مرکب از دو کلمه حب فعل ماضي ذا اسم اشاره .

رأیت- بیرق.

طغرل تگین- کلمه تر کیست شخصیکه ازطرف پادشاه براي اداره یك شهر مؤظف باشد و نام چندتن ازسلاطین سلاجقه.

گردون- فلك، چرخ، بمعناي آسمان نیز آمده است.

سده- بضم اول درگاه.

آمال- آرزوها جمع امل است.

میمون- مبارك ، خجسته، داراي خیر و برکت.

چیرة- غالب، دلاور، دلیر.

شهاب- شعله، شعله آتش.

ثقات- جمع ثقه است بمعني معتمدو مورد اطمینان.

عظام- جمع عظم است بمعناي استخوان.

رفات- ریزه، شکسته ، ازهم ریخته ، استخوان پوسیده.

توقیع- نشان گذاشتن برچیزي، امضا کردن خط و فرمان.

انشاد- شعر خواندن، رهنمائي کردن،در طلب گمشده رفتن،

رواة- جمع راوي است.

بدایع بلخي(١٦)

بدایع- چیزهاي نوپیدا شده، اشیاي تازه و عجیب جمع بدیعه است.

سپهر- آسمان ، فلك.

پیکر- کالبد ، مجسمه، تصویریکه نقاش درست کند.

بیخودي بلخي(١٩)

هلال- ماه نو.

پارساي بلخي(٢١)

عرصه- میدان.

ترابي بلخي(٢٣)

طورسخا- کوه سخاوت.

یدبیضا- دست سفید.

جان نثار بلخي(٢٦)

کام- مراد و مقصود.
بزم- عیش و عشرت.
سیم اندام- سیم نقره است مجازاً بمعناي سفید پوست میباشد.
اجرام- بکسر اول بمعناي جسم است و بفتح جمع جرم است بمعناي گناه و خطا.

جاهد مزاري (۲۷)

طره- دسته موي تابیده در کنار پیشانه، جبه، پیشانه، بضم اول است.
آشفته- پریشان شدن، خشمگین شدن، شوریده گشتن، شیفته شدن.
تبسم - خنده زیرلب.
فسون- مکر، حیله ، تزویر.
فتان- فتنه انگیز، شور انگیز.
بالد- ازبالیدن بمعناي نمو، رشد، و بزرگ شدن.

حارثي بلخي (۲۸)

مفرش- جاي که در ان فرش پهن کرده شود گاهي ازباب ذکر محل و اراده حال بمعناي فرش هم میآید.

حجت بلخي (۳۰)

مستنصر- نام خلیفه فاطمي درمصر.
هري- بکسر تین مراد هرات است چنانچه مشهور است.

هرکه دارد در هري یك توبره کاه
قصد ترکستان کند رویش سیاه

حميد بلخي(۳۱)

چين جبين- پيچ و خط پيشاني.

حميدي بلخي « ميرزا عبد الحميد »(۳۲)

خفاش- شب پره

صراحي- ظرف شراب.

بناگوش- بيخ گوش ، نرمه گوش.

عارض - صفحه رخسار، چهره.

حباب- بفتح گنبد آب که بر روي آب ظاهر شود.

حميد الدين بلخي(۳۳)

اعمي - نابينا.

مالا مال- پر، مملو.

ترهات- بضم اول و تشديد راچيزهاي باطل جمع ترهه.

نژند- اندوهگين ، افسرده، سرگشته، پژمرده ، خشمگين.

گردون- چرخ ، آسمان.

نسيم سمن- نسيم ياسمين، دار در
ينصورت سمن مخفف ياسمن= ياسمين ميباشد.

نگهت- بوي خوش، بوي دهان.

باده رزي- شراب انگوري.

غماز- بسيار اشاره کننده باچشم و آبرو .

خردبلخي (۳٦)

طره- بضم اول دسته مو ي تابيده درکنار پيشاني.

مينا- شيشه شراب ، چيزيکه بالا جورد و نقره و طلا و جواهر

نقاشي شده باشد.

دوده- معاني دوده كه در لغات و فرهنگ هاديده ميشود قطعا باينمقام ارتباط ندارد معني الشعر في بطن الشاعر و الله اعلم.

خسته مزاري(۳۸)

شتا- زمستان.

صيف- تابستان.

دقيقي بلخي(٤١)

تازيان- عربها، تازيان جمع فارسي است ظاهرا شكل تثنيه عربي را دارد.

فرپدر- شان و شوكت پدر.

گيتي- جهان، دنيا، روزگار.

آئين- راه و روشت.

ديوانه بلخي(٤٢)

نظاره- مصدر است بمعناي نظركردن.

رابعه بلخي(٤٣)

همي - هم اين، همچنين، اينك، هميشه، پيوسته.

حيل- جمع حيله است.

اندر- حرف اضافه است در كلام زياد ميباشد مانند پدر اندر و برادر اندر كه زائد ميباشد ازپدر و برادر اصيل.

توسني- سركش و نافرمان.

كمند - ريسمانيكه جهت گرفتن انسان باحيوان عيار ميكنند.

رضاطعني بلخي(٤٤)

سنبل- گیاهست خوشبو سنبل الطیب نیز میگویند.

سالك مزاري(٤٨)

شرر- آنچه از آتش در هوا بپرد.

مطلق عنان- عنان لجام و مهار راگویند معناي این کلمه آزادو بي بند وبار است.

مدارا- سازش بامردم.

دبستان- مدارس و مکاتب ابتدائیه براي نو آموزان.

هاله- دائره مهتاب که گاهي محیط آن ظاهر میشود.

سروش بلخي(٥٠)

عارض- چهره و رخسار.

سروش- بضم اول و دوم بفارسي بمعناي ملك است و نام جبرئیل.

شریفي بلخي(٥٧)

خدنگ- تیر

شهاب مزاري(٥٩)

اختر- ستاره

شهاب- شعله،و شعله آتش.

نگهت- بوي خوش، بوي دهان.

شهید بلخي (٦٠)

هکذي- همچنین.

رعد- آواز ابر.

باده- حصاریکه درقدیم محیط شهر بنامیکردند مانند کهن دژکنوني بلخ و دهداد.

شیخ مزاري (٦٢)

ثقلین- جن و انس.

سراج- چراغ.

وهاج- درخشان.

ضرغا مزاري(٦٤)

پروانه - پرنده کوچکي است که خود را از طرف شب در شعله آتش میرساند و ماحول آن پرواز دارد و پیشتر ماحول شمع و چراغ پروازمیکند

بزم- مهماني، مجلس عیش و عشرت ، باده گساري.

فانوس- شمعدان چیزیکه قدماء از برنج میساختند، و نقش و نگار و نگین بران علاوه میکردند و در محافل مهماني و غیره بران شمع رامي نهادند.

غزال- بره آهو.

صید- شکار.

کمند- ریسمان یا طنابیکه توسط آن انسان یاحیوان را احاطه و حلقه کرده میگیرند.

عنان- مهار. جلو

برملا- آشکار

ضرغام- شیر درنده.

ضیاؤالدین بلخي(٦٥)

مردسره- سره درینجا مقابل ناسره است بمعناي خوب، نغز،بي عیب، بي غش، اما درینجا که مقام هجو است تهدیداً

استعمال شده است.

ضیغم بلخي(٦٦)

دوش- دي شب ، شب گذشته.

پروانه- حشره بالدار کوچك که ماحول شمع و چراغ مي چرخد.

فرزانه- دانشمند، حکیم، عالم، عاقل، پاك نژاد.

جبین- پیشاني.

ضیغم- گزنده، شیردرنده.

عبدالقدوس بلخي(٦٩)

اتالیق- پدر اندر، مربي، نگهبان، محافظ.

یورش- کلمه ترکي است بمعناي هجوم، تاخت، تاز.

مشامه- بیني، محل قوه شامه.

شامه - یکي از حواس خمسه ظاهره انسان که بوها را توسط آن درك میکند عضو آن بیني است.

شمامه- اشیاي خوشبو و بوکردني.

غمامه- قطعه ازابر؟ ازقرینه و ربط کلام و مرام دانسته میشود که مراد شاعر غم بوده نه ابر، . درینصورت اگر غمامه را مصدر غم گرفته شود صحت دارد؟

بادشرطه- بضم شین باد موافق.

سلاله- بضم سین آنچه ازچیزي بیرون آورده شود. خلاصه ، نسل، فرزند، نطفه.

ناخدا- کشتي ران.

عزت مزاري(٧١)

سنبل- گیاه خوشبو.

عارض- رخسار، چهره.

مخمل- نوعي از رخت که مردم عامه بخمل میگویند.

حباب- بفتح اول گنبد آب که بر روي آب ظاهر میشود.

علمي بلخي(۷۳)

مطول- کتابیست مدرس در معاني و بیان تألیف علامه تفتازاني.

عنصري بلخي(۷٤)

حصار- قلعه، دژ، باره.

مشك ناب- مشك صاف، پاك، بي غش.

منخسف- گرفته وتاریك، ناپدید، که بیشتر به گرفتن مهتاب تعبیر میشود.

جعد- موي پیچیده خلاف مسترسل.

غالیة- خوشبوي.

نقاب- روي پوش.

سحاب- ابر

یمن- خیر و برکت

فر- شان و شوکت

مالك الرقاب- صاحب گردن ها مراد بادار وصاحب ومولي است.

عیساي بلخي(۷٥)

قلقل- بضم هردو قاف آواز شراب که ازگلوي صراحي بیرون میآید.

ساغر- جام، پیاله شراب خوري.

مل- بضم اول بمعناي شراب است.

منقار- نول.

فاني بلخي(۷۷)

رعنا- اسم تفصیل مؤنث است مذکرآن ارعن بمعناي زن خودبین و خود آرا ونافهم وسست اما در اصطلاح فارسي بمعناي خوش هیکل و زیبا و خوش قد و قامت استعمال میشود.

جواله- بسیارجولان کننده ، بسیار گردش کننده.

حصار- قلعه،دژ، باره

فروغي بلخي(۸۰)

طرب- شادي، شاد ماني، جنبش و شورش از شادي.

فریدالدین بلخي(۸۱)

افشان- مخفف افشاندن است بمعناي ریختن و پراگنده ساختن وپاشیدن و نثار کردن است

کاتب بلخي(۸۵)

یکران- بفتح اول اسپ اصیل، اسپي که رنگ او میان زرد و بور باشد ، اسپي که یکپاراکوتاه تر ازپاي دیگر بکذارد ، و به کاف فارسي بمعناي اُسپ اشقریعني سرخ رنگ که یال و دم آن سفید باشد نیز ترجمه شده است، و کذا به کاف فارسي اسپي که رنگ آن میان زردي و سرخي باشد نیزترجمه کرده اند، از عبارات ما تقدم غالبا همان اسپ

سمند دانسته میشود.

بعضي لغويين به کاف عربي اسپ خوب و سرآمد و اصیل ترجمه کرده اند.

نگهت- بوئي خوش و بوي دهان.

کجلول بلخي(٨٦)

سروروان- درخت سرو، ناجو، که خوب قامت عالي وبلند داشته باشد مراد قد معشوقه است.

کشوري بلخي(٨٧)

لاابالي- بي باك، باك ندارم من.

گوهري بلخي(٨٨)

سنتور- در عربي سنطور یاسنطیر یکي از آلات موسیقي قدیم که داراي ۷۲ تار میباشد مخترع آنرا ابو نصر فارابي میدانند.

سیب غبغب- غبغب غبب نیز میگویند و آن عبارت است از گوشت آویخته زیر گلو که از لوازم مردم چاق است اگر این گوشت زیاد باشد بدنما است باندازه سیب آن درحسن و ملاحت مهو شان مي افزاید.

مخمور بلخي(٩٠)

بسمل- حیو اینکه بعد از ذبح در حالت جان دادن درطپش باشد.

شمشاد- در برهان قاطع بکسر شین نوشته، درختیست درغایت صلابت و مرزنگوش« مرزنجوش» رانیز گویند که نبات

خوش بو است و کنایه از قامت خوبان نیز معروف است

مستفید بلخي (۹۱)

گردون- چرخ، آسمان

معتصم بلخي (۹۲)

یغما- چپاول ، تاراج.

سروآزاد- درخت سرو که همیشه سرسبز است.

معتصم - چنگ زننده بدامن کسي، دست اندازنده براي نجات و فلاح ورستگاري.

مفید بلخي (۹٤)

ساغر- جام ، پیاله، پیاله شراب.

گردون- چرخ ، آسمان

مولاناي بلخي (۹۵)

مدل- دلالت کننده.

مضل- گمراه کننده.

عنایات- جمع عنایت است عنایت الهي بمعناي لطف و بخشش کردگاراست.

مشتري- خریدار.

زیروبم- آواز پر و باریك

فسون- مکر، حیله ، تزویر.

عسس- شبگرد ، گزمه ، پاسبان.

سماع- ازقبیل ذکر سبب اراده مسبب بمعناي حرکت است و

بمعناي گوش کردن نیز آمده شرائط سماع در احیاء علوم الدین و عوارف المعارف و کیمیاي سعادت مفصل مذکور است.

میر مزاري(۹۷)

لطائف- درکتاب صبغة الواصلین تعداد لطائف رانهایت زیاد آورده است اما اکثر واغلب حضرات صوفیة ده لطیفه کار میکنند که مجموع آنرا اینك از دائره امکان- دیده میتوانید.

والا- بلند مرتبه.

یثرب- نام قبل از اسلام مدینه منوره است و در قرآن حکایت از ان نام است و بعد از اسلام این نام تقبیح شده است مراجعه شود جذب القلوب شیخ عبدالحق الدهلوي بحث اسماء مدینه منوره و حاشیه جلالین تفسیر کلمه یثرب آیة یا اهل یثرب لامقام لکم ص ۳۵۲ حاشیه ۲۱ و مشکوة ص۲۳۹ حاشیه ۱۰ و بخاري شریف ص ۲۵۲

ج ۱ حاشیه ٥ باب فضل المدینه و شرح سفر سعادت ص ٤٢٢ -.

زمزمه- ترنم، خوش آوازي.

کروبیان- فرشتگان مقرب

منفعل- خجالت، شرمنده.

خاور- آفتاب.

گردون- چرخ ،آسمان.

بهل- صیغه امر است از هلیدن بمعني بگذار.

مأوي- جاي باش.

ناوك- تیر. تیریکه درکمان انداخته شود.

دي- مخفف دیروز.

آنسان- آن از اسماي اشارات بعید سان بمعناي طرز، طریقه، روش.

نابغ مزاري(۱۰۱)

عنان- مهار، جلو.

فسون- مکر، حیله ، تزویر.

دمار- هلاك شدن ، تباه شدن.

ندیم بلخي (۱۰۲)

حاشا- کلمه استثنا ء است درمقام منزه نمودن بکار میرود معنایش مگر، جز، سوا، هرگز،

نزار مزاري (۱۰۳)

موزیم- جاي حفاظت آسار باستاني.

خلعت- جامه دوخته که ازطرف کسي بعنوان جائزه عطاگردد.

صفوت- مثلث الصاد بمعناي برگزيده خالص ، پاكيزه.

ام هاني - خواهر حقيقي حضرت علي كرم الله وجهه است، «غياث اللغات»

نزار- ضعيف، ناتوان ، خسته، عاجز.

نظام بلخي(۱۰۵)

چرخ نيلوفام- كنايه از آسمان است.

درد- بضم دال آنچه ازمانعات شراب جرم كثيف و تيره درته جام بماند.

مطرب- به طرب آرنده، نوازنده، رقاص.

بزم- مهماني- مجلس عيش و عشرت.

نيازي بلخي(۱۰۹)

چرخ كج رفتار و چرخ ميناكار- از هردو مراد آسمان يافلك است ميناكار ازين حيث گفته كه از طرف شب توسط ستاره ها و كهكشان ها مزين در نظر ميرسد.

طومار نامه، دفتر، صحيفه.

واعضي بلخي(۱۱۰)

زحل- نام سياره ايست كه باصطلاح نجوم سعدش خوانند.

مشتري- برعكس زحل است.

داور- حاكم.

چرخ چنبري- چرخ بمعناي آسمان و فلك است چنبر گرد ، مدور، حلقه دائره، يعني آسمان يافلك مدور.

عنا- سختي رامتحمل شدن، رنج كشيدن، مشقت ديدن.

فاقه- گرسنگي.
عناد- ستيزه كردن، كجروي ، گمراهي ، گردن كشي،
بداختري- بدستاره اي كه از اصطلاح نجوم است.

والهي بلخي (۱۱۲)

حنا- خنا
واله- شيفته، سرگشته از عشق، اندوه دار، اندوه ناك.

وامق بلخي(۱۱۳)

مربي- بكسر با تربيت كننده.
سراب زمين و اشخاصيكه در محل ابتداي جريان آب اتصال داشته باشند .و نمايش بعضي مناطق و صحراء ازدور مانند آب.
وامق- دوست عاشق ، نام عاشق عذرا...
صولت- قدرت ، هيبت ، قهر، غلبة، حمله درجنگ.
كي - عنوان شاهان كياني مانند كيخسرو و كي كاوس كيقباد.

همت بلخي (۱۱۵)

صيقل- مبالغه صاقل است زداينده يعني جلاد هنده شمشير.
صياد- كسيكه بيشه شكار دارد.
جگرگوشه- قسمتي ازجگر است.
باليدن- رشد كردن ، نمو كردن، فخر كردن.
غماز- بسيار اشارت كننده بچشم و آبرو و برهم زننده مژكان براي ناز و كرشمه.
تهي- خالي.

ياري بلخي(۱۱٦)

خور- مخفف خورشيد= آفتاب.

مي صهبا- نوعي از شراب.

مولانايوسف بلخي(۱۲۰)

زباه- اين كلمه اگر دچار تصحيف نشده باشد فعل ماضي ناقص يائي متعدي از حد ضرب يضرب است يعني زبايزبي مثل رمي يرمي معنايش حمل كردن و سوق دادن است كه بامرام الكلام چندان توافق ندارد هذا ما عن لي في الحواب و الله اعلم بالصواب

معذرت: نگارنده ادعاء ندارد كه تمام شعراي گذشته بلخ رابطور حصر و قصر جمع و ترديف نموده باشد لذا كسانيكه بر علاوه معلومات داشته باشند ميتوانند كه اثر ضخيم و مفصلي راترتيب داده بدست رس شائقين بسپارند .

مؤلف و آثار آن

ابو الاسفارعلي محمد البلخي ٤۳ سال قبل روز شنبه اول سال ۱۳۲۸ هـ ش در قريه شيخ تاش تيمور از مضافات بلخ باستان چشم بجهان كشود. اسم تاريخي آن « غلام رحمان» است كه حاوي ۱۳۷۰ هـ ق ميباشد كنيت آن ابوالاسفار از سفربكسر اول بمعناي نوشته و كتاب است، باين كنية نقيب احمد ديوبندي نيز شهرت دارد اما قراريكه از خود آن اين بيت رانقل كرده اند.

ابـــو الاسفار نام من از ان است
كه جولان گاه من ملك جهان است

تصريح ميشود كه آن اسفار از سفر بفتح سين بمعناي قطع مسافه است

نه بمعناي نوشته و کتاب.

ابو الاسفار اصلا از عشیره عرب میباشد و درقسمت و رود و اسکان عرب در بلخ و حوالي آن رساله خاصي بنام تذکرة العرب تألیف نموده است که اینّدم مطبوع و معروف است.

شروع تحصیل:

موصوف در بدو حال اقلا مبادي سواد آموزي را هم بطور لازم در ایام صغارت فرا گرفته نبود که از کثرت جذبه و شوق کار و بار راترك گفته عازم سر زمین قطغن شد.

علي الصباح چومردم در پي کار روند
بلاکشان محبت بکوه یار رونـــــد

قطغن یعني تخارستان علیا و سفلي که بگفته حموي در معجم البلدان از پاکیزه ترین بلاد الله درعالم است سر زمینیکه چراغ ابو جعفر عسقلاني و ابو الحارث چهاردره ثي و امام ابورجاء قتیبه بغلاني و ابو صالح خوستي و ابوذر اندرابي و ابو اسحاق طالقاني هنوز روشن بوده کثرت مدارس خیریة و درس و تدریس علوم و فنون در هر ساحه آن در اختیار طلاب علوم دیني همیشه قرار داشته و ابو الاسفار درین خطه دوستان و مخلصین زیادي دارد که مدتها درین سرزمین عرفانبار بسر برده اما کمتر اوقات آن صرف مساعي فراگرفتن علوم شده است.

و بعد از اینکه هنوز مبادي علوم ادبیه رابطور کامل قرائت نکرده بود عنایت الهي شامل حال آن شد تا اینکه از طریق مطالعه معضلات و مشکلات کتب درسي نوعي بر آن مکشوف شد که در عین خواندن هرکتاب آن قدر صلاحیت داشت که بر آن کتاب حاشیه نویسد درزمانیکه شافیة ابن حاجب را شروع کرد گاهي دریك روزشش ورق آنرا

مطالعه کرده فقط دوسه جاي آنرا از استاذ استفسار نموده است.
و در عین کافیة خواني زنجاني را بعربي شرح مفصل نوشته که اولین تألیف آن است،

عده ازطلبة معاصر برین عقیده بودند که این شخص یکمرتبه کتب درسي را بتمامها خوانده است زماني رسید که بدرس و تدریس آغاز نمود بیشتر از دوسال نگذشته بود که اوضاع کشور دگرگون شد مصادف به ۲۸ قوس ۱۳۵۷ هـ ش راهي هجرت شد درین مدت البته ۱٦ ماه در ایران نیز بسر برده وبقیة ادوار هجرت راتوأم با آوارگي و پریشاني واپس درپشاور صرف تألیف و تدوین نموده.
تاکنون ۳۵ کتب ورسائل در رشته هاي مختلف تألیف دارد و تألیفات قبل از هجرت آن عموما مخطوطه و غیر مطبوع است موصوف در قسمت استخراج مسائل معلومات عجیب دارد و همیشه مصروف مطالعه و تحشیه وتحقیق و تدوین قضایاي دیني میباشد.
گاهي بعد از نماز صبح الي قریب ضحوة الکبري بدون کدام اسنادو کتاب خاص از حفظ یك رساله راترتیب و تکمیل نموده و ازینقبیل در بعضي روزها دورساله هم نوشته است.

الغرض قلم سیال آن باعث شده است که موصوف از درس و امامت و خطابت و مصروفیت هاي رسمي واداري همه منزوي شده خاص مصروف تألیف و تدوین باشد. که بدون خلوت و فرصت و صحت اینکار ماوراي درك عقل سلیم است.و البته پرکردن این خلاء نظر به ایجابات حوادث نیز یك امر ضروري است اگر تألیف و تصنیف نمي بود اینقدر کتب مملو از علوم و عرفان امروز در اختیار ما قرار نداشت.
بارها از صاحب الترجمة شنیده شده است که میگفت: دوستان صمیمي بنده البته کساني خواهند بود که در امر تألیف و تد· بامن مصمم بوده

وجز اینکار از من کدام استدعاء دگر نداشته است.
بهر صورت موصوف در قرن معاصر یك اندیشه نویس مذهبي است که عدیلش در ادوار تاریخ بعدي کمتر سراغ کرده میشود و مایه افتخار بلخ برین لشت که آثار ارزنده باستاني آنرا دوباره احیا نموده است.
خداکند که قرار وعده اش در مقدمه کتاب حاضر احوال و آثار مفسرین و محدثین وفقهاء و حکماء وصوفیة و متکلمین این مرز و بوم را نیز جمع و تدوین نموده باختیار شائقین آن بگذارد.

آما آثار بعد از هجرت آن قرا ذیل است

« ۲۸ قوس ۱۳۵۷ هـ ش »

۱- سلاسل اربعة، مشتمل سلاسل چهار طریقه مشهور تصوف که شخص مؤلف نیز درین چهار طریقه مأذون میباشد. تاکنون یکمرتبه بطبع رسیده است.

۲-معمولات سیفي، در تصوف ، بعضي ها درنام این رساله اعتراض دارند در حالیکه مقامات حریري و مقامات حمیدي و مکتوبان شریف و کمالات عزیزي عین همین ترکیب است ، این رساله بار ها طبع شده است و دیگر دو فصل این رساله ازمؤلف نیست.

۳- دافع التفوه في اثبات التصرف و التوجه، بار ها طبع شده است.

٤- حجج البینات في ثبوت الاستعانة بالاموات این رساله عربي است. ویك قسمت مهم آن بعد از طبع مؤلف در استانبول دریك مطبوعه خیریه نیز بطبع رسیده است.

٥- تحفة المبتدي، در اقسام الف لام نحوي که بار هاطبع شده است .

٦- اسناد و مراقبات ، در تصوف است دو مرتبه بطبع رسیده است.

۷- تاریخ اولیاء مشتمل سوانح وحالات چهار سلسله مروجه تصوف در

قرن معاصر که مؤلف درین کتاب گراف هرخاندان و هر شخصي معروف آنرا از خود ابتکار نموده است، تاکنون دو مرتبه بطبع رسیده است.

۸- رفع النداء باعلي الصوت في اثبات یا رسول الله بعد الموت این رساله و شماره ۱۲ درمورد نداء غائب جمع آوري شده است مؤلف درین دو اثرش حد توسط این مسئله را بررسي نموده باینطور نه مشرك و کافر و نه حاضر وناظر.

رساله اول «۸» این مسئله باردو ترجمه شده در لاهور بطبع رسیده است که نام اردوي آن نداء و پکار میباشد، اصل فارسي آن دومرتبه طبع شده است.

۹- احسن البشارة في صلوة التسبیح و الاستخارة سه مرتبه طبع شده است

۱۰-القول الاظهر، شرح فارسي فقه اکبر« یکمرتبه طبع شده است»

۱۱-الاجوبۃ الصریحه من الاحادیث الصحیحة، درمورد یکتعداد مسائل تحت جر و بحث که فقط یکمرتبه طبع شده نایاب گردیده است.

۱۲- احسن المأرب في اثبات مسئلة نداء الغائب، رساله ایست عربي منقول از صحابه وتابعین و محدثین و فقهاء که درنوع خود نهایت مدلل بوده و حد اعتدال مسئله نداء غائب رامنصفانه دران بررسي نموده است «یکرتبه طبع شده است».

۱۳- رافع الالتباس في معرفة مواقیت الاعراس ، یکمرتبه طبع شده است.

۱٤- تذکرة العرب ، مشتمل ورود عساکر و عشائر عرب در افغانستان، تاکنون یکمرتبه بطبع رسیده است و اینئم جهت طبع دوم تحت توسعه و تفصیل است.

۱۵- خاطرات دود مان ترك و اوزبك در مسیر تاریخ مشتمل قضایاي

جهادي آسياي ميانه و بيان شعب اتراك، اين كتاب در حالتي نوشته شده است كه معضله افغانستان باجهاد بخارا نسبت مقايسوي پيدا كرده بود،.
اين كتاب يكمرتبه طبع شده است .

۱٦- نظري پيرامون تصانيف امام ابو حنيفة(رح) اين اثر درنوع خود كه مشتمل اسماء ۵۲ عدد آثار امام ابو حنيفة رح ميباشد قطعاً در ادوار تاريخ سابقه ندارد.

تنها در علم حديث ۲۰ مسند از مرويات امام ابو حنيفة رح دران مفصل تذكر داده شده است، تاكنون دو مرتبه طبع شده است طوبي لمن ظفر بنسخة منه.

۱۷- فتاوي بلخي، اين كتاب بر علاوه مسائل دقيق و عميق يكتعداد قضاياي تحت جروبحث فقهي را حاوي است كه ۱۰۰۰ جلد آن در اندك مدت به فروش رسيده ناياب شد.

۱۸- چهل حديث باترجمه فارسي، يك مرتبه طبع شده است.

۱۹-احسن التمسك في اثبات التبرك ، يك اثر ارزنده ايست كه تمام دلائل وشواهد آن بالاثر ميباشد، يكمرتبه طبع شده است.

۲۰- تركيب بلخي، بر شرح مأته عامل. يك مرتبه طبع شده است.

۲۱-= تنقيح الصيغ ، كه صيغ مشكله جيد وردي دران باقواعدوامتياز عجيبه تفصيل داده شده است.

۲۲- انفع الوسائل في متفرقات المسائل ، مشتمل يكهزار مسئله شاذو شاردوغامض ورامز و نفيس و عويص كه تاكنون ۲۰۰ مسئله آن بطبع رسيده است.

۲۳- مفتي مجاهد، مشتمل قضاياي دقيق و عميق جهادي است كه با اسلوب نهايت نفيس و موزون تدوين شده است تاكنون يكمرتبه بطبع رسيده است.

۲٤- احسن الوسائل في معرفة الاوائل، که در آن از اوائل علوم و فنون و رسوم ورقوم نهایت پیچیده و مبهم باتعیین منابع ومصادر موثق بحث شده است تا کنون یك مرتبه طبع شده است.

۲۵- التحقیق المتین في تبیین اشکال إن رحمة الله قریب من المحسنین که مشتمل ۳٤ سوال جواب میباشد ۱۷ سوال و جواب از اسم آن و ۱۷ دگر از خبر آن تاکنون یك مرتبه طبع شده است.

۲٦- کشف الغمة عن حدیث سراج الامة، یکمرتبه طبع شده است.

۲۷- احسن الادراك في تحقیق حدیث لولاك، یکمرتبه طبع شده است.

۲۸- احسن الشاهد في حکمة قلنسوة خالد، یکمرتبه طبع شده است.

۲۹- بیان اشکال تشبیه کماصلیت، یکمرتبه طبع شده است.

۳۰- شورش در عین یورش« غیر مطبوع است»

۳۱- رساله پیرامون نماز جمعه در قري و قصبات و کمپ هاي مهاجرین تاکنون غیر مطبوع است.

۳۲- رساله در تحقیق مسئله مفقود، غیر مطبوع .

۳۳- چهار کتاب، پیرامون عدد چهار تحت تألیف است.

۳٤- شعراي بلخ= کتاب حاضر.

۳۵- حاشیه اربعین امان نو وي رح غیر مطبوع.

متأسفانه شمارهاي ۱-٤-۰۱-۱۳ راکه قبلاً از هر کدام آن مفصل بحث نمودیم موفق به تصحیح کامل آن نشده است و علت خرابي این نسخ کتابت روي قلم توسط اشخاصي صورت گرفته که قطعا فارسي و عربي را وارد نبوده اند گاهي دریك صفحه مواضع متعدد آن ضرورت باصلاح داشته.

نشاط زندگانی باغم مردن نمی ارزد
حیات خضرا اگر خواهی بجان کندن نمی ارزد

بعشرت گر نشینی سالها در بستر راحت
بخشت زیر پهلو در لحد خفتن نمی ارزد

بعلم و فضل اگر علامه عالم شوی ایدل
بیکحرف ازخط اعمال خودخواندن نمی ارزد

اگر پشت فلك از بار طاعات توخم گردد
بمیزان حساب آخر بسنجیدن نمی ارزد

بجنت گرنباشد وعده دیدارش ای« سقا »
تمام حور و غلمانش بیکدیدن نمی ارزد

ازمتن کتاب